



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پاسداران وحی

مراجع بزرگ شیعه آیت الله العظمی فاضل لنکرانی
و
آیت الله شهاب الدین اشراقی

بازنویسی و تطبیق محمدتقی مشکینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسداران وحی

نویسنده:

محمد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	پاسداران وحی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	مقدمه
۲۰	سرآغاز
۲۰	اشاره
۲۲	آموزه امامت، فعال ترین حوزه فکری مسلمانان
۲۹	ضرورت وجود امام در هر عصر و روزگار
۴۸	مهم ترین نقش دینی امام
۵۳	حدیث ثقلین
۶۱	چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا!
۶۸	مقدمه
۸۰	فصل یکم: آیه اولی الامر
۸۰	اشاره
۸۲	صاحبان امر کیانند؟
۹۲	تحقیقی دوباره درباره «اولوا الامر»
۹۴	نگاهی گذرا به روایات
۱۰۴	فصل دوم: آیه ولایت
۱۰۴	اشاره
۱۱۲	بررسی پاره ای از روایات
۱۲۰	فصل سوم: امامت ابراهیم علیه السلام
۱۲۰	اشاره
۱۲۶	درخواست های ابراهیم

۱۳۴	فصل چهارم: رهبری و فرماندهی طالوت
۱۵۰	فصل پنجم: آیهٔ اصطفاء (په گزینی)
۱۵۰	اشاره
۱۵۵	آل ابراهیم کیانند؟
۱۶۲	فصل ششم: امامت و آگاهی از علم غیب
۱۶۲	اشاره
۱۷۰	نگاهی به آیات غیب
۱۷۳	علم امام علیه السلام
۱۷۶	برخورداری از علم غیب در قلمرو امور شخصی و اجتماعی
۱۸۱	اهل بیت نیز، از دانش غیب برخوردارند
۱۸۴	بررسی پاره ای از روایات
۱۹۰	چرا باید در شگفت بود؟
۲۰۲	فصل هفتم: عاشورا و امام حسین علیه السلام
۲۰۲	اشاره
۲۰۵	خطاهای اساسی نویسندهٔ کتاب شهید جاوید:
۲۰۵	اشاره
۲۰۵	خطای نخست:
۲۰۷	خطای دوم:
۲۰۷	خطای سوم:
۲۱۰	یک پرسش:
۲۱۴	مشکل اساسی نویسنده:
۲۱۴	امام علیه السلام نمی داند کارش به کجا می انجامد
۲۱۶	مسائل اعتقادی در حوزهٔ دانش کلام است و نه تاریخ
۲۱۷	و اما تاریخ طبری:
۲۱۹	ناکجا آباد:
۲۱۹	اشاره

- نتیجه پیش گفته ها: ۲۲۵
- پایان کار امام جز خسارت نبود ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- تأکیدی بر مدّعی ما ۲۲۸
- نتیجۀ دیدارها و گفت و گوها ۲۳۴
- نکته ها: ۲۳۹
- فرضی دیگر ۲۴۳
- گذری بر احادیث اهل بیت علیهم السلام: ۲۴۹
- آن چه خدای خواهد، همان شود! ۲۵۷
- قِصَةُ ماست که در هر سرِ بازار بمآند ۲۶۰
- گفت و گوی حبیب بن مظاهر و میثم تمار ۲۶۱
- بنی هاشم از شهادت امام حسین علیه السلام آگاه بودند ۲۶۳
- آیا شهادت امام حسین علیه السلام خسارت بود؟ ۲۶۵
- جهاد در اسلام ۲۶۶
- نتایج و آثار شهادت امام حسین علیه السلام ۲۷۱
- شهادت امام در جهان اسلام دو تأثیر اساسی گذاشت ۲۷۴
- نخست: تأثیر نزدیک تر، ۲۷۴
- و اما تأثیر دَوم در دراز مدت ۲۷۵
- آیا قیام حسین علیه السلام دفاع شخصی بود؟ ۲۷۷
- تبیین دوباره از هدف امام علیه السلام ۲۸۰
- کتابنامه ۲۸۸
- درباره مرکز ۲۹۶

سرشناسه:فاضل لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور: پاسداران وحی / تالیف فاضل لنکرانی، شهاب الدین اشراقی؛ بازنویسی و تحقیق محمد تقی خلجی.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۲۸۷ ص.

شابک: ۳۰۰۰۰ ریال : ۸-۸۲-۷۷۰۹-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۸۳] - ۲۸۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: امامت

موضوع: ولایت

موضوع: امامت -- احادیث

موضوع: امامت -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده: اشراقی، شهاب الدین

شناسه افزوده: خلجی، محمدتقی، ۱۳۲۷ -

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/ف۱۷ پ ۲ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۳۶۳۱۹

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

پاسداران وحی

فاضل لنکرانی، شهاب الدین اشراقی

بازنویسی و تحقیق محمد تقی خلجی

ص: ۴

بحث از امامت، ولایت، اوصاف و خصوصیات ائمه معصومین علیهم السلام از مهمترین و اساسی ترین بحثهای اعتقادی و دینی به شمار می رود و نمی توان و نباید آثار بسیار مهم علمی و عملی را که بر این بحث مترتب می شود کم اهمیت شمرد، تبیین حقیقت امامت در دین و بررسی جایگاه بسیار عظیم این امر در قاموس شریعت و رسالت، شعاع بی حد و اندازه ای را بر زندگی فردی و اجتماعی، عبادی و سیاسی بشر، می افکند. فقه، اخلاق، سیاست، و همه امور مادی و معنوی در سایه سار ولایت و در پرتو شعاع نورانی امامت، رنگ حقیقت و واقعیت به خود می گیرد، از این رو در متون دینی آمده است: «ولم یناد بشیء ما نودی بالولایه»^(۱).

به صراحت باید گفت: ولایت و امامت به هیچ وجه از فروع نیست؛

ص: ۵

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۲۱ با کمی اختلاف؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۷، ب ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۲، ب ۲۷.

بلکه از ارکان اصول دین و عقیده به شمار می رود. و کنکاش اجمالی و مروری گذرا بر ادله نقلی و عقلی امامت، به راحتی مهر تأیید بر این حقیقت می زند، شاهد بر این معنا این که خداوند متعال با همه عنایتی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد، در واقعه ی غدیر خم او را چنین خطاب می کند:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۱ که ای رسول امین اگر، مأموریت ابلاغ ولایت را انجام ندهی، به هیچ وجه رسالت خداوند را محقق نساخته ای و در آیه دیگر پس از انجام رسالت و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام در غدیر خم چنین می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲ که در این آیه شریفه اكمال دین و اتمام نعمت ایمان به ولایت مرتبط شده و دین بدون ولایت غیر مرضی خداوند متعال معرفی گردیده است؛ گذشته از این، با مراجعه به عقل نیز این معنا قابل اثبات است. مرحوم نراقی در کتاب شهاب ثاقب تصریح دارد به این که امامت از اصول دین است و در ضمن استدلال عقلی آورده است: هر دلیلی که دلالت کند که نبوت از اصول دین است و اعتقاد به آن جزء ایمان است، همان دلیل ما را به این که امامت از اصول دین است رهنمون می شود.^(۱)

آری، باید توجه داشت که امامت از اصول دین است و نباید با فکر

ص: ۶

سطحی و خام آن را به وادی فروع برد و از اهمیّت آن کاست.

والد راحل حضرت آیت الله العظمی آقای فاضل لنکرانی رضوان الله تعالی علیه از جمله مراجع بزرگی بود که در کنار تلاش های گسترده ی فقهی و اصولی و تفسیری، به بحث های ولائی اهتمام خاصی داشت؛ در آن دوران که برخی از اندیشه های غیر صحیح و غیر مطابق با موازین استدلالی، این حقیقت را در حوزه مقدسه ی قم نشانه می گرفت و مقام و منزلت امام را در سطح یک بشر عادی تنزل می داد، همراه با صهر مکرم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه حضرت مستطاب آیت الله شهاب الدین اشراقی رضوان الله علیه همت گماشته و مباحث مهمی را در این موضوع به رشته تحریر در آوردند. و کتابی را با عنوان پاسداران وحی تألیف نمودند.

این کتاب در زمان خویش که حدود چهل سال از آن می گذرد، از اهمیّت بسزائی برخوردار بود و مورد تحسین و اعجاب بزرگان و مراجع وقت به خصوص مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه قرار گرفت. و معظم له قریب به این مضمون فرموده بود که آقایان از ما در این مورد رفع تکلیف کردند.

در هر حال استقبال عموم اهل ولایت نسبت به این کتاب و قدمت متن این تألیف، نگارش جدید و ویرایش نوینی را می طلبد که این مهم در زمان حیات آن مرجع راحل با نظر ایشان به قلم توانای فاضل ارجمند و نویسنده محقق حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای خلجی دامت افاضاته انجام گرفت. ضمن تشکر از ایشان که با دقت خاص و رعایت امانت داری

عبارات جدید و زیبایی برای افاده مقصود جایگزین نموده اند و مسئولین محترم مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً مدیر محترم مرکز حضرت مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدرضا فاضل کاشانی دامت برکاته که با نظارت عالمانه خویش و با دقت کامل ویرایش جدید را با متن سابق مقابله نموده اند، از خداوند متعال خواستارم که جامعه انقلابی ما را هر چه بیشتر به حقیقت امامت رهنمون سازد و ما بتوانیم در جامعه دستورات و ارشادات ائمه طاهرین را، لباس عمل بپوشانیم، و از خداوند نیز مسئلت می نمایم ارواح طیبه علماء و بزرگان و مراجع به خصوص این مرجع عظیم الشان را که حدود سه ماه از ارتحال غم بارشان می گذرد با ائمه طاهرین محشور فرماید.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

محمد جواد فاضل لنکرانی ۱۶/۶/۲۶

ص: ۸

سرآغاز

سرآغاز

اشاره

ص: ۱۳

امامت به معنای رهبری فکری و دینی و ادامه مدیریت صحیح اجتماعات بشری و محوریت همه جریان های سیاسی و حرکت های اجتماعی و هدایت تکاملی در جهت تعالی معنوی و تبلور آموزه های مکتب و تجسم عینی آن و به گونه شاهد و نمونه برتر - در همه مراحل و ابعاد، حتی شکل ظاهری و چگونگی زیستن - از ریشه ای ترین مسائل اسلام و بنیادی ترین اصل اعتقادی و «بیت الغزل» باورهای شیعی و به حق، در قلمرو مسائل نظری، فعال ترین حوزه فکری مسلمانان است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَيْلَةُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. الْإِمَامَةُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ، وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ، وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ. (۱)

به راستی، امام زمام دین و نظام مسلمین و صلاح جهان و عزت

ص: ۱۵

مؤمنان است. امامت پایه و ریشه اسلام فزاینده و شاخسار روینده و برآینده آن است. به وجود امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد درست آید و فواید عامه و صدقات و اجرای حدود و عملی شود و مرزها و [سرزمین اسلام] احکام پاسداری گردد.

شیخ طوسی، شیخ الطائفه، در آغاز کتاب «تلخیص الشافی» در اهمیت جایگاه امامت گوید:

فإِنِّي رَأَيْتُ أَهَمَّ الْأُمُورِ وَأَوْلَاهِا، وَأَكَدَ الْفَرَائِضِ وَأَخْرَاهِا لِلْمُكَلَّفِ - بَعَدَ النَّظَرِ فِي طَرِيقِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَصِفَاتِهِ وَتَوْحِيدِهِ وَعَدْلِهِ - الْإِسْتِغَالَ بِالنَّظَرِ فِيْمَا يَعُودُ الْإِخْلَالَ بِهِ بِالضَّرَرِ عَلَى مَا حَصَلَ لَهُ مِنَ الْمَعْرِفَةِ، وَيَرْجَعُ التَّنْفِيزُ فِيهِ بِالنَّقْضِ عَلَى مَا ثَبَتَ لَهُ مِنَ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ؛ لِأَنَّهُ مَتَى لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ مُسْتَكْمِلًا لِجَمِيعِ شُرَائِطِ التَّوْحِيدِ، بَلْ يَكُونُ مُخِلًّا بِبَعْضِهَا. وَلَا يَأْمَنُ مَعَ ذَلِكَ مِنْ دُخُولِ الشُّبْهَةِ فِي أدْلَتِهِ. وَهُوَ الْإِمَامَةُ الَّتِي لَا يَتِمُّ التَّكْلِيفُ عَنْ دُونِهَا، وَلَا يَحْسُنُ مَعَ ارْتِفَاعِهَا. (۱)

اما پس از حمد و ستایش خداوند، من دیدم که مهم ترین و سزاوارترین و جدی ترین و شایسته ترین فرائض دینی مکلف، پس از تحصیل معرفت خداوند - علم به یگانگی و عدالت و دیگر صفات او - تحصیل معرفت به چیزی است که اخلال به آن و سهل انگاری در آن به توحید و معرفت خداوند زیان می رساند و کوتاهی کردن درباره فهم آن و اعتقاد یافتن به آن، اعتقاد به توحید را مخدوش و تباه می کند؛ زیرا اگر مکلف درباره این موضوع، آگاهی و معرفت

ص: ۱۶

درست نداشته باشد، شرایط توحید را کامل نکرده است؛ بلکه برخی از شرایط ایمان به توحید را تباه ساخته است. افزون بر این، از ورود شبهه در دلائل توحید ایمن نیست. و این موضوع مهم، «امامت» است که بدون آن تکلیف کامل و نیکو نخواهد بود.

و این امام صادق علیه السلام است که فرمود:

لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ (۱).

اگر نبودیم، خداوند شناخته نمی شد.

در اهمیت بنیادی و عمیق این اصل رفیع همین بس، که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ توحید، به مناسبت های گوناگون و در مواضع مختلف درباره این اصل مهم اعتقادی سخن گفته است، که دو مناسبت آن به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار است:

مناسبت یکم، همان نخستین روز دعوت علنی اسلام؛ روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت اعتقادی خود را با دعوتی از خویشاوندان نزدیک خود آشکار کرد. آن گاه که زمینه های ذهنی و اجتماعی برای علنی شدن دعوت فراهم شده بود؛ روز پایه گذاری اسلام اجتماعی و اجتماع اسلامی. خداوند به عنوان تمهید مقدمات دعوت آشکار و کاملاً گسترده و فراگیر، آیه «انذار» را نازل کرد و فرمود:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» ۲.

ص: ۱۷

و نزدیک ترین خویشاوندانت را بیم ده! و با مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، افتادگی کن، آن گاه اگر با تو نافرمانی کردند بگو من از آن چه انجام می دهید، بیزارم. و بر آن پیروز بخشاینده توکل کن.

با نزول این آیات و به موجب روایاتی که فریقین؛ شیعه و سنی، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده اند، پیامبر صلی الله علیه و آله با ارائه آئین نوین فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَبِ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ: «وَ أَنْذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. فَمَنْ يُجِئْنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَيُؤَاذِرُنِي يَكُنْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي. فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: اجْلِسْ. ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَانِيًا فَصَبَّحْتُمُوهُ، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: اجْلِسْ. ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَى الْقَوْمِ ثَالِثًا فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَقَامَ عَلِيٌّ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: اجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي. (۱)

ای فرزندان عبدالمطلب! خدای مرا به پیامبری برانگیخته است، برای همه مردمان، و به ویژه برای شما. از این رو، فرموده است: به اسلام «نزدیک ترین خویشاوندانت را بیم ده!» [فراخوان و از بی اعتقادی و کردار بد سبک] و من اکنون شما را به اسلام فرا می خوانم: دو کلمه در زبان و وزین در میزان. بگوید: «لا اله

ص: ۱۸

۱- (۱). الغدير، ج ۲، ص ۲۸۲؛ تاريخ طبري، ج ۱ ص ۵۴۳؛ منهاج السنه النبويه، ج ۴، صص ۲۴۳-۲۴۴؛ سيره حليه، ج ۱، ص ۴۰۶.

إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. به یگانگی خداوند و به پیامبری من گردن نهید!» هر کس از شما امروز دعوت مرا بپذیرد، و بر سر پیمان شود، و مرا در پیشبرد دین خدا یاری کند، به منزله برادر من خواهد بود، و وزیر و وصی و وارث و جانشین من. در آن روز، کسی به پیامبر پاسخ موافق نداد. پیامبر این دعوت را سه بار تکرار کرد، اما هر سه بار، جز علی علیه السلام، هیچ کس دعوت او را پاسخ نداد، برای بار سوم علی علیه السلام برخاست و یاریت می کنم ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود: [از امروز] گفت: من بنشین، تو برادر، وزیر، وصی، و وارث و جانشین من هستی.

طبری گوید: فرزندان عبدالمطلب، به هنگام ترک جلسه، از سر تمسخر به ابوطالب علیه السلام می گفتند: از این پس، باید از پسرت بشنوی و از او پیروی کنی!

و امّا مناسبت دوم، روزهای پایانی دعوت؛ در بازگشت از حجِ بَدْرُود (حَجَّةُ الْوِدَاعِ)، در غدیر خم، پس از نزول آیه تبلیغ است:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ۱.

ای پیامبر! آن چه از سوی پروردگار به تو فرود آمده برسان و اگر این نکنی، پیام او را نرسانده باشی.

در این جا بود که پیامبر گرامی با فرمان مؤکد خداوند خلافت و ولایت علی علیه السلام را یادآور شد و خطابه ای به تفصیل ایراد فرمود: و جمله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» را سه بار تکرار کرد و به گونه ای جدی و مؤکد از آنان

تأیید و پذیرش طلبید، تا راه هر گونه عذرآوری را بر ایشان ببندد.^(۱) و نصوص متعددی که بر این حقیقت گواه است و اکنون در دست ماست، همان هاست که در دسترس مسلمانان نخستین بوده است، حتی خود آن ها گواه وصیت و ابلاغ حکم خداوند و به آن معترف بوده اند.

افزون بر این، «نص بر امامت» توسط سنت معتبر تأکید و تحکیم گشته است و احادیثی که فرمانبرداری علی علیه السلام را فرمانبرداری رسول خدا می دانست، آن را تفسیر کرده و هر گونه ابهام را زدوده است. چنان که با قطع نظر از شیعیان، که پیروان علی علیه السلام هستند، اهل سنت نیز، یارای انکار آن را ندارند. بدین سان علی علیه السلام خلیفه پیامبر و حائز مقام امامت و حکومت بود. اگر چه آن حضرت با صحنه سازی هایی از پیش و دسیسه های اهل سقیفه و سر بر آوردن ناهل از پیراهن اهل (تَقْمُصْ)، نتوانست حکومت خود را استقرار بخشد و تنها رهبری فکری و دینی در دست امام باقی ماند و خلافت مشروع اسلام، نه تنها غصب، که تعطیل شد.

نکته قابل تأمل این که، آن چه امامیان درباره غدیر می گویند و اسناد و مدارک انبوهی که در این زمینه گردآوری کرده اند، از احادیث «يَدْيُ الدَّعْوَةِ» پیامبر در سال سوم هجرت با نزول آیه «انذار»، تا روز تاریخی غدیر در «حجّه الوداع»، صرفاً یک مسئله تاریخی انقراض یافته ای نیست. این همه تلاش، بر سر یک امر زنده ای است که تا زندگی هست، ادامه دارد. بحث بر سر نهاد «عصمت» است که در مدیریت صحیح انسانی، شرط اساسی است؛ عصمت علمی و عملی.

بحث بر سر آن است که «امامت» بسان «نبوت» منصبی است الهی. و هدف اصلی در این تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر محققان و پژوهشگران دانشور شیعی،

ص: ۲۰

۱- (۱). الغدیر، ج ۱، ص ۵ به بعد، ذیل عنوان «أهمیه الغدیر فی التاریخ».

دفاع منطقی از اسلام نبوت و در نهایت، دفاع از حقوق انسان است؛ حقوقی که باید گرفته شود، حقوقی که تبیین آن، پایگاه اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله را روشن می کند.

دفاع از حقیقت و عدالت و فضیلت و انسانیت انسان است، که ماهیت فرازمانی و فراتاریخی دارند. و دفاع از عناصری است که گذشته و حال و آینده در مورد آنها واقعیت معنایی ندارد. چرا که زمان و تاریخ، نه تنها توان به تاریخ سپردن این عناصر بالنده را ندارد؛ بلکه خود، از آنها معنا و مفهوم می گیرد.

بنابراین، اگر دانشوران شیعی در این امر مهم اسلامی به تحقیق و گردآوری اسناد و مدارک تاریخی - آنهم بیش تر در منابع اهل سنت - برخاسته اند، از آن روست، که این حقیقت ماندگار مورد نیاز بشریت را همواره در ذهن و زندگی انسان های شیفته و بی قرار حقیقت و عدالت، زنده نگه دارند. شیعیان علی علیه السلام در ژرفای تاریخ خونبار خود، به دنبال مسیر حرکت خویش اند؛ چرا که تاریخ شان پیامی بلند دارد، و آن ها را در آن، پیام رسانان و راهبرانی است که الگوهای زنده امروزشان است. در ژرفای تاریخ شان به خانواده ای تعلق خاطر دارند که خداوند آن ها را از هر گونه پلیدی و پلشتی دور داشته و با دست خویش تطهیرشان کرده است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ۱.

جز این نیست که خداوند می خواهد از شما «اهل بیت» هر پلیدی را بزدايد و شما را به شایستگی پاک گرداند.

افزون بر این، آن چه در آن روز تاریخی؛ روز بزرگ خدایی «عیدالله الاکبر» با آن تمهیدات اعلام شد، در حقیقت گزاردن تکلیفی بود از جانب خداوند، که

اگر گزارده نمی شد، گویی همه زحمت ها و مشقت ها که در راه دعوت به توحید و اعتلای اسلام کشیده شده بود، بر باد می رفت: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» .

از این رو، بر این باورم، که ناگفته ها درباره غدیر بسیارند و آن چه گفته شده است، اندکی است از بسیار. و سزاوار است که مراکز پژوهشی کارآمد، آن ناگفته ها را به دور از هر گونه گرایش سیاسی، بازگو کنند.

قِصَّةُ شَكْفَتِ غَدِيرِ، همواره باید بازگو شود؛ دوباره و دوباره؛ همچنان که قرآن به تکرار و با گذشت زمان، لازم است به وسیله عالمان دینی؛ آن ها که افزون بر مایه های علمی تفسیری زمانه خود را نیز، می شناسند، تفسیر شود. تکرار مباحث مربوط به غدیر و رسالت آن در حیات جمعی مسلمانان نیز، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است؛ چرا که آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر به فرمان خداوند، با مسلمانان مطرح کرد، صرفاً یک توصیه و یک پیشنهاد نبود. پیشنهاد و توصیه، آن همه تمهیدات نمی خواهد و آن چنان تهدید مردافکن را نمی طلبد، با آن همه خطر کردن و خوف فتنه در سر داشتن:

«وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ۱.

و خداوند تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می دارد، همانا خداوند گروه کافران را راه ننماید.

ضرورت وجود امام در هر عصر و روزگار

امامیه با استناد به قرآن و سنت، از این باور قرآنی و انسانی دفاع می کند، که در میان جامعه انسانی وجود امامی که حافظ و نگهبان دین از تحریفات و

بدعت‌ها و ضامن اصالت‌های آن است و عهده‌دار تفسیر و تأویل حقایق قرآن و تبیین شریعت و تعلیم حلال و حرام و تشخیص حق از باطل، و حجت خدا در زمین است، همواره یک ضرورت است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱.

تو بیم‌دهنده‌ای و بس، و هر گروهی را رهبری است.

از امام محمد باقر علیه السلام درباره سخن خدای عزیز و جلیل: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» روایت شده است که فرمود:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُنذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ: عَلِيُّ، ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ. (۱)

«منذر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و برای هر زمانی هدایت‌کننده‌ای از ماست که مردم را به سوی آن چه پیامبر خدا آورده است، هدایت می‌کند و هدایت‌کنندگان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله: علی علیه السلام و سپس اوصیای او، یکی پس از دیگری هستند.

افزون بر این، بررسی ساختار جوامع بشری و ضرورت وجود قانون، وجود مستمر و همواره امام را می‌طلبد. فضل بن شاذان، که خود از تربیت‌یافتگان مکتب حضرت رضا علیه السلام و از نظریه پردازان کلامی شیعی است، در مواقع مختلف مطالب بسیاری را در علل مقدرات دینی و فلسفه فرائض اسلامی از آن حضرت فرا گرفته است و سپس برای استفاده عموم آنها را در شکل پرسش و پاسخ تنظیم

ص: ۲۳

۱- (۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ و نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۳.

کرده و در دسترس همگان قرار داده است. و از آن جمله درباره لزوم حکومت و قانون چنین می گوید:

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ:

لِعَلِّ كَثِيرَهُ:

مِنْهَا: أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حِدِّ مَحْدُودٍ، وَامْرُؤًا أَنْ لَا يَتَعَدُّوا ذَلِكَ الْحِدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ، لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ امِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّي وَالدُّخُولِ فِيهَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ الْحِدُّ لَا يَثْرُكُ لِمَدَّتْهُ وَ مَنَفَعَتْهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ، فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ.

وَمِنْهَا: أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مَلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرِئِيسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا. (۱)

اگر کسی سؤال کند که چرا خداوند برای مسلمانان حکومت شرعی قرار داده و پیروی صاحبان امر (امامان معصوم) را بر مردم واجب کرده است؟ در پاسخ گفته می شود: این تشریح، علت ها و حکمت های بسیار دارد؛ از جمله این که وقتی در شریعت حد و مرز قانونی معین شد و مردم مأموریت یافتند که از این حد و مرزهای مقرر فراتر نروند و باعث فساد و تباهی نشوند، اجرای نیکوی قانون و برپا داشتن آن، ایجاب می کرد که خداوند امینی را بر مردم بگمارد، تا مانع دست اندازی آن ها به قانون بشود؛ چرا که آدمیان به طور طبیعی، از لذت ها و کامجویی ها و منافع خود، که

ص: ۲۴

موجب خسارت بر دیگران است، چشم نمی پوشند. از این رو، برای آنان فرمانروا و سرپرست قرار داد، تا آنان را از فساد و تباهی و دست اندازی به مقررات باز دارد و حدود الهی و احکام شریعت را به پا دارد. هیچ گروه و ملتی را سراغ نداریم، که به زندگی ادامه دهد، و معیشت خود را تأمین کند و در امنیت و آسایش به سر برد، مگر با وجود سرپرست و رئیسی، که به تدبیر او کارهای دنیایی و آخرتی شان سامان یابد.

و این همان نکته هشدار دهنده ای است که امام علی بن ابی طالب، در پاسخ سخن نادرست خوارج که می گفتند: «لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، جز خدای را فرمانی نیست»؛ فرمود:

كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنَّ هَوْلَاءَ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، وَإِنَّهُ لَا يَبِيدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ. (۱)

سخن حق است که با آن، منظور باطل خود را بیان می کنند.

آری، همانا که جز خدای را فرمان نیست، و اما اینان می گویند: جز خدای را امیری نیست. حال آن که مردمان را ناچار باید امیری باشد، خواه نیکوکار، خواه بدکار، تا در آن حکومت، مؤمن به کار آخرت پردازد و کافر از دنیا بهره مند و برخوردار گردد و خداوند مرگ مردمان را به هنگام برساند و غنیمت به کمک آن امیر گردد

ص: ۲۵

آید و به مدد او با دشمن نبرد شود و راه‌ها امنیت یابد و حقوق ناتوان از توانا گرفته شود، تا نیکوکار آسایش یابد و از بدکار در امان ماند.

این باور، که وجود امام برای نگهبانی از دین و تبیین حقایق آن در هر عصر و روزگار یک ضرورت است، به عنوان یک سنت فکری و دینی محافل عمده شیعه امامیه و یک متن متقن و خدشه‌ناپذیر از سده‌های نخست در منظومه کلامی شیعی است، که در دوره پس از حضور امامان علیهم السلام و آغاز غیبت صغری و پیش از آن؛ در دوره حضور امامان علیهم السلام، به ویژه در تعالیم بر جای مانده از امام علی بن ابی طالب علیه السلام مورد عنایت جدی بوده است. ایشان در سخنی با کمیل بن زیاد نخعی که از یاران خاص او بود، فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلَيْكَ؟ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عِدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزُرُّعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.

أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ. (۱)

آری! خداوندا! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن به پا خیزد، یا آشکار و شناخته شده، یا

ص: ۲۶

بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند! که تعدادشان اندک ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، که به وسیله آنان حجت ها و نشانه های خود را نگاه می دارد تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد، و در دل های آن ها بکارد؛ آنان که دانش، نور حقیقت بینی بر قلب شان تابیده، و روح یقین را دریافته اند، و آن چه را نازپروردگان دشوار دیده اند، آنان آسان پذیرفته اند. و بدان چه نادانان از آن رمیده اند، انس گرفته اند. همنشین دنیایند، بدن ها و جان هاشان به جهان بالا پیوند خورده است. آنان جانشینان خدا در زمین، و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند. وه، که سخت اشتیاق دیدارشان را دارم!

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوْا إِلَّا وَفِيهَا أَمَامٌ، كَيْمًا أَنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ. (۱)

زمین هرگز از وجود امام تهی نخواهد بود، بدین منظور که اگر مؤمنان چیزی به دین خدا افزودند، آنان را به دین بازگرداند، و اگر چیزی را از آن کاستند، آن را کامل گرداند.

این همه تأکید در آموزه های دینی به اصل بنیادین امامت و ضرورت وجود او، در هر عصر و روزگار، برای آن است که در میان جوامع بشری، حضور مربیان الهی منقطع نگردد و همواره کتاب خدا، ناطق و احکام خداوند، مُجری و تعالیم خداوند، آموزنده ای بصیر و دانا و آگاه داشته باشد.

ص: ۲۷

امامیان، بر وجوب عقلی تعیین امام از جانب خداوند تکیه کرده، از انتصاب الهی؛ یعنی نظریه «نص» دفاع می کنند. و از امامت به عنوان رهبری و سیادت جامعه دینی، سخن می گویند. و در حقیقت، با اعتقاد یقینی و خدشه ناپذیر به ختم نبوت و انقطاع وحی الهی و کمال آن قطع اخبار آسمانی، بر این باورند که حفظ و استمرار شریعت و آموزه های وحی، جز از طریق وجود مستمر و همواره «حجت الهی» امکان پذیر نیست. از این رو، بر ضرورت وجود حجت در زمین، تا برپایی رستاخیز، و ضرورت وجود نص الهی بر گزینش امام، تأکید می ورزند. حکیم متأله مولی محسن فیض درباره فلسفه وجودی امام، گوید:

آن چه درباره وجه نیازمندی به پیامبران گفته شد، عیناً درباره نیازمندی به اوصیاء و جانشینان آنان - یعنی امامان پس از آن ها، تا ظهور پیامبری دیگر - جاری است. زیرا نیازمندی به آنان اختصاصی به زمان و شرائط معینی ندارد، و باقی بودن کتاب ها و شرایع آنان بدون وجود سرپرستی، برای آنها و شخصی که عالم به آنها باشد، کافی نیست. آیا نمی بینی که همه فرقه های مختلف به دلیل جهل شان به کتاب خدا و انحراف دل ها و پراکندگی خواسته هایشان چگونه درباره مذاهب خود به کتاب خدای - عزیز و جلیل - استناد می کنند؟! از این گونه برخورد با کتاب خدا ظاهر می شود، که هر پیامبری، که از سوی خداوند با کتابی فرستاده شده، لازم است برای خود وصی نصب کند، که اسرار نبوت خویش و اسرار کتابی را، که نازل شده به او بسپارد و مبهمات آن کتاب را برای او روشن سازد، تا آن وصی، حجت آن پیامبر بر قوم خود باشد. و نیز، امت وی با آراء و عقول خود در آن کتاب تصرف

نکنند، تا به اختلاف و انحراف دل‌ها دچار گردند، چنان که خداوند از آن خبر داده و فرموده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» ۱.

اوست [آن خدای] که [این] کتاب را بر تو فرو فرستاد. برخی از آن، آیه‌های «محکم» (استوار/یک رویه) اند - آیات روشنی که معنای آنها آشکار است و در آنها احتمال وجوه مختلف نمی‌رود و منسوخ نمی‌گردد - که آنها بنیاد و اصل این کتاب اند؛ و برخی دیگر متشابهه (/چند رویه) اند؛ - آیاتی که در معنی و مراد آنها در آغاز، احتمال وجوه مختلف می‌رود. اما آنهایی که در کژی - انحراف از راه درست - قرار دارند، از سر آشوب و تأویل جویی، از آیات متشابهه آن، پیروی می‌کنند در حالی که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند. و استواران در دانش، می‌گویند: ما بدان ایمان داریم، تمام آن از نزد پروردگار ماست و جز خردمندان، کسی یاد نکند و پند نگیرد.

بر این اساس، رسول و امام و کتاب، همگی، حجت خدا بر امت اند، تا هر کس که نابود شود از روی برهان باشد و هر کس که زنده [نیز] ماند با برهان، و بی‌گمان خداوند شنوایی داناست:

«لِيَهْدِيكَ مِنْ هَلَاكِكَ عَنْ بَيْنِهِ وَيُحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱. و نیز؛ وجود امام لطفی از سوی خدا به بندگان است؛ زیرا با وجود امام در میان آنها، پراکندگی آنان جمع و ریسمان وحدت آنان متصل می گردد و ناتوان از توانمند زورگو و نیازمند از ثروتمند، حق خود را می ستاند و جاهل از کارهای خلاف، دست برمی دارد و غافل بیدار می گردد. و هر گاه چنین امامی وجود نداشته باشد، شریعت الهی و بیش تر احکام دین و ارکان اسلام، مانند جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و داوری ها و نظیر این ها، باطل و تعطیل می شود و سودی که از آنها در نظر است از بین می رود.

و اما غیبت بعضی از امامان در برهه ای از زمان ها و تعطیل احکام در زمان های طولانی، از سوی مردم ناشی شده است، نه از سوی امام.^(۱)

از این رو، نقصی در لطف خدای سبحان وارد نمی آید؛ زیرا تنها چیزی که در این زمینه بر خدا لازم است ایجاد امام برای مردم است، تا آنان را از پراکندگی برهاند، و اگر مردم به خاطر عدم قابلیت و سوء استعداد خود، زمینه عمل او را فراهم نیاورند، حیثی بر خداوند نیست؛ چرا که خداوند بر آن نبود، که به آنان ستم کند ولی آنان خود به خویش، ستم می ورزیدند: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۳. و این نکته ای است که در کمالات و خیرات دیگر نیز به همین گونه است؛ زیرا کمالات

ص: ۳۰

۱- (۲). «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مَنَّا، (کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۲).

و خیرات بر بندگان به اندازه ظرفیت و قابلیت آن ها افزایه می شود. افزون بر این، خیرات و حکمت هایی در غیبت نهفته است - مانند افزوده شدن پاداش اعمال صالح مؤمنان در زمان غیبت، که به وجود امام اعتقاد دارند، که زیان از دست رفتن حدود و نظیر آن ها را جبران می نماید. (۱)

امامیان این باور متین را، با این مقدمات بدیهی، بدین گونه تقریر می کنند:

۱ - اسلام، زمان شمول و جهانی و خاتم ادیان الهی، و پیامبر، خاتم پیامبران است.

۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله در دوره بعثت، افزون بر دریافت وحی، مسئولیت های گوناگون دارد که برجسته ترین و مهم ترین آن ها، به تصریح قرآن، ابلاغ آموزه های دین و تفسیر و تبیین آن هاست:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ۲.

و بر تو قرآن را فرو فرستادیم تا بر مردم آن چه برای آنان فرو فرستاده شده است، روشن گردانی و باشد تا بیندیشند.

۳ - فرصت محدود ۲۳ ساله رسالت، با آن همه تهدیدها و جنگ و درگیری ها و مقاومت سرسختانه مکیان و توطئه های منافقان، مجال تبیین همه آموزه های رسالت و تعلیم آن ها را نداشت.

۴ - مردمی که پیامبر با آنان سر و کار داشت، به تازگی از چنگ فرهنگ جاهلیت رها شده بودند و هنوز رسوبات آن در ذهن و جان شان باقی بود و از

ص: ۳۱

۱- (۱). علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱، ص ۵۰۱؛ و ترجمه آن، ج ۱، ص ۴۷۳.

ناباوری ها، که در درون خویش جای داده بودند، هنوز مهر گوساله های سامریان جاهلی را بر دل داشتند: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»^۱ که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود.

۵- افزون بر همه این ها، افق فکری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، حتی اصحاب قدیم او، با افق فکری پیامبر فاصله بسیاری داشت. علی علیه السلام فرمود:

وَلَيْسَ كُلُّ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّىٰ إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِيءُ، فَيَسْأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا. (۱)

همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله چنان نبودند که از او چیزی بپرسند و معنای واقعی آن را درخواست کنند تا آنجا که عده ای دوست داشتند، عربی بیابانی یا سؤال کننده ای از آن حضرت بپرسد و آن ها پاسخ آن را بشنوند.

درباره ابوبکر نوشته اند، در حالی به خلافت نشست، که در وجودش اثری از نبوغ علمی یا احاطه بر تعالیم و شریعت اسلامی نبود. سابقه چندان درخشانی نیز، در زندگی نداشت؛ نه در جهاد دلیری ورزیده بود، و نه اخلاص و تقدّمی داشت، و نه ملکات فاضله یا پارسایی جالب توجهی، در وی سراغ می رفت، و نه ثباتی در مرامش بروز داده بود. توانایی عملی اش برای رهبری فکری و دینی امت اسلامی، که فرزانشان نظیر سلمان و ابوذر و عمار و... و دست کم بزرگانی چون ابن عباس، در میان شان بود، تا سرحدّ عدم - ناچیز بود. چنان که در علم تفسیر از وی چیزی که در خور یادآوری باشد، در کتب تفاسیر و حدیث نمی توان یافت.

ص: ۳۲

همین اندازه هست، که با جانشین خود؛ عمر بن خطاب، در ندانستن مفهوم «الآب» در «وَ فَاكِهَةٌ وَ اَبًا * مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِانْعَامِكُمْ»،^۱ که به معنای «علف» یا «چراگاه» است و حتی عرب بادیه نشین نیز می فهمید، شریک بوده است. و در پاسخ مفهوم آیه ای عاجزانه گفته است:

اگر درباره کلام خداوند چیزی بگویم که مراد نبوده باشد، از کیفر خداوند به کجا توانم گریخت؟ یا زیر سقف کدام آسمان توانم زیست، کدام زمین مرا در خود جای خواهد داد و کجا توانم رفت؟ و آن گاه چه کنم؟^(۱)

آیا می توان پذیرفت که پیامبر حکیم و مهربانی که خداوند در توصیف او فرموده است: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ». ۳ هر رنجی ببرید، بر او گران است، بسیار خواستار [هدایت] شماست، با مؤمنان، مهربانی بخشاینده است».

با توجه به این دانسته ها و مقدمات بسیار روشن، مردم تازه مسلمان را به حال خود رها کرده و مرجع فکری و دینی پس از خود را به آن ها، شناسانده است؟! و این اصل محوری در آموزه های وحی را که عهده دار تفسیر و تبیین شریعت و سگاندار کشتی اسلام است، به انتخاب مردمی بی خبر از دانش ها و ناآگاه از معارف و احکام الهی و انهادده است؛ اصل بنیادینی که بر سر آن خون ها ریخته شد. ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، احمد شهرستانی می گوید:

ص: ۳۳

۱- (۲). تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۹؛ تواضع ریاکارانه خلیفه به منظور جبران نادانی اش، داغدیدگان را به خنده وا می دارد: «يَضْحَكُ بِهِ التُّكْلِ».

مَا سَأَلَ سَيْفٌ فِي الْإِسْلَامِ عَلَى قَاعِدِهِ دَيْتِيَهُ مِثْلَ مَا سَأَلَ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ. (۱)

شمشیری که برای امامت در همه زمان ها کشیده شد، برای هیچ اصل دینی از نیام برنیامد.

از این رو شیعه امامیه در برابر اهل سنت، دربارهٔ جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به نظریه «نص» (۲) و گزینش خدایی، پای بند است. و تنها عنصر تعیین کننده در امامت را، راه وحی می داند، که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله در مواضع مختلف، از آغاز بعثت تا پایان آن، اعلام شده است. و این نکته مهمی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام و پیشوایان پس از ایشان نیز، بدان تصریح کرده اند:

وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ. (۳)

ویژگی های حق ولایت، از آن آل محمد است و وصایت و وراثت تنها در این خانواده فراهم آمده است.

«وصیت» در سخن امام علیه السلام همان زبان وحی است که خاندان محمد صلی الله علیه و آله (اهل بیت علیهم السلام) را به امامت مشخص کرده است.

سالیان درازی بود که قریش سلطه بی چون و چرای خود را بر تمام ساکنان حجاز، خصوصاً بدویان اطراف مکه اعمال می کرد. غالب این بدویان، گرچه از متحدین قریش بودند، و اما طبعاً در درون، خواستار فراهم شدن شرایطی بودند

ص: ۳۴

۱- (۱). الْمِلَّةُ وَالنَّحْلُ، ص ۲۴.

۲- (۲). شیخ الرئيس، ابوعلی سینا گوید: گزینش «خلیفه» از راه «نص» به صلاح تر است از انتخاب، به هر شکل آن؛ چرا که به پراکندگی و از هم پاشیدن جامعه و سرکشی امت و درگیری مردم با یکدیگر نمی انجامد: «وَالِإِسْتِخْلَافُ بِالنَّصِّ أَصَوَّبٌ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُؤَدِّي إِلَى التَّشْعَبِ وَالتَّشَاغِبِ وَالِإِخْتِلَافِ»، (الهیات شفا، ص ۴۵۲).

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۲.

که آن سلطه را بشکنند و خود به اقتدار برسند. با ورود رسول خدا به میان بنی عامر، مردی به نام «بَيْحَرَه ابن فراس» که از قدرت قریش خشمگین بود و آرزوی سلطه بر مکیان را بیش از دیگران در درون داشت، فرصت را مغتنم شمرد و نزد پیامبر آمد و گفت که بنی عامر حاضر است وی را با قبول شرطِ واگذاری جانشینی خویش به ایشان، یاری کند. این پیشنهاد، حتی اگر به مسلمان شدنِ واقعی بنی عامر و فراهم شدنِ زمینه حضور مستمر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان بدویان و تأثیرگذاری بر ایشان منجر نمی شد، از منظر سیاست پیشگان خود، راه فرار موقتی بود از زیر فشار قریش و ایجاد پایگاهی جدید در برابر آنها، اگر چه ایده آل نبود، اما در آن شرایط فشار مکیان و درست در زمان غربتِ اسلام، نمی بایست به صراحت و سرعت به آن بی توجهی می شد و اما تمام سیره نویسانی که پیشنهاد «بَيْحَرَه» را نقل کرده اند، می نویسند که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود:

الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ. (۱)

اختیار این امر با خداست و او آن را در هر جا که خود خواهد، قرار خواهد داد.

این سخن کوتاه: که رسول خدا با طرح آن، هم حمایت نظامی بنی عامر را از دست داد و هم امکان رفت و آمد آسوده در میان واحه ها (روستاها) ی بدوی را، با توجه به اعتقاد به راستگویی و صداقت رسول خدا و عدم انتساب کار نادرست به خداوند، در متن و بطن خود، حاوی باورهای زیر است، که لازم است در آن ها تأمل شود:

۱ - پیامبر به ضرورت تعیین جانشین برای خود وقوف داشته و می دانسته است که مسلمانان پس از او جانشین و پیشوایی لازم دارند. در سال ۳۷ هجری

ص: ۳۵

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۵۶؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۴؛ به نقل از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶.

در صفین، شخصی از طایفه بنی اسد، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید: چگونه شما را از مقام امامت که سزاوارتر از همه بودید، کنار زدند؟ فرمود:

يَا أَخَا بَنِي أُسَدٍ! إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِيِّينَ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ! وَلَكِ بَعْدَ ذِمَامِهِ الصُّهْرُ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَقَدْ اسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمَ: أَمَّا الْإِسْتِبْدَاءُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا، وَالْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَوْطًا؛ فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخِرِينَ، وَالْحَكْمُ لِلَّهِ وَالْمَعْوَدُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةِ:

«وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صِيحٌ فِي حَجْرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ»

وَهَلَّمَ الْخَطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ! فَلَقَدْ اضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ ابْنِكَاهِ. (۱)

ای برادر بنی اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، (۲) و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستی. پس بدان که آن ستم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند، داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قیامت است. در این جا، امام شعر امرالقیس را خواندند:

ص: ۳۶

۱- (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.

۲- (۲). زینب، دختر «جَحش» یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیله بنی اسد بود.

«وَدَعُ عَنْكَ نَهَبًا صَبِيحًا فِي حَجْرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ»

واگذار داستان تاراج آن غارتگران را، و به یاد آور داستان شگفت دزدیدن اسب سواری را». - این سخن بگذار و از غارتی که بانگ آن در گوشه و کنار برخاست گفتگو به میان آر. - بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آور، که روزگار مرا به خنده آورد از آن پس که مرا گریاند.

ابن ابی الحدید گوید:

گویا منظور امیرمؤمنان علی علیه السلام از استشهاد به این بیت این بوده است، که داستان نخست؛ یعنی «سقیفه و شورا» را رها کن و اکنون، داستان «معاویه» فرزند ابوسفیان را بنگر، که مدعی خلافت است.

و سپس می گوید: از ابوجعفر یحیی بن محمد علوی نقیب بصره - معروف به ابن ابی زید، متوفای ۶۱۳ هجری - هنگامی که این خطبه را پیش او می خواندم، پرسیدم: منظور علی علیه السلام از این سخن که می گوید: «فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَهُ شَخْتٍ عَلَيْهَا نُفُوسٌ قَوْمٌ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسٌ آخَرِينَ؛ خلافت چیز برگزیده ای بود که گروهی بخیلانه بر کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند»، چیست؟ و آن گروهی که آن مرد اسدی گفته است که:

«شما را از خلافت کنار زدند و حال آن که شما به آن سزاوارترید» کیستند؟ آیا منظور روز سقیفه است یا روز شورا؟! ابوجعفر - که خدایش رحمت کناد! - با آن که شیعه و علوی بود، مردی با انصاف و سخت خردمند بود، او گفت: مقصود روز سقیفه است. گفتم: دل

من اجازه نمی دهد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین تصوّر کنم که با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده، و «نصّ» را ردّ کنند و نادیده انگارند.

گفت: من هم روا نمی دارم، که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهم، که امر «امامت» را مهمل داشته باشد و مردم را سرگشته و بیهوده رها فرماید. و حال آن که هیچ گاه از مدینه بیرون نمی رفت مگر آن که امیری بر آن می گماشت. و این در حالی انجام می گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود و از مدینه هم چندان دور نبود. چگونه ممکن است برای پس از مرگ که قادر به جبران آن چه پیش آید نیست، کسی را امیر نکند. سپس گفت: هیچ کس از مردم در این که پیامبر صلی الله علیه و آله خردمند و در کمال عقل بود، تردید ندارد؛ عقیده مسلمانان که درباره او روشن است، یهودیان و مسیحیان و فلاسفه هم چنین گمان دارند که او، حکیمی بود در حکمت تمام، و دارای اندیشه ای استوار، ملتی را برپاساخته است و دین و آئینی فراهم آورده است و با عقل و تدبیر خویش پادشاهی بزرگی را بنا نهاده است. و این مرد خردمند کامل، خوی و غریزه اعراب را نیکو می شناخته و خونخواهی و کینه توزی آنان را، هر چند پس از سال های دراز باشد، می دانسته است. (۱)

آیا به راستی می توان پذیرفت که «فرزند ابی قحافه» و «خلیفه دوّم» نگران آینده اسلام بوده اند و در زمان حیات خود جانشین خود را معین کردند، و یا معاویه بن ابی سفیان، که به گفته خودش: از این که امت محمّد را پس از خود چون رمه ای بی شبان رها کند، در هراس بود. و از این رو، تردامن سفاکی را بر

ص: ۳۸

سرنوشت مسلمانان مسلط کرد. و اما پیامبر برگزیده خداوند هیچ طرحی برای آینده اسلام نداشت و کار را یکسره به دیگران واگذار کرد، تا هر که را خواهند برگزینند؟ آیا نباید در سخن خداوند تأمل کرد: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» (۱) و آیا نباید سخن امیر سخن را سوگندانه تکرار کرد و گفت:

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَتَّاهُ بِكُمْ! وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ! وَ هُمْ أَزِمُّهُ الْحَقُّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ. (۲)

مردم! کجا می روید! و چگونه از راه بازتان می گردانند؟ در حالی که پرچم ها افراشته است، نشانه ها به روشنی شناخته است و برج های راهنما برپاداشته است، چگونه به بی راهه تان می کشند؟ و چرا باید حیران و سرگردان باشید در حالی که عترت پیامبر در میان شمایند. آنان که حق را زمام، دین را پرچم و راستی را زبان اند. پس باید در بهترین منازل قرآن جای شان دهید و چونان اشتران تشنه، به سرچشمه علوم و معارف شان هجوم آرید.

۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله خود، به خوبی می دانسته است، که اختیار تعیین و نصب جانشین را ندارد و با میل و اراده شخصی خود نمی تواند، برای پس از خود، رهبر تعیین کند. به تعبیر دیگر، رسول خدا می دانست که تعیین جانشین، انحصاراً، در عهده اراده الهی است و پیامبر تنها مأمور ابلاغ این اراده الهی بوده است: «يَا أَيُّهَا

ص: ۳۹

۱- (۱). یونس، آیه ۳۵.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

الرَّسُولُ بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۱. و از همین روست، که امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ» (۱) مَنْ أُتِبَتْ شَجَرَةٌ لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ؛ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَامًا لَمْ يُنْصَبْهُ اللَّهُ، أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ. وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُدَيْنِ سَهْمًا فِي الْإِسْلَامِ. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»^{۳، ۴}.

سه گسند که «در قیامت خدا با آنها سخن نگویید و به ایشان [با نگاه لطف و مهر] ننگرد و از پلیدی پاکشان نسازد و آنان را عذاب دردناک خواهد بود». هر که درختی را برویاند که خدایش نویانده؛ یعنی کسی که امامی را که خدا نگماشته برگمارد یا امامی را که خدا گماشته است انکار کند، و کسی که بپندارد این دو کس (...) را در اسلام سهمی باشد، با این که خداوند فرموده است: «و پروردگارت هرچه خواهد بیافریند و برگزیند؛ اختیاری برای آنان نیست».

۳- رسول خدا در طول دعوت، به اجمال از ضرورت تعیین جانشین برای امت خود سخن می گفته است و کسانی مانند «بئحره» نیز، آگاه بوده اند که پمسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باید الزاماً پیشوایی داشته باشند. گمان بئحره این بود، که پیامبر صلی الله علیه و آله مجاز است که پیشوایی امت را به هر کس که خود اراده کند

ص: ۴۰

۱- (۲). مأخوذ از آیه ۱۷۴ سوره بقره که فرمود: «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ» (۱) مَنْ أُتِبَتْ شَجَرَةٌ لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ».

واگذار، اما شنیدن جواب رد، مؤید این است که رسالت رسول خدا و از جمله نصب جانشین، از همان آغاز بعثت، برنامه ای الهی داشته و در اختیار وی نبوده است: (۱)

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» ۲.

سخن از سر خواهش نگوید. نیست جز وحی ی که وحی می شود.

مهم ترین نقش دینی امام

آن چه در پیش گفته ها، به گونه اجمال، بدان اشاره شد، این است که بر پایه باورهای شیعه امامیه مسئله امام و امامت - امام به معنای جانشین پیامبر و امامت به معنای جانشینی پیامبر در امور دنیوی و اخروی مسلمانان - بزرگ ترین مسئله مورد اختلاف مسلمانان و در واقع، بنیاد دیگر اختلاف نظرهایی است، که به وجود آمده است.

مباحث سیاسی و نظریه سیاست، جز مسئله امامت و خلافت نبوده و نیست.

شیعیان رهبری جز نوع خدایی آن را نپذیرفته و امامت را همانند نبوت، منصبی الهی بر اساس وجود خصایص برتر، در شخص امام می دانند؛ یعنی به همانندی امامت و نبوت (تَشَاكُلُ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ) قایل اند. و اگر برخی از صحابه را تخطئه می کنند نه از آن روست، که رأی شخصی خود را بکار برده اند؛ بلکه از آن روست، که آن ها در تعارض با کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به اجتماع در سقیفه کرده، و بر خلاف تعیین قبلی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، که علی علیه السلام را به جانشینی خود به فرمان خداوند برگزیده بود، دیگری را که

ص: ۴۱

۱- (۱). تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت).

نمی بایست، به خلافت برمی گزیدند. و از آن جا که امامت در حقیقت رهبری عقل آدمی است؛ یعنی همان گوهری که قوام انسان به آن است: دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ»^(۱) و بارور ساختن آن در جهت «عبودیت» و جوار قرب ازلی است و در نهایت، سعادت جاودانه اوست، دفاع از آن، دفاع از انسانیت انسان است، نه دفاع از شخص امام علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان دیگر علیهم السلام!

شیعیان بر این باورند که اگر در آرمان شهر (مدینه فاضله) افلاطون، «فیلسوفان حاکمان اند و حاکمان فیلسوف»؛ یعنی رهبری جامعه را فیلسوفان بر عهده دارند و جامعه، حکیمانه تدبیر می شود؛ در آرمان شهر اسلامی، به تعبیر دیگر، در مدینه فاضله نبوی (مدینه النبی) نیز، بنا به دیدگاه شیعیان، نخست نبی صلی الله علیه و آله و سپس جانشین و جانشینان وی، اداره امور مردم را بر عهده دارند. و چون نهاد امامت از منظر شیعیان، صرفاً، یک نهاد سیاسی نیست، و از سویی جهان را نیز، جای درنگ آدمی نمی دانند، بر این باورند که رهبری مدینه فاضله نبوی؛ هم رهبری امور دنیوی است، و هم رهبری امور اخروی. و از این روست، که امامت را از اصول دین (یکی از اصول پنجگانه مذهب تشیع) می دانند، و بر آن اند که جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله پسر عموی آن حضرت، امام علی بن ابی طالب علیه السلام است و هم، از قبیله قریش است و هم، برترین امت است و هم، معصوم و از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده شده است. و از گزینشی که به امر خداوند و بر پایه خصائص برتر صورت گرفته است، به «نص» تعبیر می کنند. و بر این باورند، که پس از پایان دوره بعثت و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به جوار رحمت الهی، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند او - امامان دوازده گانه - به ترتیب به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می رسند و اداره جامعه اسلامی را بر عهده می گیرند. آخرین

ص: ۴۲

امام، غایب است و آن گاه، که ارادهٔ حق اقتضا کند ظهور خواهد کرد و جهان را آکنده از داد خواهد ساخت و مدینهٔ فاضلهٔ نبوی را تحقق خواهد بخشید: «يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» (۱) و او صاحبِ «زمان» و همو، مهدی موعود - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ - است.

در تجزیه و تحلیل های سنتی در حوزه امامت، بیش تر دو بخش: شرایط امام و مسئولیت های امامت مورد نظر بوده است. و بی تردید، بررسی همین دو بخش، توانسته است به بسیاری از پرسش ها، که در پیرامون امامت مطرح است، پاسخ دهد.

و امّا آن چه اکنون و در این جا، بدان اشاره می شود، تبیین برجسته ترین و حیاتی ترین نقش دینی امام است؛ یعنی مرجعیت انحصاری او، در تفسیر قرآن و تأویل حقایق آن و تبیین شریعت و نفی و طرد هر گونه روش های ظنی در ارائهٔ مفاهیم دینی است. و این نکتهٔ بسیار ظریفی است، که برای فهم های استوار تصوّر حقیقت امامت با توجه به این نقش حیاتی که دارد، از تصدیق به تنصیب به آن، از جانب خداوند و تأکید آن، به وسیلهٔ سنت و ابلاغ آن به وسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز، برخورداری از ویژگی عصمت علمی و عملی و دانش فراوان امام، جدا نخواهد بود.

به باور ما شیعیان، امام باید در تفسیر قرآن و تأویل حقایق آن و تبیین شریعت و در سنت شناسی، داناترین و از هر حیث سرآمد همگان باشد. و از این رو بود، که پیامبر صلی الله علیه و آله در دهها حدیث معتبر مؤکدانه و مشفقانه اصرار بر رجوع به اهل بیت علیهم السلام داشت، و امیر مؤمنان علی علیه السلام در بسیاری از خطابه های خود به دانش فراوان خویش استناد می کرد و می فرمود:

ص: ۴۳

ها اَنْ هَهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا - وَ اَشَارَ بِيَدِهِ اِلَى صَدْرِهِ - لَوْ اَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً. (۱)

بدان که در این پهنای سینه، دانش فراوان انباشته است، ای کاش کسانی را می یافتم که بار فهمش را به دوش کشند!

يَنْجِدُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ. (۲) سیل علوم و امواج معارف از دامن اندیشه کوهسارم، سرازیر است و هیچ پروازگر آسمان پی را، یارای تسخیر آن نیست.

و همین گونه در توصیف قلمرو دانایی «اهل بیت علیهم السلام» پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفت:

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَلَجِأُ امْرِهِ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ، وَجِيَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ. (۳)

آنان (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) سرّ الهی را پایگاهند، امر خدا را پناهگاه، دانشش را گنجینه و حکمتش را تأویل گاه، کتاب های او را مخزنی مطمئن و دین خدا را کوهوار تکیه گاه اند. با یاری آنان بود که پشت خمیده دین راست شد و شانه هایش از لرزش باز ایستاد.

فَمِنْهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمِرْوَتُ الْجَهْلِ، هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصِيْمَتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ يَاطِنِهِمْ، لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ. (۴)

ص: ۴۴

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- (۲). همان، خطبه ۳.

۳- (۳). همان، خطبه ۲.

۴- (۴). همان، خطبه ۱۴۷.

آنان (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) رمز حیاتِ دانش، و رازِ مرگِ جهالت اند، آنان اند که داوری شان بازگوی دانش و آگاهی و سکوتِ شان، نشانِ گر منطوق و برون شان، انعکاسِ روشنی از درون شان است. نه از دین سر می پیچند و نه در آن به اختلاف دچارند و چنین است، که قرآن در جمع آنان، گواهی صادق و خموشی گویاست.

و اما تجزیه ای که در سقیفه پدید آمد و نتیجه حاصل از آن، جدایی مرجعیت علمی از مرجعیت سیاسی در امر جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سر بر آوردنِ نااهل از پیراهنِ اهل شد؛ تجزیه ای نامبارک و فاجعه آمیز بود. اگر چه دانشمندان اهل سنت کوشش بسیار کرده اند، تا از اهمیت آن بکاهند یا حتی آن را انکار کنند. و اما خلیفه دوم، در گفتاری که از او رسیده است، به بزرگی این فاجعه خسارت بار، ناگزیر، اعتراف کرده است. و با این که او خود، کارگردان اصلی سقیفه است، چنین می گوید:

بیعتی که در سقیفه انجام گرفت، کاری بدون فکر و اندیشه و ناگهانی بود؛ لغزشی بود که اتفاق افتاد، اما خداوند مسلمانان را از گزند آن نگاه داشت؛ «أَلَا إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَئِنَّ وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا».(۱)

و جالب این که خلیفه، به این اعتراف اکتفا نکردند، گفتند:

از این پس، هر کس چنین کند، او را بکشید.(۲)

ص: ۴۵

۱- (۱). الملل والنحل، ص ۲۴؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۹۱؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۲، ح ۶۸۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲- (۲). همان.

آری آن چه انجام گرفت، یک فاجعهٔ مهیبی بود که سنگِ نخستِ زاویهٔ انحراف را در جهان اسلام بر نهاد. و می بینیم، که همچنان، تا «ثریا می رود دیوار کج». به تعبیرِ امام علی بن ابی طالب علیه السلام، بنای رفیع اسلام را از بنیانِ استوارش بر افکندند و در غیر جای خود، بر آوردند؛ «نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ اسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» (۱).

و این سخن امام علیه السلام گویاترین تعبیر در بیان تحریف حقایق ناب دین است. و می نمایاند که تجزیهٔ امر خلافت در سقیفه و تخلف از نص و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و زیر پا نهادن حکم خداوند در تصدی امر خلافت و به دنبال آن... در حقیقت فاحش ترین نوع چرخش ارتجاعی اصحاب سقیفه است.

حدیث ثقلین

پیامبر بزرگوار اسلام، پس از ورود به «یثرب»، افزون بر ابلاغ وحی و تعلیم و تأدیب مسلمانان به رفع اختلافات، میان دو قبیلهٔ «اوس» و «خزرج» همت گماشت، و به درگیریهای قومی و تنازعات قبیله ای آنان پایان بخشید. و با اقدام به عقد اخوت و برادری ایمانی میان مسلمانان، به الفت قلبی و همدلی آنان، سامان داد. و حکومت مقتدر و نیرومندی بر بنیاد ایمان و بر اساس جهان بینی غنی و پر بار قرآن، پایه ریزی کرد. و میان مهاجران و انصار اتحاد و یگانگی به وجود آورد. شهر آلودهٔ به تفرقه و پراکندگی را، به مدینهٔ پاکیزه و هماهنگ محمدی مبدل ساخت. و در برابر دشمن جدایی افکن و مشرکان و یهودیان کینه توز و منافقان کوردل، پیروان خود را به وحدت ایمانی فراخواند و آنان را در برابر بیگانگان چونان دست یگانهٔ قدرتمندی توصیف کرد: «وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ»

ص: ۴۶

سِوَاهُمْ»؛ (۱) و آنان را از اختلاف و درگیری و دوگانگی در عمل بازداشت و فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالَّذِي أَمَرَكُمْ بِهِ، فَإِنِّي حَرِيصٌ عَلَى رُشْدِكُمْ، إِنَّ الْإِخْتِلَافَ وَالتَّنَازُعَ وَالتَّشْيِيطَ مِنْ أَمْرِ الْعَجْزِ وَالضَّعْفِ، وَهُوَ مِمَّا لَا يُجِبُّهُ اللَّهُ وَلَا يُعْطَى عَلَيْهِ النَّصْرَ وَالظَّفَرَ. (۲)

خدای را بدان چه فرمان داده است، اطاعت کنید که سخت شیفتهٔ رشد و تعالی شمایم؛ چرا که نزاع و درگیری و این که، هر گروهی از شما، دیگری را حذف و طرد کند، از نشانه‌های سستی و ناتوانی و درماندگی و شیوه‌ای است ناپسند، که خدای بزرگ آن را دوست نمی‌دارد و در نهایت، پیروزی و اعتلا- و بالندگی را نیز به دنبال نمی‌آورد و موجب تباهی و شکست شماست.

بدین روی، می‌بینیم بیش‌ترین و هشداردهنده‌ترین اندازش، برحذر داشتن مسلمانان از آن چه که مایهٔ پراکندگی و گسست پیوندهای اجتماعی آنان است. و این سفارش اکیدی است، که در جای‌جای آموزه‌های اسلام مورد توجه قرار گرفته و فرجام شوم تفرقه، یادآوری شده است. علی علیه السلام فرمود:

الزِّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ؛ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ. وَإَيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ؛ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ. (۳)

با اکثریت مردم (سواد اعظم) همداستان شوید که دست خدا بر

ص: ۴۷

۱- (۱). امالی مفید، ص ۱۸۷.

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۲۶.

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

سرجماعت است؛ و از گروه گرایی، پرهیزید که تک روان بهره شیطانند؛ هم بدان سان که گوسفندان بریده از رمه، بهره گرگهای بیابان.

برای توضیح و تشریح این نقش مهم و عملی امام برگزیده خداوند و تبیین جایگاه آن در معارف اسلامی، که مهم ترین و محوری ترین نقش امامت است، باید گفت:

یک، قرآن مجید که از صقع ربوبی فرود آمده است، کتاب زندگی و مایه طراوت و شادابی حیات مادی و معنوی انسان هاست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» ۱.

ای مؤمنان [ندای] خداوند و پیامبر را هر گاه شما را به چیزی فراخوانند که به شما زندگی می بخشد، اجابت کنید.

دو، از آنجا که فهم و درک معارف دینی، پیش از عمل، ضروری است؛ چرا که فهم بی عمل، تباهی می آورد، و عمل صحیح و صالح بدون فهم و درک درست، محال و ناشدنی است؛ ناگزیر، مسلمانان نیازمند فهم درست و درک صحیح مقصود از این معارف اند.

سه، فهم ها و درک ها متفاوت آفریده شده است. و همین گونه گونی در آفرینش، اگر چه امری طبیعی و موجب زیبایی و جمال آدمیان و راز و رمز «نیکوترین ساختار» (أحسن تقویم) آن هاست؛ لیکن تفارق فهم ها در برخورد با کتاب الهی (قرآن) و سنت نبوی، خود، دریافت های گوناگونی را به دنبال دارد، تا

آنجا که بسیاری از دریافت‌ها، موجب تضادّ آراء و در بیش تر مواقع باعث رویارویی دانایان امت با یکدیگر است.

چهار، چون فهم‌ها «چنان که افتد و دانی» همواره، مقدمه و زمینه ساز رفتارها و اقدام‌های آدمی است. و روشن است، که این تضادّ در فهم، پیروان این کتاب آسمانی و راه و رسم آئین محمّدی را در حوزه عمل به تضادّ و درگیری با یکدیگر واداشته است. و باید بپذیریم که عامل عمده در جبهه گیری‌های شیعه و سنی و دیگر فرقه‌های اسلامی و نزاع‌های خونین کلامی، از همین تضادّ در فهم‌ها و برداشت‌های گوناگون، مایه گرفته و می‌گیرد. اگر چه عامل عمده و ویرانگر، هواهای نفسانی و هوس‌های شیطانی و تعصّب‌های جاهلانّه عالمان بی‌تعهد است، که با «ترازوی دین، کالای اندک دنیا را خریده اند»؛ آن‌ها که محور برای گرداندن چرخ ستمگری‌ها و پلی برای عبور به فساد و تباهی و نردبان گمراهی خلق و مبالغه‌تباہکاری و رهنورد راه خطای دیگرانند.

پنج، از سوی دیگر، می‌بینیم که این درگیری‌ها و رویارویی‌ها، چگونه در طول تاریخ اسلام، امت اسلامی را پراکنده کرده و کام‌جانِ مصلحان و مسلمانان خیراندیش را آزرده است و چگونه مایه ذلت و زبونی گشته و رمق و رنگ و بوی مسلمانی را از آنان گرفته است. همان بلایی که خداوند، امت محمّد صلی الله علیه و آله را از آن برحذر داشت:

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ» ۱.

و از خداوند و پیامبرش فرمانبرداری کنید و با یکدیگر ستیزه و کشمکش نکنید که سست شوید و شکوهتان از میان برود.

ما شیعیان سخت بر این باوریم، که تأمل و دقت در امور پنجگانه یاد شده، نیاز جامعه اسلامی را به فهمی معصوم و مصون از خطا و لغزش - در علم و عمل - حتمی می نماید، تا این فهم معصوم همواره، معیاری باشد برای ارزیابی فهم های گوناگون، که از سوی اندیشمندان و دانایان دین، ارائه می شود. و در پرتو این معیار معصوم است، که زمینه عزت و بالندگی امت اسلامی فراهم می آید. و نیز بر آنیم، که این «فهم معصوم»، همان «فهم عترت» است، که در سخن وزین و سنگین رسول گرامی اسلام، آمده است و محققان فن حدیث، آن را به عنوان «متواتر» یاد می کنند و به جز علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام و بزرگان علما و محدثان و راویان متخصیص و معتبر شیعه، جمعی بی شمار از برادران اهل سنت - که همه از عالمان و حافظان بزرگ حدیث و صاحبان کتاب های معتبرند - نقل کرده اند. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي وَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَاَهْلُ بَيْتِي؛ عِترَتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ كَيْفَ تَخْلَفُونِي؟. (۲)

من در میان شما دو چیز وزین و گرانسنگ می گذارم. چنانچه به آن دو بگروید (چنگ زنید)، هرگز گمراه نمی شوید. آن دو، کتاب خدا و اهل بیت - عترت - من اند. هر یک از دیگری جدا نخواهد شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. پس از خدای بترسید و اکنون خوب بنگرید که پس از من [با آن دو] چگونه رفتار خواهید کرد؟!

ص: ۵۰

۱- (۱). نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۳.

۲- (۲). مسند احمد، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۷.

در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که به حق، عصاره آموزه های نبوی است، نکته هایی است سزاوار تأمل و دقت؛ «نکته ها چون تیغ پولادست تیز/گر نداری تو سپر، واپس گریز»:

۱ - تعبیر «اِنِّی تَارِکٌ» بیانگر آن است که کتاب خداوند (قرآن) و اهل بیت (عترت) میراث پیامبراند که از آن حضرت برای امت برجای مانده است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پدر روحانی این امت است. و خود به علی علیه السلام فرمود: «أَنَا وَ اُنْتُ اَبَوَا هَذِهِ الْاُمَّةِ».^(۱)

۲ - درباره توضیح معنای «ثَقْلٌ» مطالبی گفته شده است که هر یک برخاسته از دیدگاهی ویژه، درباره کتاب و عترت است. لیکن مناسب ترین معنای آن «وزن» است که با معنای لغوی آن نیز، سازگارتر است و به احتمال قوی، علت به کارگیری آن درباره این دو حقیقت عظیم و جاودانه، برای آن است که «کتاب خدا» و «عترت» دو تکیه گاه نیرومند و پایدار و دو رکن وثیق و ماندگارند، که مسلمانان را از انحطاط و پراکندگی حفظ می کنند، چنانچه از کاربردهای متداول و رایج آن برمی آید و مثلاً می گوئیم: «سنگینی بار به دوش فلان شخص است» که مقصود آن است که آن شخص تکیه گاه آن است. بدین روی، در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر «ثَقْلٌ» آمده است؛ چرا که وزن و سنگینی رسالت اسلام و حیات عزیزانه مسلمانان به کتاب خدا و عترت بی بدیل پیامبر صلی الله علیه و آله متکی است.

۳ - کتاب (قرآن) رابط خدا با امت است. از این رو، نام دیگر آن «حَبْلُ اللَّهِ» است. و عترت (اهل بیت) رابط پیامبر صلی الله علیه و آله با امت اند. بنابراین، قطع رابطه با قرآن، قطع رابطه با خداست، و قطع رابطه با عترت، قطع رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله است و در نهایت قطع رابطه با پیامبر، قطع رابطه با خداست، و قهراً قطع رابطه

ص: ۵۱

با عترت، قطع رابطه با خداوند خواهد بود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». ۱ ای مؤمنان! از خداوند پروا کنید و به سوی او راه جوئید».

۴- ویژگی «اضافه»، آن است که «مضاف» از «مضاف الیه» کسب شرافت می کند؛ چرا که اضافه در مواردی از جمله در این جا، تشریفی است. و با این که کتاب از خداوند و عترت از پیامبر صلی الله علیه و آله، که تجلی اعظم الهی است، کسب شرافت و فضیلت کرده است، و اما تعبیر به «تَقْلِين» در سخن پیامبر داستان دیگری دارد؛ داستان ارجمندی و گرانسنگی این دو بازمانده پیامبر صلی الله علیه و آله است. از این رو، درک عظمت این دو، و راي درک های عادی است.

قرآن، همچنان که در حدیث آمده است، تجلی خالق در مخلوق است:

تَجَلَّى لَهُمْ - سُبْحَانَهُ - فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا آرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ، وَخَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ. (۱)

خدای سبحان در کتاب خود بی آن که او را بنگرند خود را به بندگان شناساند و قدرت خود را به همه نمایاند و از قهر و مهابت خود ترساند.

و اما عترت، افزون بر این که، در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله طراز و عدل قرآن است و در همه ویژگی ها، از جمله شکوه و جاودانگی، با قرآن شریک است، بنا به تعبیر امام رضا علیه السلام، از جایگاه ویژه ای برخوردار است:

ابر بارنده و رگبار فرو ریزنده و آسمان سایه گستر و زمین

ص: ۵۲

گسترده و چشمه جوشان و برکه و بوستان است. هیهات، هیهات! که خردها از توصیف مقامی از مقامات او و فضیلتی از فضایل او گمند و خاطرها سرگردان و مغزها حیران و سخنوران بر بسته زبان و شاعران قاصر از بیان و ادیبان ناتوان و بلیغان بی زبان و دانشوران درمانده اند... به منزله اختری است که از دسترس دست یازان و توصیفِ واصفان، به دور است. «وَهُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَاولِينَ وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ» (۱).

۵ - سعادت و بالندگی امت و گمراه نشدن مسلمانان در گرو تمسک به این هر دو، و پیروی از هر دو، با هم است؛ یعنی هر یک بدون دیگری، کارآیی خود را از دست می دهد. برای همین فرمود: «چنانچه به آن دو بگروید، هرگز گمراه نمی شوید و این دو، هرگز و هرگز، تا دامنه قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد:

لَا يَفَارِقُونَ الْقُرْآنَ، وَلَا يَفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ، حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي» (۲).

آنان (ائمه اهل بیت)، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن هم از آنان جدا نمی شود، تا در لب حوض نزد من آیند.

حافظ محقق، ابن حجر مکی - از بزرگان و عالمان و محدثان اهل سنت - درباره این حدیث به نقل معتبر «عبقات» چنین می گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرآن و اهل بیت خود را «ثَقَلَيْنِ» (دو ثقل) نامید؛ زیرا «ثَقْلٌ» به هر چیز نفیس پراهمیتی گفته می شود که

ص: ۵۳

۱- (۱). تحف العقول، صص ۴۳۹ و ۴۴۰.

۲- (۲). الغدير، ج ۱، ص ۱۶۶.

همواره آن را محفوظ نگاه می دارند. و در این جا هم به همین گونه است؛ زیرا هر یک از این دو شیء نفیس پر اهمیت، یعنی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، معدن علوم لدنی (خدادادی) و حکمت برین و احکام شرعی هستند. و برای همین است، که پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیروی از آنان و تمسک به آنان و فراگرفتن - علوم و معارف و حقایق - از آنان تأکید ورزیده و فرمود: «سپاس خدای را که حکمت را در ما اهل بیت - نه در نزد دیگران - قرار داد». و اهل بیت علیهم السلام با این تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله از همه علمای اسلام جدا و ممتاز گشتند؛ زیرا خداوند هر گونه پلیدی و جهل را از ساحت وجود آنان دور ساخت، و ایشان را به تطهیر و مُنَزَّه داشت ربّانی، تطهیر و مُنَزَّه داشت.

احادیثی که درباره تأکید بر پیروی اهل بیت و چنگ زدن به دامان آنان رسیده است، به این موضوع نیز اشاره دارد، که تا روز قیامت همواره فردی و امامی از اهل بیت هست که شایسته پیروی و تمسک است، مانند قرآن عزیز، که تا قیامت باقی است و عامل هدایت است. (۱)

چراغِ مرده کجا، شمع آفتاب کجا!

انسان موجودی است زنده امّا با دیگر موجودات زنده تفاوت گوهری دارد، به حدّی که نمی توان او را در ردیف و رده حیوانات بر شمرد. همه حیوانات در جنس «حیوان» یعنی زنده جان، با یکدیگر شریکند ولی هر کدام را فصلِ ممیّزی است که به موجب آن، از دیگر حیوانات جدا می شود و نوع خاصّی به شمار

ص: ۵۴

۱- (۱). عبقاتُ الأنوار، ج ۲ از مجلّد دوازدهم، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

می آید. و اما انسان با این که نوعی از انواع حیوان است، به اندازه ای با دیگر حیوانات در تفارق است که هیچ گاه در ردیف و طبقه آن ها قرار نمی گیرد؛ بلکه در مرتبه ای بسی بالاتر از همه آن هاست. از این رو، هر گاه موجودات را طبقه بندی کنیم نباید و نمی شاید، که انسان را در رده و ردیف حیوانات بیاوریم. و به لحاظ ظرفیت فراخ و تودرتویی که دارد، هر انسانی خود، نوعی از انواع حیوان است؛ یعنی از یک انسان تا انسان دیگر گاه چندان فاصله است که میان گنجشک و اسب. و چنین فاصله ای در میان حیوانات دیگر، مثلاً گنجشک تا گنجشک و اسب تا اسب وجود ندارد. و جالب این که، آدمیان با این همه ظرفیت فراخ و تودرتویی که دارند باز انسان اند؛ یعنی از یزید تا یزید همه انسان اند. اما این کجا و آن کجا! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. با این حال همه به ظاهر انسان اند. بنابراین، نباید تصور شود که هر کس دو چشم و دو گوش و دو دست و دو پا دارد، همان اندازه انسان است که دیگری.

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت (سعدی)

گاهی فاصله از زمین تا آسمان است. و این فاصله به دلیل فراخی ظرفیت انسان هاست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا مِنْ الْفِ مِثْلِهِ إِلَّا الْإِنْسَانُ. (۱)

چیزی نیست که از هزار مانند خود بهتر باشد، مگر انسان.

گر به ظاهر آن پری پنهان بود آدمی پنهان تر از پریان بود

نزد عاقل ز آن پری که مُضَمَّرست آدمی صد بار خود پنهان تر است

آدمی نزدیک عاقل چون خفیفست چون بود آدم که در غیب او صَفیفست

ص: ۵۵

آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسونِ عیسی است

در کفِ حقِ بهر داد و بهر زینِ قلبِ مؤمن هست بینِ اصْبَعین

تو مبین ز افسونِ عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجاتِ پست آن نگر که مرده برجست و نشست

تو مبین مر آن عصا را سهل یافت آن بین که بحرِ خضرا را شکافت

تو ز دوری دیده ای چتر سیا یک قدم فا پیش نه، بنگر سپاه (۱)

یکی داستانش داستانِ سگ است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»^۲ و دیگری آن چنان در اوج و دور از دسترس فهم آدمی است، که درباره اش فرمود: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۳ یکی چراغ تاریکی هاست، و راهگشا در تیرگی ها، و کلید درهای بسته و دیگری به صورت انسان را مانده، و امّا در سینه اش قلب حیوان می طپد: «الصُّورَةُ صُورَةُ انْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوانٍ»^(۲) یکی از فرشته برتر و دیگری از دیو پست تر است، و امّا در عین حال هر دو به ظاهر انسانند. و همین همانندی ظاهرست که حقیقت جویانِ ساده لوحِ ظاهرین را، که صورت از معنی نمی شناسند، به خطا می افکند و هر دو را، در یک سطح می بیند و به قیاس می آورند. گر به صورت، آدمی انسان بُدی/احمد و بوجهل خود یکسان بُدی؛ پیامبر گرامی و عظیم الشأن را می دیدند، که مانند دیگران خوراک می خورد و در بازارها راه می رود؛ «يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۵ و او را با همان انسان های معمولی قیاس می کردند و می گفتند

ص: ۵۶

۱- (۱). مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۵۵-۴۲۶۴.

۲- (۴). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

خداوند فرمود تا بگوید: جز این نیست که من هم بشری چون شمایم؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۱.

آری او بشر است، اما چگونه بشری!

مُحَمَّدٌ بَشَرٌ لَا كَالْبَشَرِ بَلْ هُوَ كَالْيَاقُوتِ بَيْنَ الْحَجَرِ (۱)

محمد نیز انسان است، اما نه چون دیگر انسان‌ها؛ بلکه او چون یاقوت در میان سنگ‌هاست.

پیش از آن که پیک وحی در رسد و به تعلیم و هدایت خلق برخیزد، به تعلیم ربوبی، نیکو آموخت و به ادب ربوبی، شایسته تربیت شد. او خود فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^(۲) و به همین ملائک برخی در روزگار ما به چنین مقایسه نادرستی دست می‌زنند! و علی علیه السلام را با دیگران قیاس می‌کنند و یا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تا حد «علمای ابرار» تنزل می‌دهند و جالب این‌که، هم اینان حتی فرقی میان شرایط امامت و وظایف و تکالیف اجتماعی امام نمی‌نهند. و «انتصاب الهی» و «نهاد عصمت» را که شرط امامت است با وظایف امام، که تحقق قسط و عدالت و گسترش دانش و آگاهی و تربیت نفوس و تزکیه آدمیان است، خلط می‌کنند!^(۳)

عشق را بگذاشت و دم خر گرفت لاجرم سرگین خر شد عنبرش

ملک را بگذاشت و بر سرگین نشست لاجرم شد خرمگس سرلشگرش

خرمگس آن وسوسه سست و آن خیال که همی خارش دهد همچون گرش

گر ندارد شرم و واناید از این وانمایم شاخ‌های دیگرش

ص: ۵۷

۱- (۲). قلب اسلام، ص ۴۲.

۲- (۳). تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸.

۳- (۴). مجله مدرسه، سال دوم، شماره سوم، مقاله بازخوانی نظریه «علمای ابرار».

تو مکن شاخش چو مرد اندر خری گاو خیزد با سه شاخ از محشرش (۱)

دریغا و دردا! این مشکل همیشگی بشر بوده است، که این جفا را درباره اولیای الهی و بندگان پاک خداوند روا داشته است. نور را با ظلمت، عدل را با جور، و خرمهره را با دُرّ برابر کرده است؛

«آه آه از دست صرّافان گوهر ناشناس هر زمان خر مهره را با دُرّ برابر می کنند»

بزرگمردی را که فرمود: ما پرورده خداییم و مردم، پرورده های مايند؛ «أَنَا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَيْنَائِعُ لَنَا»، (۲) با آن شخص از فطرت برگشته و مسخ شده و آن جسم کج اندیش؛ «الشَّخْصُ الْمَعْكُوسُ وَالْجِسْمُ الْمَرْكُوسُ» (۳) قیاس می کنند. البته کمی داناتر و مهذب ترش می دانند، و یا با دیگرانش می سنجند! و او خود دردمندانه، فرمود:

فِي اللَّهِ وَلِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صَبَرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ. (۴)

پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر، و برتری من بر او) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به این که مرا همسنگ امثال این ها (اعضای شورا) قرار دهند؟!

چگونه رواست که آدمی دیده خرد فرو بندد و همه فضایل انسانی را نادیده انگارد و ناسزاوار، دانایان راستین قرآن، و وارثان حقیقی آورنده آن و مشعل های

ص: ۵۸

۱- (۱) . کلیات شمس، غزل ۱۲۵۵.

۲- (۲) . نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۳- (۳) . همان، نامه ۴۵.

۴- (۴) . همان، خطبه ۳.

کمال و گنجوران علم خدا را، که زبان گویای «تنزیل» اند، با دیگران به قیاس آورد؟ آری، حقیقت این است که، این قیاس ها همه، «مع الفارق» است. نباید و نشاید، حتا هیچ بزرگی را - چه رسد آن ها که تخم گناه را کشتند و آب فریب به پای آن ریختند - با آل محمد صلی الله علیه و آله قیاس کرد. «چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا»؟

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ ابْتَدَأَ: هُمْ آسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَبِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ. (۱)

از این امت کسی نیست که با آل محمد - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - شانه به شانه بساید و آن دیگران که همواره ریزه خوار نعمت ایشان اند، هرگز نمی توانند با آنان پهلو بزنند، که این خاندان پایه و زیرساخت دین اند و تکیه گاه یقین. تندروان به سوی ایشان باز آیند و واپس ماندگان کُند رفتار، ناگزیرند که خود را بدیشان برسانند؛ چرا که ویژگی های حق ولایت از آن آل محمد است و وصایت و وراثت، تنها در این خانواده، فراهم آمده است.

و اما کتاب حاضر:

۱ - «پاسداران وحی» نوشتاری در حوزه «امامت» نگاشته زنده یادان:

حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی و حضرت آیه الله اشراقی است که پس از بازنویسی و تکمیل: پانوش، سرآغاز، تنظیم مطالب و جابجایی پاره ای از آنها، به همان نام منتشر شده است.

۲ - در این بازنویسی و تکمیل، اساس کار بر این بوده است که با حفظ همه

ص: ۵۹

مباحث مطروحه، افزون بر فهرست آیات و منابع روایات، کتاب به گونه ای ارائه شود که فهم مطالب و دریافت مفاهیم آن، برای همگان به ویژه جوانان که مخاطبان اصلی این نوشتارند، سهل و هموار باشد. برای همین، از تکراری که در پاره ای مباحث و منقولات کتاب آمده است، در این بازنویسی و تکمیل صرف نظر شده است.

۳ - سرآغاز و پانوشت ها صرفاً برای توضیح بیش تر متن کتاب است، «تا که قبول افتد و چه در نظر آید».

در پایان لازم می دانم از برادر گرامی جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمدرضا فاضل کاشانی، که در نمونه خوانی متن و تصحیح اغلاط، زحمت کشیده و نکته هایی را یادآوری کردند، تشکر و قدردانی کنم.

نیز، از همه دوستانی که شکل گیری و نشر کتاب را بر عهده داشته اند، سپاسگزارم.

والحمد لله على هذه النعمه ٢٧ رجب ١٤٢٨ هـ ق. ٢٠ مرداد ١٣٨٦ هـ ش. قم - محمدتقی خلجی

مقدمه

مقدمه

ص: ٦١

۱ - آیین اسلام، به لحاظِ «هویت»، جهانی و جاودانه است؛ بدین معنا که هم گسترهٔ زمان را شامل است، و هم پهنهٔ گیتی را زیر نگین خود دارد. و این حقیقتی است که خدایِ دانایِ حکیم در آموزه های وحی، بدان تصریح کرده است:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». ۱ که بزرگوار است آن [خداوندی] فرقان را بر بندهٔ خویش فرو فرستاد تا بیم دهنده ای برای جهانیان باشد.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». ۲

و تو را جز مژده بخش و بیم دهنده برای همهٔ مردم، نفرستاده ایم اما بیشتر مردم نمی دانند.

«وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ». ۳

و به من این قرآن وحی شده است تا با آن شما و هر کس را که [این قرآن به او] برسد، بیم دهم.

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ

و این کتاب خجسته ای است که آن را فرو فرستاده ایم، آن چه را پیش از آن بوده است، راست می شمارد، و تا [مردم] «مادرِ شهرها» (مکه) و مردم پیرامونِ آن را بیم دهی.

۲ - نبوت محمد صلی الله علیه و آله، حلقه پایانی زنجیره همه نبوت هاست، و آخرین انسانی است که از جانب خداوند آموزه های آسمانی را دریافت کرده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ». ۲.

محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست اما فرستاده خداوند و خاتم - سرآمد و پایان بخش - پیامبران است.

علی علیه السلام، هنگامی که در کار غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله بود، فرمود:

يَا بِي أُمَّتٌ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ. (۱)

ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، نه با مرگ دیگران، که تنها با مرگ تو رشته پیامبری، پیام و خبرهای آسمانی، گسست.

۳ - آن بزرگوار، بر خلاف آیین اش که ابدی و جاودانه است، بنا به تقدیر الهی و به اقتضای سنت دگرگونی ناپذیر آفرینش، همچون پیامبران دیگر، حیات ظاهری محدود دارد و در نهایت، محکوم قانون مرگ و حیات است:

ص: ۶۴

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» ۱.

بی گمان تو خواهی مرد، و آنان نیز می میرند.

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» ۲.

و محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او [نیز] فرستادگانی [بوده و] گذشته اند.

بر این اساس، به تصریح قرآن کریم، اگر بمیرد یا کشته شود، نمی سزد که انقلاب پیش رو او، به انقلابی ارتجاعی و پس رو، بازگردد، و مسلمانان را نشاید، به راهی روند که در دوران جاهلیت، در پرتو تعالیم وحی، با شتاب از آن گذر کرده اند. محمد صلی الله علیه و آله، آخرین فرستاده خداوند است، تا رسالت ها و هدف ها و مسئولیت ها را، به خاکیان برساند، و انقلابی در درون ها و اندیشه ها و اخلاق آدمیان پدید آورد؛ انقلابی انسانی و الهی که با استواری قامت، بر وفق فطرت آدمیان، رو به سوی تعالی ها، اوج گیرد. در آیین او، در عین حال که معنویت و ایمان، جایگاه بزرگی دارد، از حقایق ملموس و واقعیت های محسوس حیات این جهانی نیز، به هیچ وجه، غفلت نشده است. از این رو، آن بزرگوار، علاوه بر دریافت وحی و ابلاغ آن به آدمیان، از جانب خداوند مأموریت یافته بود، تا به تبیین شریعت و تعلیم آموزه های راقی آن پردازد و به تأسیس حکومت و تدبیر امور مسلمانان بر مبنا و اساس دین، اقدام کند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ۳.

و بر تو قرآن را فرو فرستادیم تا بر مردم آن چه برای آنان فرو فرستاده شده است، روشن گردانی و باشد که بیندیشند.

آن چه از نگاه تیزبین هیچ بررسی کنند و پژوهش گر با انصافی دور نمانده، این است که به لحاظ تاریخی، تا روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، از سویی مجالِ تعلیم همه آموزه های دین و تبیین همه احکام شریعت و تفسیر داده های وحی - با توجه به نزول تدریجی آنها - نسبت به گستردگی و ژرفایی که دارد، بسیار اندک بود، و امکان تعمیق اندیشه اسلامی و گسترش فرهنگ نو پدید آن، به طور بایسته، فراهم نیامده بود. و از سوی دیگر، جامعه نو پای اسلامی را، تلاش های دشمنانه دشمنان اسلام؛ از درون (منافقان) و از بیرون (کافران و مشرکان)، تهدید می کرد، و زمینه هایی حساب شده فراهم آمده بود تا دست کم، رابطه فرهنگی تازه مسلمانان با خود اسلام، سست یا قطع شود. و بدین گونه دستاورد دوره بعثت، تباہ گردد. و به تعبیر بسیار ظریف و تأمل برانگیز امام علی بن ابی طالب علیه السلام:

بنیان شریعت از بیخ و بُن، برافکنده و در جای دیگر بنا نهاده شود. و دریغاً که چنین شد: «نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ اسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» (۱).

اکنون، با توجه به پیش گفته ها، این پرسش جدی پیش روی ماست؛ آیا پیامبر گرامی اسلام، درباره آینده شریعتی که آورده است و تبیین و تفسیر حقایق تودرتوی معارف وحی و سرنوشت امتی که در پرتو تعالیم الهی پدید آمده و زعامت و رهبری فکری و سیاسی و اجتماعی آنان، هیچ گونه اقدامی نکرده؛ بدین معنا که عالماً و عامداً، مسأله جانشینی خود را باز گذاشت و آن را به عهده امت قرار داد، که تعیین کنند چه کسی صالح تر و سزاوارتر، برای جانشینی او و ادامه رهبری اوست؛ یعنی همه اینها را با همه اهمیتی که دارد، به عهده کسانی نهاد که

ص: ۶۶

فاصله بسیار دور با پیامبر و رسالت و اهداف او، داشته اند؟ یا این که خود آن حضرت، به فرمان خداوند و به لحاظ تاریخی، علاوه بر آن که در سال های آغاز بعثت و پس از نزول: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) و در سال پایانی بعثت (سال یازدهم هجرت)، به تصریح، مطرح کرده است؛ یعنی در موقعیت ها و مواضع مناسب، درباره رهبری پس از خود و شخص امام علی بن ابی طالب علیه السلام برای احراز این مسند فوق العاده مهم، سخن گفته است؟

و اما آن چه در این کتاب، بدان پرداخته می شود، در حقیقت پاسخ به همین پرسش جدی و اساسی است که از روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا اکنون، همواره، ذهن و دل مسلمانان، به ویژه متفکران آن ها را، به خود مشغول داشته است.

شیعیان، بر این باورند که مقوله امامت و خلافت، به معنای تبیین شریعت و تفسیر معارف وحی و رهبری فکری و دینی و سیاسی مسلمانان، بسان نبوت، یک منصب الهی است، که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند در آغاز (۲)

ص: ۶۷

۱- (۱). شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- (۲). خلافت و جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام، از چنان شهرتی برخوردار بود که آگاهان با شنیدن تصدی شخص دیگر (ابوبکر ابن ابی قحافه)، به زمامداری جامعه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شگفتی عمیقی فرو رفتند. زیرا با حادثه ای رویارو شدند که هرگز انتظار آن را نداشتند. و اما عواملی که سبب این شهرت بودند، بسیارند که در اینجا تنها به پاره ای از آنها اشاره می شود: یک، اعلام پیامبر صلی الله علیه و آله در مناسبت های گوناگون، و در جالب ترین صحنه های تاریخ، به عنوان جانشین و ادامه دهنده راهی که با دعوت به اسلام پیش روی امت خویش گشوده بود، که در واقع، دعوت به یک اندیشه ای نوین بود؛ اندیشه ای انقلابی و پویا و پرتحرک در راه ایجاد یک نظام جامعه ای جهانی. در آغاز بعثت، به هنگام نزول: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ و خویشاوندان نزدیک ات را بیم ده» (شعراء، آیه ۲۱۴). درباره علی علیه السلام فرمود: اِنَّ هَذَا اَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيْفَتِي فَيَكُم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا. این است برادر و وصی و خلیفه من بر شما. سخن اش را بشنوید و از او پیروی کنید (تاریخ الامم والرسل والملوك، محمد بن جریر طبری، ج ۱، ص ۵۴۳). این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به «حدیث دار» یا «حدیث بدء الدعوه» شهرت یافته، و با الفاظی

و انجام بعثت، و در میان این دو، در موقعیت های بسیار مهم و مناسب، مسلمانان را از آن آگاه کرده است. و نیز بر این باور است که اندیشه «خلافت و امامت»، از فعال ترین حوزه حیات فکری مسلمانان است و این حقیقتی است که در متون دینی ما مسلمانان (قرآن و سنت - گفتار، رفتار و تقریر معصوم -)، با اهمیت ویژه ای، بدان پرداخته شده است. و همین گونه، بر این باور است که همان ملاحظات عقلانی که ارسال رسل و انبیا را ایجاب کرده بود، ایجاب می کند که در غیبت آنان نیز، رهبران معصومی برای تبیین و تفسیر داده های وحی و سرپرستی یا «ولایت» پیروان آنان تعیین گردد. به گفته شاعر شیعی معروف عرب، شیخ کاظم ازری بغدادی، در قصیده مشهور «هائیه»:

ص: ۶۸

أَنْبِيَّ بِلَا وَصِيٍّ؟ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ سَفَهَاها. (۱)

آیا پیامبر، بی وصی و جانشین می شود؟ خدا و دین او بالاتر از این سخن ناخردمندانه است.

آیا، با قطع نظر از مقام پیامبری، پذیرفتنی است که یک انسان عادی که طرحی جامع - جهانی و جاودانی - را پی افکنده و کاری بزرگ را به سامان رسانیده است، بی وصیت و بی وصی از دنیا برود؟ آیا شخصیتی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله، که به تصریح قرآن کریم «خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ» است، درباره امری که در قیاس با دیگر حوزه های اسلامی، منزلت و مکانیت حراست و پاسداری از کیان وحی الهی را عهده دار است، (۲) بی تفاوت بوده و بی هیچ اقدامی از جانب خویش، این مهم حیاتی (۳) را به عهده مردمی وانهد که در دوره بعثت، تا روز رحلت

ص: ۶۹

۱- (۱). الْكُنَى وَالْأَلْقَاب، ج ۲، ص ۲۳.

۲- (۲). امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در توصیف جایگاه «امام» فرمود: «إِنَّ الْأِمَامَ زِمَامَ الدِّينِ، وَنِظَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحَ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ، وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ، وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثَّغُورِ وَالْأَطْرَافِ؛ بِهِ رَاسْتِي، إِمَامُ زِمَامٍ (شیرازة) دین و مایه نظام مسلمین و صلاح جهان و عزت مؤمنان است. امام پایه و ریشه اسلام فزاینده و شاخسار روینده و براینده آن است. به وجود امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد درست آید و فواید عامه و صدقات و اجرای حدود و احکام، عملی شود و مرزها و نواحی [سرزمین اسلام] پاسداری گردد»، (تحف العقول، ص ۴۳۸؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰). و همین جایگاه رفیع بود که دانشمندان و فیلسوفان و متکلمان و متفکران و ادیبان و شاعران شیعه را واداشت، تا هر یک در نظام فکری و اندیشه ای خود، مسأله امامت را به عنوان مهم ترین حکم دین و شریف ترین مسأله مسلمین، مطرح کنند.

۳- (۳). ابو الفتح محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر، احمد شهرستانی، در الملل و النحل، ص ۲۴، گوید: «أَعْظَمُ خِلَافٍ بَيْنَ الْأُمَّةِ خِلَافُ الْإِمَامَةِ؛ إِذَا مَا سُلِّ سَيِّفٌ فِي الْإِسْلَامِ عَلَى قَاعِدِهِ دِينِيهِ مِثْلَ مَا سُلَّ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ؛ بزرگترین اختلاف در میان امت، اختلاف در مسأله امامت است؛ زیرا شمشیری که برای امامت در همه زمان ها کشیده شد، برای هیچ اصل دینی از نیام برنیامده است.

پیامبر گرامی، بسیاری از آنان، به عمق و جوانب گوناگون آموزه های اسلام هنوز دست نیافته و از اسلام جز اقرار زبانی به توحید و نبوت و... بهره ای نداشتند؛(۱) به عهده کسانی وانهد که مدعی ایمان بودند اما خداوند در توصیف شان فرمود:

«قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ».

بگو: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ و هنوز ایمان در دل هایتان راه نیافته است.(۲)

ص: ۷۰

۱- (۱). علی علیه السلام فرمود: «وَلَيْسَ كَمَلِّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ حَتَّىٰ أَنْ كَانُوا لِيَحْبُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّىٰ يَسْمَعُوهُ؛ همه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان نبودند که از او چیزی پرسند و دانستن آن را از او خواهند، تا آنجا که دوست داشتند عربی بیابانی که از راه رسیده، از او چیزی پرسد و آنان بشنوند، (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

۲- (۳). ابن ابی الحدید، درباره مسأله خلافت و جریان سقیفه و شورا، گوید: از ابوجعفر، یحیی بن محمد علوی، نقیب بصره، هنگامی که این خطبه (خطبه ۱۶۴) را پیش او می خواندم، پرسیدم: منظور علی علیه السلام از این سخن که فرمود: «فَإِنَّهَا أَثَرَةٌ شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسٌ قَوْمٌ وَسَيَحْتُ عَنْهَا نُفُوسٌ آخِرِينَ؛ خلافت چیز برگزیده ای بود که نفس های گروهی بر آن بخل ورزید و نفس های قوم دیگر آن را بخشید و از آن گذشت» چیست؟ و آن قومی که آن مرد اسدی گفته است: «چرا و چگونه قوم شما، شما را از این مقام (امامت) بازداشتند، و حال آن که شما بدان سزاوارترید؟» کیستند؟ آیا منظور آن حضرت روز سقیفه است یا روز شورا! ابوجعفر که خدایش رحمت کند با آن که شیعه و علوی بود مردی با انصاف و سخت خردمند بود، گفت: منظور ایشان روز سقیفه است. گفتم دل من به من اجازه نمی دهد (دل من راضی نمی شود) که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین تصور کنم که با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده، و نص و تصریح او را رد کنند و نادیده انگارند. نقیب گفت: من هم روا نمی دارم که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهم: امر امامت را مهمل داشته و مردم را سرگشته و بیهوده رها فرماید و حال آن که هیچ گاه از مدینه بیرون نرفت مگر آن که امیری بر آن گماشت. و این کار در حالی صورت می گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود و از مدینه هم چندان دور نبود. چگونه ممکن است برای پس از مرگ خود که دیگر قادر به تدارک آن چه پیش آید نیست، کسی را امیر نکند، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۴۸).

آری، شیعیان بر این باورند که زعامت دینی و رهبری فکری و سیاسی مسلمانان، مهم ترین مسأله اجتماعی و انسانی است، تا آنجا که امر به معروف و نهی از منکر و بقای دین خدا وابسته به آن است، و از سوی خداوند به تصریح اعلام گردیده و به وسیله سنت - روش عملی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله - تأیید و تأکید شده است. و اگر چنین نمی بود، به طور قطع، آئین اسلام که برای تبیین معارف توحیدی و اجرای اصول عدالت و احسان است، از مسیر اصلی و طبیعی خود منحرف می گشت؛ چرا که حقیقت، همواره در محاصره انسان های سوداگر هواپرستِ سودجوست، و اگر پاسداری نشود، تحریف می گردد؛ چنان که آئین های آسمانی گذشته، از این خطر مصون نماندند و به وسیله، حتا آن ها که خود را متولیان شریعت می دانستند، تحریف شدند، تا آنجا که پیامبر بعدی،

با این که پیامبر پیش از خود و تعالیم آسمانی او را تأیید می کرد، آن ها را منسوخ می دانست:

«فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» ۱.

برای پیمان شکنی، لعنتشان کردیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم زیرا عبارات [کتاب آسمانی] را از جای خویش پس و پیش می کردند و بخشی از آن چه را بدیشان یادآور شده بودند، از یاد بردند و تو پیوسته از خیانت آنان - جز شمار اندکی از ایشان - آگاهی می یابی.

نتیجه این که، در اسلام مسأله «امامت و خلافت» به معنایی که گذشت، به جدی ترین صورت و از آغاز دعوت تا روز رحلت، مطرح بوده و جزء ارکان اصلی اسلام قرار داده شده است؛ چونان که در مذهب شیعه، جزء اصول دین است.

آية أولى الامر

فصل يكتم: آية أولى الامر

اشاره

ص: ٧٣

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ۱.

ای مؤمنان، از خداوند فرمان برید و از پیامبر و صاحبان امر، که از شمایند، فرمانبرداری کنید، پس اگر درباره چیزی ستیزه و کشمکش کردید، آن را به خدا - کتاب خدا - و پیامبر بازگردانید.

اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، که این بهتر است و سرانجام آن نیکوتر.

صاحبان امر کیانند؟

در قرآن کریم آیات چندی درباره امامت و خلافت آمده است، (۱) که از

ص: ۷۵

۱- (۲). دو منبع استناد برای بررسی «مسأله امامت و خلافت» در باور شیعیان، علاوه بر استناد به دلیل عقل و قانون عقلاء وجود دارد، که مآلاً به یک مقصد و یک حقیقت باز می گردد. ۱- قرآن کریم که در میان همه مسلمانان، بی هیچ تردیدی، از مرکزیت اساسی برخوردار است و استناد به آن، استناد مستقیم به سخن خداوند است. ۲- رجوع به «سنت» - گفتار و رفتار و تقریر - پیامبر صلی الله علیه و آله که تجسم عملی امامت و خلافت

بررسی این آیات دانسته می‌شود: امامت و خلافت، مانند «نبوت و رسالت» یک منصب الهی است و در گماردن «امام» و «خلیفه» دست بشر از آن کوتاه است.

«أمر» لفظ عام و شاملی است که همه گفتارها و رفتارها را در بر می‌گیرد، و در این آیه، به معنای کار و شأن است، (۱) و دور نیست که در این آیه، «أمر» به معنای اصطلاحی آن نیز، یعنی دستور و فرمان، به کار رفته باشد.

بر این اساس: «اولوا الأمر»؛ یعنی آن‌ها که برای فرمانروایی شایسته‌اند، و به لحاظ اهمیت فرمان‌شان، با همین عنوان «اولوا الأمر» در قرآن کریم؛ شناسانده شده‌اند. به تعبیر دیگر «اولوا الأمر» گروهی از مؤمنان‌اند که در میان مسلمانان، موقعیت و جایگاه والای ویژه‌ای دارند.

از همین رو، پیروی از فرمان‌شان، لازم و ضروری است. و این نکته مهمی است که از آن غفلت شده و بیش‌تر به توضیح و تبیین مفهوم «اولوا الأمر» و تعیین مصداق (۲) آن پرداخته شده است.

ص: ۷۶

۱- (۱). امرأً وَاِمْرَةً وَاَمْرَةً؛ او را در اقدام به کاری مکلف کرد و بدو دستور داد، فرمود به او، برای کاری اشاره کرد. پس او امر: فرمانده و دستوردهنده و آن دیگری مأمور: فرمانبردار و دستورگیرنده است. امرأً وَاِمْرَةً وَاَمْرَةً عَلَيْهِمْ: بر آنان امیر و فرمانروا شد. امره: بر او حکمرانی کرد، فرمان راند. او را تسلط و حکمرانی داد: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرُنَا مُتْرَفِيهَا؛ چون خواستیم آبادی‌یی را به هلاکت بریم مرفهانش را تسلط دادیم» (اسراء، آیه ۱۶). الأمر: دستور، فرمان. ج: اوامر. حال، موضوع، پیش آمد. ج امور.

۲- (۲). در این که «اولوا الامر» چه کسانی هستند، از اهل سنت برخی، آنان را امیران و برخی دیگر، خلفای چهارگانه و برخی دیگر عالمان گفته‌اند و در روزگار ما، کسانی چون رشیدرضا گویند: دانشمندان بزرگ، رؤسا (رهبران و رئیس مجلس، رئیس قضا، وزراء، استانداران، فرمانداران، شهرداران، اصحاب مصالح عامه، مدیران جمعیت‌ها و شرکت‌ها، رهبران احزاب، ناشران، روزنامه‌نگاران و طبیبان و هلم جزاً...

انسان موجودی است که به حسب طبع و فطرت، آزاد آفریده شده است.

و در اندیشه و عمل آزاد است؛ زیرا دارای عقل و اراده آزاد است و در پرتو آن می تواند خوب و بد را تشخیص داده و هر کدام را که اراده کرد برگزیند.

از همین روست که در سرنوشت خود و کارهایی که به رهبری خرد و بر اساس اراده اش انجام می دهد، دارای مسؤلیت است. و هیچ کس در هیچ شرایطی حق ندارد که این آزادی را از او بگیرد و بر اراده او تسلط یابد و او را تسلیم خواسته های خود گرداند. اما در این میان، انسان هایی هستند که از نظر استعداد و شعور، در سطحی بالاتر از دیگران اند، و بر اثر مطالعه و تحقیق و تجربه اندوزی بسیار و پختگی در کار و بارور کردن نیروی عقل، در تشخیص خوب و بد و آن چه به صلاح آدمیان است، گوی سبقت را ربوده اند و از درایت و بصیرت و درک برتر و نیرومندتری برخوردارند. و طبعاً بر دیگران است که در هر چه مربوط به صلاح زندگی و سامان آن است، از این گروه ممتاز پیروی کنند، یعنی آن ها که نمی دانند و توان تشخیص ندارند و تجربه ای نیندوخته اند و ناپخته و خام اند، آن هایی را که می دانند و توان تشخیص بالایی دارند و در گیرودار زندگی تجربه ها اندوخته و از پختگی لازم برخوردارند، الگوی خویش قرار دهند و از فروغ دانش و آگاهی آن ها روشنی بگیرند. البته این پیروی، تنها در قلمروی است که خود نمی داند. بنابراین، اصل جاری در میان انسان ها، عدم تفارق آن ها با یکدیگر است. و هیچ کس در عرصه حیات انسان، حق سلطه بر دیگری ندارد و نمی تواند دیگری را به کاری وادارد، یا از کاری باز دارد، و جلوی

۱- (۱). نخستین سنگ بنای انسان، در این جهان، آزادی اوست؛ بدین معنا که خداوند انسان را، به حسب سرشت، آزاد آفریده است؛ بر این اساس، هیچ کس در هیچ شرایطی حق ندارد که این آزادی الهی را که از رهگذر آفرینش دریافت کرده است از او سلب کند. علی علیه السلام با توجه به این اصل فطری خدادای به فرزندش - بلکه به همه پیروانش که به حق فرزندان معنوی او هستند - هشدار داده و فرموده است: «أَكْرِمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَيْبَةٍ وَإِنْ سَافَتِيكَ إِلَى الرَّغَائِبِ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا، وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا، وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسِيرُ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ» خود را به هیچ فرومایگی میالای اگرچه تو را به دلخواه تو رساند که آن چه از جان کاستی آن را بیدل نخواهی یافت. بنده کس مباش که خدای آزادت آفرید. آن خیر که به شر انجامد خیر نیست، و آن گشایش که به فرو بستگی کشد، گشایش نیست»، (نهج البلاغه نامه ۳۱). و در سخنی دیگر فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَخْرَاءُ؛ أَي مَرْدَم! بِي گمان، حضرت آدم برده و کنیز به دنیا نیاورده است و بی گمان همه انسان ها آزاد آفریده شده اند (کافی، الزوضه، ج ۸، ص ۶۹). پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ» «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ ای مردم! پروردگار شما یکی است و پدران یکی، شما جملگی از آدمید و آدم از خاک «گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست. و هیچ عربی را بر هیچ غیر عربی برتری نیست جز به پرهیزگاری»، (تحف العقول، ص ۳۴). و در منطق امام علی بن ابی طالب علیه السلام که تبیین کننده فلسفه عالی بعثت پیامبران است، هیچ انسانی حق ندارد، حتی زمینه بردگی و اسارت خویش را فراهم آورد و آزادی و استقلال را که مقتضای طبیعت انسانی اوست، به خطر اندازد، (نهج البلاغه، خطبه ۹۱). نتیجه این که انسان به حسب طبع و سرشت انسانی اش آزاد است، یعنی محکوم به آزادی است و اگر درباره او جبری وجود داشته باشد، این جبر در آزادی و اختیار انسان است. و اگر در علم خداوند درباره او چیزی گذشته باشد، همان است که آدمی می تواند با عمل ارادی و با آزادی که به او داده شده است، انتخاب کند؛ یعنی لازمه مشیت الهی، آزادی انسان است: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد، کفر پیشه کند» (کهف، آیه ۲۹). از این رو، در برابر آن چه به رهبری خرد و اراده آزاد انجام می دهد، در پیشگاه خلق و خالق مسئول است. «وَلَتَسِدِّلَنَّ عَلَمَاً كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ بی گمان از آن چه انجام داده اید، از شما خواهند پرسید»، (نحل، آیه ۹۳). نکته مهم این که، هیچ مکتبی نمی گوید که این آزادی را انسان خود، به خویشتن داده است. همه می گویند:

اما این اصل نخستین و بدیهی، در برخی موارد، کارایی خود را از دست می دهد. آنجا که در میان انسان ها، کسی یا کسانی هستند که در آن چه ویژگی انسان است؛ یعنی عقل و خرد و دانش و تجربه، بر دیگران برتری دارند. در این گونه موارد، به حکم عقل و به استناد فطرت، کسی که نمی داند از کسی که می داند و آن که از تجربه، بهره ای نبرده است، از کسی که دارای تجربه و کارآمد است و در نهایت، ناقص از کامل، و ناتوان از توانمند، پیروی می کند. و این مقتضای فطرت آدمی است. پیروی کودک، از پدر و مادر در همه رفتارها و نیز رجوع «جاهل» به «عالم» در آن چه نمی داند، بر اساس همین اصل فطری است.

بدین ترتیب، اگر کسی را در نظر بگیریم که در همه جوانب زندگی فردی و اجتماعی و دانش ها و تجربه هایی که مایه سعادت آدمی است، از همگان برتر است، بلکه وجودش سرشار از دانایی و شعور و بصیرت و درایت و حزم و دورانیشی است و بُرد دانش او و دیگر سرمایه های معنوی اش، تا دورترین افق ها است. و راه های به سوی هدف زندگی، تا آخرین منزلگاه های آن و فراز و فرود و پیچ و خم های آن، و مهم تر، خود هدف را به خوبی می شناسد و در پرتو عقل و

درکِ نیرومندش به همه موانعِ تعالیِ انسان آگاه است. با بودن چنین انسانی یا انسان‌هایی در میان مردم؛ مردمی که هدف را نمی‌شناسند و از راهی که باید بروند، بیگانه‌اند، چه باید کرد؟ آیا باید بی‌راهه رفت یا این که از آگاهان به راه و هدف، یاری جست و آن‌ها را پیشوا و مقتدای خود قرار داد؟! خردمندان در این باره چگونه داوری می‌کنند؟ آیا آن‌ها که نمی‌دانند و بُردِ درک و دیدشان محدود است، چه باید بکنند؟! آیا نباید از انسانی که وجودش سرشار از استعداد و نیروهای فعلیت یافته و لبریز از کمالات علمی و عملی است، و از هر گونه «رجس» و پلیدی و پلشتی، به دور است، پیروی کنند؟! پاسخ فطرت و خرد ناب و همین‌طور، عقلای جهان، به این پرسش، بسیار روشن است؛ چرا که پیروی از چنین انسان متعالی و استثنایی، همان پیروی از عقل و درک فطری انسانی است.

آری، باید به دنبال کسی بود که هم می‌داند و هم به سعادت بشر می‌اندیشد و هم توان رهبری کاروان بشری را به سر منزل سعادت ابدی و جوار قرب الهی، دارد.

فرمانِ خرد آن است که باید سرنوشت خویش را به دست چنین انسانی سپرد و خود را، بی‌هیچ قید و شرطی، در برابر او تسلیم کرد، و در مقام گزینش او را برگزید. باید به دنبال کسی بود که می‌خواهد مدینه فاضله‌ای تأسیس کند و جامعه‌ای سرشار از فضیلت و دانایی بسازد. خرد ناب، هرگز پیروی چنین انسانی را تقلید کورکورانه نمی‌بیند؛ بلکه اطاعت او را مبتنی بر عقل و درایت، برای دست‌یابی به همه آن‌چه آدمی را در حوزه بندگی خداوند به فوز و رستگاری می‌رساند، می‌داند: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى». ۱

نتیجه این که، اصل نخستین در حیات آدمی، آن است که هیچ کس حق ندارد

دیگری را به کاری وادارد، یا این که او را از کاری بازدارد و به زندگی او مرز و شکل بدهد، مگر خدایی که او را آفریده و اصل هستی او و همه کمالات هستی اش، از اوست. و به همه صلاح و فساد او آگاه است و جز به صلاح بندگانش، فرمان نمی راند. اما همان طور که گفته شد، این اصل در مواردی کارآیی خود را از دست می دهد. در این صورت، مصالح آدمیان اقتضای آن دارد که اصل یا اصول دیگری، که در حوزه حیات آن کارآمدتر است، جایگزین آن گردد. و آن موارد:

یکی، حوزه فرمان های خداوند؛ یعنی واداشتن و بازداشتن هاست و

دو دیگر، فرمان هایی است که از سوی زبندگان و نخبگان جامعه بر اساس مصالح انسان ها، صادر می شود.

و این اصل، اگرچه در مرتبه نخستین نیست اما حاکم بر آن و بر وفق درک عقل فطری و سرشت ناب و خواست طبیعی انسان ها و پسند عقلای جهان است.

و اکنون این پرسش اساسی، به گونه ای جدی، مطرح می شود: آن انسانی که در همه فضیلت ها، گوی سبقت ربوده و ستیغ بلند انسانیت و قلّه های رفیع علم و عمل را فتح کرده و به حکم عقل و درک فطرت ناب، آدمیان برای وصول به سعادت ابدی و دست یابی به همه ارزش های انسانی، ناگزیر از پیروی اویند، کیست؟ به تعبیر دقیق تر، این انسانی که عقل و فطرت آدمی او را، بی هیچ قید و شرطی، «مطاع» می داند چه کسی است؟ این پرسش اساسی را خدای تعالی خود، که آفریدگار انسان است و همه اوامر و نواهی او (واداشتن ها و بازداشتن هایش)، از منبع حکمت لایزالش مایه می گیرد و مصالح و مفاسد بندگان را پشتوانه امر و نهی خود قرار داده است، در آیه مورد بحث، به روشنی پاسخ داده است که با مددگیری از آیات دیگر، که در حقیقت مفسر این آیه کریمه اند، او را می شناسیم و به جایگاه رفیع او پی می بریم. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

مطاع کسی است که دیگران بی هیچ گونه قید و شرط، مطیع فرمان او باشند. و در این آیه، پیش از هر کس - اولاً و بالاصاله - خدای تعالی است. سپس - ثانياً و بالتبع - رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ یعنی اطاعت آن بزرگوار در طول اطاعت خداوند است و تکرار «أَطِيعُوا» بیانگر همین نکته است. و قهراً، اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت به اطاعت خداوند و موجب تحقق فرمان های او، در میان بندگان است؛ یعنی تحقق همه مراتب توحید (توحید ذات، صفات، افعالی) و مایه سرشاری جامعه دینی از عدالت و فضیلت است. و آن گاه پس از اطاعت خداوند و فرستاده او، اطاعت «اولوا الامر» (صاحبان امر) مطرح شده است. و امّا این که درباره «اولوا الامر» فعل «أَطِيعُوا» نیامده است، برای آن است که اولوا الامر با رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک مسیر و برای تحقق یک هدف، می کوشند. و اطلاق «أَطِيعُوا»، بدین منظور است که رسول خدا و اولوا الامر، در همه شئون زندگی مادی و معنوی مسلمانان، مطاع اند. و این وسعت حوزه فرمانروایی آنان حاکی از آن است، که به لحاظ کمالات انسانی و مقامات معنوی، در نقطه اوج اند و بالاتر این که، برای هیچ کس وصول به آن مقامات، ممکن نیست. و در علم و دانایی و اخلاق و عمل، و همه کمالات انسانی سرآمد عالمیان اند.

حاصل پیش گفته ها این که:

۱ - اصل نخست، اصل عدم ولایت و حکومت کسی بر دیگری است.

۲ - مبنای صحت این اصل، نبود امتیاز و برتری؛ از قبیل عقل، اراده آزاد و دیگر ویژگی های انسانی، میان انسان هاست؛ چرا که ولایت کسی بر دیگری، با توجه به تساوی آن ها، در ویژگی های انسانی، چیزی جز «ترجیح بلا مرجح»؛ یعنی برتری دادن چیزی یا کسی بر دیگری بدون داشتن برتری، نیست. از این رو، این ترجیح به حکم خرد، مردود است.

۳ - این اصل، در برخی موارد، کارآیی خود را از دست می دهد؛ مواردی که

کسی یا کسانی به لحاظ فضایل روحی و معنوی و نیروی عقل و بصیرت بر دیگران برتری داشته باشند. بر این اساس، اطاعت از این قبیل افراد، به حکم عقل و فطرت رواست؛ بلکه لازم است. البته در محدوده همان امتیازات و در حوزه ای که اهل نظراند. و در صورت وجود افرادی که، در همه کمالات علمی و عملی، در درجه ای از تعالی اند که وصول به آن درجه برای دیگری ناممکن است، اطاعت بی قید و شرط، امری معقول و پسندیده خواهد بود. مانند اطاعت از پیامبر و آن هایی که به لحاظ علم و عمل با ایشان هم افق هستند.

۴- از آنجا که در آیه شریفه، اطاعت از رسول خدا و صاحبان امر، در ادامه اطاعت خداوند است و با تکرار و عطف «أَطِيعُوا» ، بی هیچ قید و شرطی، فرمانبرداری آن ها را لازم دانسته است، در می یابیم، که صاحبان امر، کسانی هستند، که در حوزه اندیشه و عمل و فضایل انسانی و گستره دانایی و کارآیی، در ردیف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هستند. (۱) و همین گونه، در جای دیگر درباره پیامبر

ص: ۸۳

۱- (۱). از سویی، در آیه «اولوا الامر» اطاعت از ایشان مانند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله، بی هیچ قید و شرطی همچنان که در متن توضیح داده شد، واجب و لازم شمرده شده است. و از سویی دیگر، در آیات ذیل مسلمانان از اطاعت گروه هایی که پاره ای از ویژگی های شان آمده است، بر حذر داشته شده اند: ۱- «وَلَا تَطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُطْرًا»؛ و از آن کس که دلش را از یاد خویش غافل کردیم و از هوای [نفس] خویش پیروی کرده و کارش تباه است، پیروی مکن» (کهف، آیه ۲۸). ۲- «فَلَا تَطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِ جِهَادٍ كَبِيرًا»؛ پس از کافران فرمان نبر و به [حکم] آن [قرآن] با آنان به جهادی بزرگ برخیز» (فرقان، آیه ۵۲). ۳- «فَلَا تَطِعِ الْمُكذِبِينَ * وَ دُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ * مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكِ زَنِيمٍ * أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ * إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ»؛ پس، از دروغ انگاران پیروی مکن! [آن ها که] دوست دارند که تو نرمی پیشه کنی تا با تو نرمی پیش گیرند. و از هر سو گندخواره فرومایه ای فرمان مبر! خرده گیری، پیشگامی در سخن چینی؛ بازدارنده خیری، تجاوزکاری، بزهکاری؛ درشت خویی، فراسوی آن، بی تباری [که گناه می ورزد]؛ برای آن که مال و پسرانی دارد؛ چون آیات ما را بر او بخوانند می گوید، افسانه های پیشینیان است. به زودی بینی او را به

گرامی صلی الله علیه و آله آمده است:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» ۱.

و آن چه را پیامبر به شما می دهد، بگیرید و از آن چه شما را از آن باز می دارد، باز ایستید.

ص: ۸۴

این اطاعت بی هیچ قید و شرط، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و نیز، از صاحبان امر، بیانگر عصمت علمی و عملی آنان است و این که، پیامبر صلی الله علیه و آله جز از راه وحی سخن نمی گوید. و نیز، نشانگر آن است که صاحبان امر، جز در تلقی و دریافت وحی از جانب خداوند، در همه شئون و مسؤولیت های پیامبر، با او شریک اند و این حقیقتی است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در مناسبت هایی گوناگون مطرح کرده است. (۱)

اکنون به بررسی روایاتی می پردازیم که با استناد به همین آیه و نظیر آن، اولوا الأمر (صاحبان امر) را شناسانده است.

تحقیقی دوباره درباره «اولوا الامر»

در این جا، این پرسش مطرح است: دقیقاً منظور از «اطاعت» (فرمانبرداری) چیست؟ به تعبیر روشن تر، آیا گستره فرمانروایی «صاحبان امر» تا کجاست؟ آیا قلمرو کارآیی اولوا الامر، تنها حوزه احکام - حلال و حرام و مباح و... است؛ یعنی امر به اطاعت از صاحبان امر، ارشادی و برای رعایت احکام الهی و تطبیق آن ها با گفته های ایشان است و مردم در قبال صاحبان امر، بیرون از محدوده احکام الهی، هیچ گونه تکلیفی ندارند، یا این که گستره فرمانروایی آنان فراتر از محدوده احکام است؛ یعنی تأسیس حکومت بر اساس دین و سامان دهی جامعه مؤمنان و اداره سیاسی و اجتماعی آنان نیز، به عهده ایشان است؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: آن چه از آیه «اولوا الامر» بر می آید، آن است

ص: ۸۵

۱- (۱). امام فخرالدین رازی، «اولوا الامر» را معصوم می داند، لکن در تطبیق آن گرفتار توجیه های نامقبولی شده است و اگر از پوسته باورهای تعصب آلودش گام بیرون می نهاد، به یقین «اهل حلّ و عقد» را مصداق اولوا الامر نمی دانست؛ چرا که «اولوا الامر» خود از امور نزاع انگیز در میان امت است و به صریح آیه جز با رجوع به کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، این نزاع بر نخواهد خاست: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، (تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۲؛ ج ۲۰، ص ۹۹).

که قلمرو فرمان شان فراتر از محدوده بیان احکام است، حتی تأسیس حکومت و مدیریت اجتماعی و سیاسی مسلمانان را نیز، شامل می شود. و این نکته ای است که از توجه و دقت در بار معنایی «امر» - که عام و شامل است و همه گفتارها و رفتارها را در بر می گیرد - و گفته شد: که امر در این آیه به معنای کار و شأن است - فهمیده می شود. علاوه، نمی شود گفت: صاحبان امر به لحاظ تبیین و توضیح احکام الهی و تطبیق آن ها، صرفاً مفسر و شارح اند؛ یعنی مرجعیت علمی و فکری دارند و نه کار دیگر!! بلکه حوزه کار آیی اولوا الامر، فراتر از تفسیر قرآن کریم و سنت و تبیین حلال و حرام و... الهی است. و همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت دینی را پی افکند و بر اساس وحی جامعه مؤمنان را سامان داد، اولوا الامر نیز، به لحاظ این که جانشینان ایشان اند، وظیفه استحکام مبانی حکومت و ارکان آن و تداوم آن را، در همان سویی که پسند خدا و پیامبر اوست، و نیز سامان دهی زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان را بر عهده دارند. و همان طور که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مطاع بی قید و شرط است، امیر مؤمنان علیه السلام نیز، که به نص و تصریح ایشان اولین جانشین اوست، مطاع بی قید و شرط است. و سرپیچی از فرمان او سرکشی در برابر فرمان خداوند و پیامبر اوست. و این نکته مهمی است که در برخی روایات رسیده از اهل بیت وحی، بدان تصریح شده است: آن گاه که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه درباره علی علیه السلام است. هر که را من سرپرست اویم، علی علیه السلام مولا و سرپرست اوست: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ».(۱)

حاصل آن که آیه «اولوا الامر» سنگ بنای وحدت اسلامی و حکومت مبتنی بر آن را، بر نهاده است، و رهبری و زعامت امامان پاک و معصوم را، به تصریح، بیان کرده است.

ص: ۸۶

جابر بن یزید جعفری گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت:

آن گاه که خدای - عزّ وجلّ - «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را بر پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله فرورستاد، گفتیم: ای رسول خدا، خدا و فرستاده او را شناختیم، و اما صاحبان امر؛ آن ها که خداوند اطاعت آن ها را در ردیف اطاعت شما قرار داده است، کیانند؟ فرمود:

هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ، وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ [مِنْ] بَعْدِي: أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَسَيَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَيَمِيئِي وَكُنْيِي حُجْبَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ. (۱)

ای جابر، ایشان جانشینان من اند و پس از من پیشوایان مسلمانان؛ اول ایشان علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، آن گاه علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به «باقر» شهره است. و تو ای جابر! او را خواهی دید، پس هر گاه او را دیدار کردی، سلام من به او برسان، سپس صادق جعفر بن محمد، آن گاه موسی بن جعفر، آن گاه علی بن موسی، آن گاه محمد بن علی، سپس علی بن محمد، آن گاه حسن بن علی، سپس هم نام و هم کنیه من حیّت خداوند در زمین و بازمانده (۲) او در میان بندگانش.

ص: ۸۷

۱- (۱) . کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۴.

۲- (۲) . وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ: بازمانده خدا، باقی گذاشته خدا، لقب حضرت امام مهدی موعود است. نخستین سخن

به نکته هایی چند در این حدیث اشاره شده است:

۱- این که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از «صاحبان امر» به خلفا و جانشینان خود، و پیشوایان مسلمانان تعبیر کرده، حاکی از آن است که «خلافت» به معنای جانشینی، از منصب ها و مسؤولیت های رسالت است.

۲- این که نام هر یک از جانشینان خود را، که پس از ایشان به ترتیب یکی از پس دیگری خواهند آمد، با نام های آن ها یاد کرده، و برخی را با ویژگی، که در تورات برای او آمده است و این که جابر او را دیدار و سلام پیامبر را به او ابلاغ خواهد کرد، دلیل آن است که خلافت و جانشینی ایشان، بنا بر اراده و تعیین خداوند است؛ زیرا که پیامبر گرامی به تصریح قرآن، جز از راه وحی سخن نمی گوید. (۱) نه این که خداوند، امر جانشینی رسول خدا را به عهده خود ایشان نهاده است. (۲)

ص: ۸۸

۱- (۱). «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ و از سرِ هوا و هوس، سخن نمی گوید. آن (قرآن) جز وحیی نیست که بر او وحی می شود» (نجم، آیات ۳ و ۴). «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»؛ و اگر [این پیامبر] بر ما، برخی سخنان نسبت می داد، دست راستش را می گرفتیم، سپس شاهرگش را می بریدیم. آن گاه هیچ یک از شما [آن را] از وی بازدارنده نبود»، (الحاقه، آیات ۴۴-۴۷).

۲- (۲). درباره جانشینی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قولی بر آن است که با گزینش خداوند است و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها، مأمور ابلاغ آن بوده است. و قولی بر آن است که خداوند امر جانشینی را به عهده ایشان نهاده است. در هر حال، بازگشت این دو قول، آن است که علی علیه السلام پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جانشین به حق او بوده و بر اثر توطئه سقیفه این منصب الهی غضب شده است. پس از فتح خیبر، آن گاه که امام علی علیه السلام پیروزی باورنکردنی

۳- این که برداشت جابر بن عبدالله انصاری، در روزگارِ بعثت، از آیه «اولوا الامر»، همان برداشت امروزِ ماست که به تکرار از آن یاد کردیم؛ یعنی جابر، که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و تلاوت و تبیین آیه را از خود پیامبر شنیده است، بر این باور بود، که اطاعتِ «اولوا الامر»، علاوه بر این که هیچ قید و شرطی ندارد، همان اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت اطاعت خداوند است.

عیسی بن السیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، به من بشناسان آن چه را پایه های اسلام بر آن استوار است و در پرتو عمل بدان، کردارم پاک و درست آید و ندانستن هرچه، جز آن است، موجب کاستی [در ایمان] من نشود، فرمود:

شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَحَقُّ فِي الْأَمْوَالِ مِنَ الزَّكَاةِ، وَالْوَلَايَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا، وَوَلَايَةُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ اللَّهُ [عَزَّ وَجَلَّ]:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعِيدِهِ حَسَنٌ، ثُمَّ مِنْ بَعِيدِهِ حُسَيْنٌ، ثُمَّ مِنْ بَعِيدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مِنْ بَعِيدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ. (۱)

گواهی به توحید و یگانگی خداوند و این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و اقرار به آن چه از سوی خداوند آورده است و رعایت حقوق اموال از قبیل زکوه و پذیرش ولایتی که خداوند بدان فرمان داده است؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله: چرا که فرستاده خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد در حالی که امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. خدای عزیز و جلیل فرمود: «از خداوند فرمان برید. و از پیامبر و زمامداران خود فرمانبرداری کنید». پس علی علیه السلام از زمامداران است، آن گاه از پس ایشان حسن علیه السلام و از پس ایشان حسین علیه السلام و از پس ایشان علی بن الحسین علیهما السلام و از پس ایشان محمد بن علی علیهما السلام؛ و سپس به همین سان، ادامه می یابد. [آری] بی گمان زمین جز به امامی سامان نیابد.

از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر سخن خداوند عزیز و جلیل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» ۲ آمده است که فرمود:

جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأئِمَّةَ فَكَيْفَ يُعْزُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؟ قَالَ: قُلْتُ: «وَ آتَيْنَاهُمْ

ص: ۹۰

مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ: الْمُلْكُ الْعَظِيمُ، أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أئِمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ. (۱)

فرستادگان و پیامبران و پیشوایان را از میان ایشان برگزید. پس چگونه است که در تبار ابراهیم این گزینش را می پذیرند، اما در تبار محمد صلی الله علیه و آله انکار می کنند؟! برید عجلی گوید: درباره «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» پرسیدم، فرمود: «مُلْكُ عَظِيمٍ»؛ این است که در میان ایشان پیشوایانی برگزید؛ هر کس ایشان را پیروی کند خدا را پیروی کرده، و هر کس نافرمانی ایشان کند، خدا را نافرمانی کرده است.

توضیح این که: «مُلْكُ» - به ضم - پادشاهی، سلطه، فرمانروایی به کشور، بزرگی، عظمت، کشور، مملکت، ولایت، مَلِكُ الشَّيْءِ مُلْكًا: آن چیز را مالک شده به دست آورد، مَلِكٌ عَلَى الْقَوْمِ: بر آن قوم چیره شد و فرمان راند. مَلِكٌ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ: بر کار او مسلط شد، مَلِكٌ نَفْسَهُ، بر نفس خود غلبه کرد و چیره شد.

«مَلِكٌ» - به کسر - به معنای زمین زراعی و خانه مسکونی، مال، دارایی، آن چه در قبضه تصرف باشد.

«مَلِكٌ»: پادشاه، خداوندِ مُلْكٍ و دولت و قدرت. از نام های خدای تعالی است.

خداوند کریم، هم مَلِكٌ جهان است و هم مالک آن: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ». ۲ و چون «مُلْكٌ» همچنان که گفته شد، به معنای کشور است، صاحبِ مُلْكٍ؛ پادشاه و زمامدار کشور است؛ درباره حضرت داود علیه السلام فرمود: «وَ شَدَدْنَا

ص: ۹۱

مُلْكُهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ» ۱. و فرمانروایی او را استوار کردیم و به او فرزاندگی و گفتار پایان بخش [در داوری] دادیم.

و اما در آیاتی که سخن از «مُلْكُ» است، بیش تر معنای سرپرستی منظور است؛ چرا که تشدید مبانی قدرت و تسدید ارکان حکومت، در پرتو قدرت و دانایی و فرزاندگی و تدبیر حاکم و زمامدار است. و این که فرمود: فرمان روایی داود را استوار ساختیم، یعنی در سایه دانایی و فرزاندگی و گفتار متقن در مقام داوری، که به داود عطا کردیم، سلطنت او را استوار و کشوری را که او بر آن فرمان می راند، در برابر دشمن نیرومند و توانا کردیم. و این نکته، بسیار ظریف است که امام محمد باقر علیه السلام با تعبیر «أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُمَّةً» بدان اشاره فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا»: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي».

من در میان شما امت، دو [یادگار] گرانبها می گذارم - کتاب خدا (قرآن) و عترت من - تا آن گاه که به این دو تمسک می جوئید هرگز گمراه نمی شوید.

این حدیث، که در میان فریقین (شیعه و سنی) با عنوان «ثَقَلَيْنِ» شناخته شده، و از شهرت بایسته ای برخوردار است، مورد اتفاق عالمان هر دو فرقه است و در صدور قطعی آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و تواتر آن، هیچ کس تردید نکرده است، بیانگر اطاعت بی قید و چون از قرآن کریم و عترت پیامبر است؛ همان ها که در این حدیث طراز «قرآن» اند و در آیه سوره نساء با عنوان «اولوا الامر» از آن ها یاد شده است، کسانی هستند که اطاعت از آنان در ردیف و در طول اطاعت رسول

خدا صلی الله علیه و آله است. در حقیقت حدیث «ثَقَلَيْنِ» با آیه «اولوا الامر»، به لحاظ مضمون و محتوی، هماهنگ و همساز با هم اند.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) که از فقیهان بزرگ و شیخ مشایخ فقه است در کتاب پراج خود، رسائل که از متون بسیار غنی در اصول فقه است، در بحث حجیت ظواهر کتاب و سنت گوید:

انَّ خَبَرَ الثَّقَلَيْنِ لَيْسَ لَهُ ظُهُورٌ إِلَّا فِي وُجُوبِ اطَاعَتِهِمَا وَحُزْمِهِ مُخَالَفَتِهِمَا. (۱)

بی گمان حدیث «ثقلین» در هیچ معنایی جز آن که اطاعت از کتاب و سنت واجب است، و مخالفت با آن دو حرام، ظهوری ندارد.

قرآن کریم، کتاب آسمانی و از همه حوادثی که مسلمانان با آن درگیر خواهند شد، آگاه است و دستورات و قوانین آن جاودانه است و از خطا و اشتباه مصون است. و این حقیقتی است که همه مذاهب اسلامی بدان پای بندند. و اما این که عترت (صاحبان امر) که در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار کتاب الهی و قرین آن نهاده شده است، دلیل آن است که ایشان نیز، همه ویژگی های قرآن را دارند.

علاوه، اگر این کتاب آسمانی، قرآن صامت است، آن بزرگواران، قرآن ناطق اند. از این رو، همچنان که اطاعت از قرآن کریم، به لحاظ این که کلام خداوند و مصون از خطاست، بی هیچ قید و شرط، واجب است، اطاعت از عترت (اولوا الامر) نیز، به لحاظ این که برگزیدگان خدا و پیامبر او هستند، بی هیچ قید و شرط واجب است. و تسلیم در برابر این دو، و تمسک به این دو، مایه سعادت ابدی و رهایی از گمراهی جاودانه است.

ص: ۹۳

۱- (۱). فرائد الأصول (رسائل)، تراث الشيخ الأعظم، ج ۱، ص ۱۶۸.

حاصل پیش گفته ها این که، آیه «اولوا الامر» به تنهایی، خود دلیل آن است که «صاحبان امر» به لحاظ روحی و در حوزه اندیشه و عمل، جز دریافت وحی از جانب خداوند، در مرتبه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هستند. و به دلالت این آیه، مانند پیامبر، بی هیچ قید و شرطی، مطاع اند. و روایاتی که در ذیل این آیه بررسی شد، به ویژه حدیث «ثقلین»، که در تواتر آن تردیدی نیست، مضمون و پیام آیه را تأکید و تأیید می کنند.

بر این اساس، منزلت امامت، همان طور که باور شیعیان است امری الهی است و هیچ شخص و گروهی از مسلمانان، دارای هر موقعیت و جایگاهی که باشند، در گزینش آن نقشی؛ بلکه حقی ندارند. و اولوا الامر، با این که به استناد حدیث ثقلین مرجعیت علمی و فکری دارند و شارحان و مفسران قرآن و سنت نبوی و معلمان حلال و حرام خدا هستند، از سوی خداوند تکلیف یافته اند که دامنه حکومت نبوی را گسترش دهند و جامعه دینی را از کج روی ها در علم و عمل، بازدارند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ بزرگان کوفه که ایشان را برای تأسیس حکومت اسلامی و نجات جامعه از سلطنت آل ابوسفیان فراخوانده بودند، نوشت:

فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ. (۱)

به جان خودم سوگند، پیشوا و امام کسی است که به قرآن داوری کند و عدالت را در کشور بگستراند و مؤمن به دین حق، و خود را پای بند فرمان خدا قرار دهد.

علی علیه السلام فرمود:

ص: ۹۴

لَمْ تَكُنْ بِيَعْتَكُمْ إِلَّا يَافِلْتَهُ (۱) وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِيَّ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ أَعْيُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ إِنَّمَا اللَّهُ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا. (۲)

بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود و کار من و کار شما یکسان نیست من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای نفس خود می خواهید. ای مردم! از راه مخالفت با هوا و هوس خود، مرا یاری کنید و خدا گواه است که حق ستمدیده را از ستمگر خواهم گرفت و ستمگر را مهار خواهم کرد تا او را به آبخور حق بکشانم اگرچه خوش نداشته باشد.

و در جای دیگر فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنْنا مُنَافِسَهُ فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا التَّمَاسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرْدِ المَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرِ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تُقَامَ المَعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ. (۳)

ص: ۹۵

۱- (۱). از آنجا که «فلته» به معنای کاری است که بی مطالعه و ناگهانی و بدون استحکام صورت می گیرد، امام علیه السلام می خواهد اولاً: روشن سازد که بیعت با او کاملاً حساب شده و پس از مشورت مردم و سران قوم با یکدیگر انجام گرفت. ثانیاً: تعریضی به بیعت با «ابوبکر» است که در یک محیط کاملاً بسته، با موافقت گروهی از هم فکران او صورت گرفت. عمر «خلیفه دوم» که خود از صحنه پردازان اصلی سقیفه بود، در سخن معروفش گفت: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَهُ وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا؛ بیعت با ابوبکر بی مطالعه بود، خداوند مسلمانان را از پیامدهای ناخوشایند آن نگهداشت». و در بعضی نقل ها به دنبال آمده است: «فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ؛ هر کس به سراغ مثل آن برود، او را بکشید»، (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۵).

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۳- (۳). همان، خطبه ۱۳۱.

پروردگارا! تو می دانی کاری که از دست ما سرزد، نه برای اشتیاق در امر سلطنت بود و نه برای خواهش چیزی از زیادی کار دنیا، بلکه برای این بود که معالم دین را باز گردانیم و در شهرهای تو اصلاح را آشکار سازیم، تا بندگان ستمدیده ایمن گردند و آن چه از حدود تو فرو گذاشته شده است، برپا داشته شود.

ص: ۹۶

آیة ولایت

فصل دوّم: آیة ولایت

اشاره

ص: ۹۷

«إِنَّمَا وَدَّعَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». ۱. بی گمان سَرَوَر و سرپرست شما، خداوند و پیامبر اوست و [نیز] کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

سرپرستی مسلمانان؛ بر عهده خداوند و پیامبر اوست: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. و سپس، در طول سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن شماری از مؤمنان است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». نه همه مؤمنان؛ چرا که سرپرستی همه مؤمنان نسبت به همه، موجب هرج و مرج و مستلزم آشفتگی و از هم گسیختگی نظام اجتماعی است. در حالی که خداوند در این آیه (آیه ولایت) در مقام تشریح منصب ولایت و سرپرستی ای است، که محور اصلی در تنظیم نهادهای اجتماعی مسلمانان است. از این رو، خدای تعالی با تعبیر توصیفی: «وَالَّذِينَ آمَنُوا... وَهُمْ رَاكِعُونَ»، به توصیف: «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، پرداخته و مؤمنانی را منظور داشته است، که نماز را بر پا می دارند و زکات را می پردازند؛ یعنی در شکل و قواره یک «قضیه خارجی» که بیانگر کاری ویژه از شخصی خاص است، گروه خاصی از مؤمنان را، به سرپرستی مسلمانان برگزیده

است. به تعبیر دیگر، همچنان که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از سوی خداوند، ولی و سرور و سرپرست مسلمانان است، به تصریح کلام الهی گروهی از مؤمنان نیز، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ولی و سرور و سرپرست مسلمانان خواهند بود. و این حقیقت را، سبک و سیاق آیه پیش به روشنی تأکید و تأیید می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». ۱

ای مؤمنان: هر کس از دینش برگردد، خداوند به زودی گروهی را می آورد که دوستشان می دارد و دوستش می دارند؛ در برابر مؤمنان خاکسار و در برابر کافران دشوارند، در راه خداوند جهاد می کنند و از سرزنش سرزنش گری نمی هراسند. این بخشش خداوند است که به هر کس بخواهد ارزانی می دارد و خداوند نعمت گستره داناست.

و همین طور، سبک و سیاق آیه ای که در پی آیه مورد بحث آمده است:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ». ۲

و هر کس سروری و سرپرستی خداوند و پیامبرش و آنان را که ایمان دارند، بپذیرد [از حزب خداوند است] بی گمان حزب خداوند پیروز است.

توضیح این که، در این دو آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» خطاب، به همه مسلمانان است و قهراً ضمیر متصل «کُمْ» در «إِنَّمَا وَیُکِّمُ» نیز همه مسلمانان خواهند بود؛ یعنی ولی و سرپرست و سرور شما مسلمانان، تنها خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و گروهی از مؤمنان اند؛ چرا که سرپرستی همه مسلمانان بر همه آنان، به طور عام، لغو و بیهوده و از ساحتِ قدسِ حکمتِ الهی، که در موقعیتِ تشریح ولایت و سرپرستی برای امت است، به دور است. برای همین، در آیه ولایت، (۱) فرمود: هر کس

ص: ۱۰۱

۱- (۱). یادآوری نکته هایی در این جا، ضروری است: یک، عنوان «ولی» از جمله عناوین با شکوهی است که، در قرآن کریم و روایات تفسیری، درباره امام علی بن ابی طالب علیه السلام به کار رفته است. ماده: «و، ل، ی» از پراستعمال ترین واژه های قرآن است، که به شکل های گوناگون به کار رفته است. الَوْلَاءُ وَالتَّوَالِی: ان یَحْضَلَ شِیْئَان فَصَاعِدًا حُصُولًا لَیْسَ بَیْنَهُمَا مَا لَیْسَ مِنْهُمَا؛ دو چیز یا بیش تر در کنار یکدیگر، به گونه ای قرار گیرند، که بیگانه ای در میان آنها نباشد. در جایی که چند نفر نشسته اند اگر بخواهیم چگونگی و ترتیب نشستن آنها را باز گوئیم، می گوئیم: زید، در بالای مجلس نشسته و «یلیه عمرو» و «یلی عمرواً بکر» و همین طور؛ یعنی بدون فاصله در کنار زید، عمرو نشسته و در کنار عمرو، بکر نشسته است. برای همین، این ماده یعنی: «و، ل، ی» به معنای قرب و نزدیکی نیز به کار رفته است: خواه نزدیکی مکانی، خواه معنوی. و به معنای دوستی، یاری، تصدی امر، تسلط و... نیز، به کار رفته است؛ چرا که در همه این موارد، نوعی اتصال و مباشرت و پیوستگی وجود دارد. و در وضع و قرارداد نخستین در امور مادی به کار رفته است. سپس به تدریج و بر اثر گذشت زمان، از باب تشبیه معقول به محسوس، در اموری معنوی نیز، به کار رفته است، (مفردات راغب، چاپ جدید، ص ۸۸۵). دو، این آیه در میان مفسران شیعی و سنی به آیه «ولایت» شهره است. و همگی بر این قول اند که درباره امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرو فرستاده شده است و در تجلیل از آن حضرت است، آن گاه که انگشتری خود را در حال نماز، به سائل مستمندی بخشید. روشن است که آیه ولایت در صدد اثبات ولایت به طور عام و شامل، یعنی ولایت همه مؤمنان بر همه مؤمنان نیست. در مقام تشریح یک قانون کلی استحباب یا وجوب زکاه در حال رکوع، به عنوان یک تکلیف مندوب یا یک فریضه الهی نیست؛ بلکه اشاره به یک عمل الهی است که تحقق یافته و قرآن کریم آن عمل شایسته ستایش را، ستوده و معرف و شناساننده شخصی می داند، که انجام دهنده آن است. در حقیقت کنایه گونه، حکمی را که همان ولایت و سرپرستی

سروری و سرپرستی خداوند و پیامبرش و آنان را که ایمان دارند، بپذیرد [از

ص: ۱۰۳

حزب خداوند است و [حزب خداوند پیروز است. و روشن است که، همهٔ مسلمانان، این ولایت و سرپرستی را نمی پذیرند؛ بلکه تنها عده ای از آنان اند که به دنبال پذیرش ولایت و سرپرستی خداوند و پیامبر او، ولایت و سرپرستی مؤمنانی را که در این آیه به توصیف و ستایش آنان پرداخته است، می پذیرند. و همین گروه ویژه اند که «حزب خداوند» را در برابر «حزب شیطان» تأسیس می کنند. و همین گروه اند که پیروزند. بدین ترتیب خداوند مسلمانان را هشدار داده است که:

اولاً: مبدا از مواضع دینی خود روی گردانند؛ زیرا اگر هشدار خداوند را در نیابند، به زودی گروهی را جای گزین آنان خواهد کرد که دوستشان می دارد و آن ها نیز، خداوند را دوست می دارند، و به دنبال این محبت الهی، در راه تحقق آموزه های دین خداوند پایدار و مقاوم خواهند بود، و سرزنش سرزنشگران آن ها را از راهی که برگزیده اند، باز نخواهد داشت.

ثانیاً: امت اسلامی نیازمند ولی و سرپرستی است که زندگی آنان را سامان بخشد و زمینه حیات پاکیزه در این سرای و افسین را، فراهم آورد. و روشن است که این ولی و سرپرست، جز خدای تعالی و پیامبر او و مؤمنانی که در این آیه (آیه ولایت) ستایش شده اند، نیست.

ثالثاً: مؤمنان با پذیرش سرپرستی و ولایت خداوند و پیامبر و مؤمنانی که در این آیه توصیف شده اند، قهراً به حزب خداوند می پیوندند که نیرومند و پیروز است و با درآمدن در این حزب، هرگز در برابر دشمن شکست نخواهند خورد.

حاصل پیش گفته ها، این که: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا» نه همهٔ مؤمنان؛ که گروه ویژه ای از ایشان اند که پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، به فرمان خداوند، عهده دار رهبری و سرپرستی امت اسلامی هستند. و اما این گروه ممتاز، چه کسانی هستند؟ بر عهده روایاتی است که در ذیل آیه ولایت آمده است. در متون روایی و تفسیری شیعی و

سنی، نقل است:

سائلی به مسجد درآمد و از مسلمانان خواست که حاجت او را برآورند؛ ولی کسی به درخواست او توجه نکرد. در این حال، امام علی بن ابی طالب علیه السلام که مشغول نماز و در حالت رکوع بود، به وی اشاره کرد و انگشتری خود را بدو داد. پس از این واقعه، آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السلام نازل شد. (۱)

بررسی پاره ای از روایات

۱ - مُعَلَّى بن حُنَيْس گوید: درباره سخن خدای عزّ وجلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». ۲. خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحب آن ها بازگردانید و چون میان مردم داوری می کنید، با دادگری داوری کنید» از امام صادق علیه السلام پرسیدم، در پاسخ فرمود:

عَدْلُ الْإِمَامِ: أَنْ يَدْفَعَ مَا عِنْدَهُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ، وَأَمَرَ الْأَيْمَةَ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَّبِعُوهُمْ. (۲)

ص: ۱۰۵

۱- (۱). داستان انگشتری امیرمؤمنان علیه السلام که در حالت نماز به سائل داده است، علاوه بر منابع شیعی در مصادر اهل سنت نیز به تفصیل گزارش شده است. و مرحوم علامه امینی، در کتاب شریف الغدير، ج ۲، صص ۳ و ۴۴۵؟؟؟ از بسیاری از آن مصادر یاد کرده است. و به همین گونه مرحوم سید عبدالحسین شرف در المراجعات، مراجعه ۴۰ گوید: ولولا- مراعاة الاختصار، وكون المسئلة «كالشمس في رايحه النهار»؛ لاشتوفينا ما جاء فيها من صحيح الاخبار، لكنّها والحمد لله مما لا ريب فيه، (همان، مراجعه ۳۹ و ۴۰، ص ۲۴۷).

۲- (۳). وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۱۴، باب ۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۶.

دادگری امام، آن است که آن چه [از موارث و اسرار امامت] در نزد اوست به امام پس از خود، بسپارد، و امامان [از سوی خداوند] فرمان یافته اند تا با دادگری داوری کنند و مردمان [نیز] فرمان یافته اند که از آنان پیروی کنند.

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود:

اتَّقُوا الْحُكُومَةَ؛ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ، الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ. (۱)

از داوری [در میان مردم] پروا کنید چرا که داوری تنها از آن امام دانایی به داوری، دادگر در میان مسلمانان است. آری، چنین داوری تنها، برای پیامبر یا جانشین اوست.

۳ - سیّد گوید: از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». ۲ و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها به درون آن ها در آید؛ بلکه [حقیقت] نیکی [از آن] کسی است که پرهیزگاری و زرد؛ و به خانه ها از در آید.» پرسیدم؛ در پاسخ فرمود:

أَلْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ سَبِيلُهُ، وَ الدُّعَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ الْقَادَةُ إِلَيْهَا، وَ الأدْلَاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۲)

دودمان محمد صلی الله علیه و آله درهای، به سوی خدا و راه های، به سوی

ص: ۱۰۶

۱- (۱). همان، ص ۱۷، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۳؛ به نقل از تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۷.

۲- (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۰؛ به نقل از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶.

اویند، و فراخوانان به بهشت و پیشوایان به سوی آن، و راهنمایان به آن، تا روز رستاخیز.

۴ - حمزه بن طیار گوید: پاره ای از خطبه های امام محمد باقر علیه السلام را به ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه کردم تا رسید به جایی که فرمود: دست نگه دار و خاموش باش، و آن گاه فرمود:

(إِنَّهُ) لَا يَسْئَلُكُمْ فِيمَا نَزَلَ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَ التَّسَبُّتُ، وَ الرَّدُّ إِلَى أُمَّةِ الْهُدَى حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَضِيَّةِ، وَ يَجْلُو عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى، وَ يُعَرِّفُوكُمْ فِيهِ الْحَقَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ۱، ۲.

در آن چه به شما می رسد (حوادثی که برای شما رخ می دهد) و درباره آن چیزی نمی دانید، چاره ای نیست، جز آن که از اقدام به آن باز ایستید و شتاب نورزید، و برای فهم آن به امامان هدایت، رجوع کنید، تا مراد از آن را، برای شما، آشکار کنند و کوری گمراهی را از پیش روی تان بردارند، و حقیقت را، به شما، بشناسانند. خدای تعالی فرمود: «اگر خود نمی دانید از اهل ذکر پرسید» (۱).

ص: ۱۰۷

۱- (۳). «أَهْلَ الذِّكْرِ» متخصصان قرآن اند. قرآن کریم نیز - مانند هر چیز مهم دیگر - متخصصان صانی دارد که رجوع به آنان برای فهم قرآن - فهم تأسیسی یا تأکیدی - ضروری است. این متخصصان صان و قرآن شناسان راستین را خود قرآن کریم معرفی کرده است: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ درباره هر چه از قرآن نمی دانید - یا نیاز به دانستن بیش تر دارید - به اهل (متخصصان) قرآن رجوع کنید و از آنان پرسید و جویا

۵ - امیرمؤمنان در سفارش خود به کمیل بن زیاد، فرمود:

يَا كُمَيْلُ! لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا، تَكُنْ مِنَّا. يَا كُمَيْلُ! الدِّينُ لِلَّهِ فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَحَدٍ الْقِيَامَ بِهِ إِلَّا رَسُولًا أَوْ نَبِيًّا أَوْ وَصِيًّا. يَا كُمَيْلُ! هِيَ نُبُوَّةٌ وَرِسَالَةٌ وَإِمَامَةٌ، وَ لَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا مَوَالِينٌ مُتَّبِعِينَ أَوْ عَامِهِينَ مُبْتَدِعِينَ، إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. (۱)

ای کمیل! [دیانت و فقاہت در دین را] جز از ما نگیر، تا از ما باشی. ای کمیل! دین از آن خداست و خداوند از هیچ کس بر پا کردن دینی [و پرچمداری آن را] نمی پذیرد، مگر آن که پیامبر یا نبی یا وصی باشد. ای کمیل! [وظیفه هدایت] نبوت است و رسالت و امامت. و پس از آن مقامی نیست، مگر دوستداران پیرو یا سرگردانان بدعت گذار. همانا خداوند، تنها از پرهیزگاران [عبادت و طاعت شان را] می پذیرد.

ص: ۱۰۸

۱- (۱). تحف العقول، ص ۱۷۵.

إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا أَنْ تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، وَأَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا، حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (۱)

در میان شما امت، دو یادگار گرانها می گذارم، که یکی از دیگری بزرگتر است، ۱ - کتاب خدا، که ریسمانی است آویخته از آسمان (عالم الهی) تا زمین. ۲ - عترت و خاندانم، اکنون خوب بنگرید که پس از من، با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد. زیرا این دو، «هرگز» از هم جدا نمی شوند، تا [در روز رستاخیز] در لب حوض کوثر نزد من آیند.

۷ - ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام پس از برشمردن تکیه گاه های اسلام، فرمود:

أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ، وَصَامَ نَهَارَهُ، وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ، وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ، وَ لَمْ يَعْرِفْ وَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ، وَ يَكُونَ جَمِيعَ

ص: ۱۰۹

۱- (۱). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارهای بار، و با تعبیرهای مهم و بسیار، در عرصه های مختلف زمانی و مکانی، به ویژه در سال آخر زندگی پر بارش، در عرفه، مسجد حیف، غدیر خم، آخرین سخنرانی، و وصیت خصوصی، درباره قرآن و اهل بیت و این که تمسک به این هر دو با هم، سبب نجات امت از ضلالت و گمراهی است، سخن گفته است «ما أَنْ تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا». و به طور صریح و قاطع فرمود: هرگز، هرگز، تا دامنه قیامت، این دو از هم جدا نخواهند شد: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (در نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ج ۲، ص ۹۰ به بعد؛ المراجعات، مراجعه ۸، بسیاری از منابع آن، آمده است و از علامه امینی (صاحب «الغدیر») شنیده شده است که می فرمود: من در پژوهش های خویش، شمار عالمان و محدثان اهل سنت، که این حدیث را روایت کرده اند، به مقداری بسیار بیش تر از گروه بزرگ مذکور در «عبقات» رسانده ام. و آن بزرگوار حدیث ثقلین را در مجلدات چاپ نشده «الغدیر» آورده است، (پیام جاودانه، ص ۱۹۵).

أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ - جَلٌّ وَعَزٌّ - حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ، وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ. (۱)

آگاه باش، اگر مردی همه شب به عبادت برخیزد، و همه روز، روزه بدارد، و همه دارایی اش را، انفاق کند و همه عمر حج گزارد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد، تا از او پیروی کند و کارهایش را به راهنمایی او سامان دهد، نه برای او بر خداوند - جلیل و عزیز - حق پاداشی است و نه، او از مؤمنان است.

۸ - در ذیل سخن خدای تعالی: «فَاسْئَلُكَ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ». (۲)

پس بدان چه به تو وحی شده است، دست بیاز، که بی گمان تو بر راه راست هستی. و همانا آن، یاد کردی برای تو و قوم توست و زودا که بازخواست شوید، از امام صادق علیه السلام و همین طور از امام محمد باقر علیه السلام، آمده است که فرمودند:

فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الذُّكْرُ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْمَسْئُورُونَ، وَ هُمْ أَهْلُ الذُّكْرِ. (۳)

پیامبر خدا، «ذکر» است، و اهل بیت او، همانانند که بازخواست خواهند شد، و ایشان، اهل ذکراند.

این دو امام بزرگوار، فرمودند: مراد از قوم پیامبر (لِقَوْمِكَ)، مائیم، و مراد از «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» همان راه و روشی است که قرآن کریم ارائه داده است؛ بدین معنا که خدای تعالی به پیامبر گرامی اسلام فرمود: از آنجا که این کتاب (قرآن)

ص: ۱۱۰

۱- (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹.

۲- (۲). زخرف، آیات ۴۳-۴۴.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۲، باب ۷ از ابواب صفات قاضی، ح ۱.

«ذکر»، یادآوری) است و مایه بیداری تو و قوم توست (اهل بیت علیهم السلام)، مسئولیتی بزرگ بر دوش تو و بر دوش آنان (اهل بیت علیهم السلام)، بر نهاده است. بر این اساس، مفاد و مفهوم این دو آیه، به ضمیمه و پیوست روایاتی که در ذیل آن ها آمده است، خدای تعالی، امامان شیعه علیهم السلام را، هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله، در جایگاه هدایت خلق و سامان دهی زندگی مادی و معنوی آنان، قرار داده است؛ یعنی آن ها نیز، چون پیامبر صلی الله علیه و آله، از سوی خداوند برای هدایت و سامان دهی جامعه دینی، برگزیده شده اند که باید امور دینی و دنیایی مؤمنان را، بر اساس طرحی که قرآن کریم ارائه داده است، سامان داده و این مسئولیت بزرگ را، که پس از پیامبر گرامی، هر یک پس از دیگری، بر عهده دارند و در رستاخیز درباره آن، بازخواست خواهند شد: «وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»، جامعه عمل ببوشند.

نتیجه آن چه در این دو آیه با پیوست روایات، بدان ها اشاره شده، عبارت است از:

- ۱ - امامان شیعه علیهم السلام همگی، چون پیامبر صلی الله علیه و آله هدایتگر مردمند.
- ۲ - آموزه های قرآنی بیانگر طرحی است، که بر اساس آن جامعه دینی تدبیر می شود.
- ۳ - امامان شیعه علیهم السلام هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله، نباید در انجام رسالتی که بر دوش دارند، کوتاهی ورزند.
- ۴ - آن بزرگواران هم چون پیامبر، در قبال این مسئولیت الهی در پیشگاه خداوند، بازخواست خواهند شد.
- ۵ - امامان علیهم السلام دارای فهم معصوم اند؛ یعنی «فهم معیار» و آشنای به کتاب الهی.

امامت ابراهيم عليه السلام

فصل سوّم: امامت ابراهيم عليه السلام

اشاره

ص: ۱۱۳

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ» ۱.

و (به یاد آر) آن گاه که ابراهیم را پروردگار وی، با کلماتی چند آزمود، و او آنها را به انجام رسانید؛ [خدای] فرمود: من تو را پیشوای مردم می گمارم. [ابراهیم] گفت: و از فرزندانم (چه کسی را)؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

ابتلی ابتلاً: او را آزمود و امتحان کرد. ابْتَلَى الْأَمْرَ: آن کار را آزمایش کرد و شناخت. به چیزی یا مشکلی یا دردی گرفتار شد. مبتلا شد.

ابتلا: گرفتاری، تکلیف دشوار، آزمایش.

کَلِمَات، جمع کلمه: لفظ، واژه، سخن، گفتار، لفظی که برای معنای مفرد وضع شده باشد؛ خواه یک حرف باشد مانند «واو» قسم، یا چند حرف. جمله و عباراتی که معنایی تمام را برساند. به حقایق عینی خارجی نیز، کلمه گفته می شود، مانند حضرت عیسی مسیح که در قرآن، کلمه نامیده شده است؛ «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ». (۱)

ص: ۱۱۵

۱- (۲). در قرآن کریم «کلمه» به معنای «کلام» آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا

اتمام: اَتَمَّ اَتَمًا: آن را تمام کرد و به کمال رساند، آن را انجام داد و به پایان رساند. اَتَمَّ الْقَمَرُ: ماه، بدرِ کامل شد.

این آیه اشارتی است، به اجمال، به جایگاه رفیع امامت در قرآن کریم. و بیانگر آن است که خداوند ابراهیم علیه السلام را، در عرصه های مهیب و مرد افکن، آزمایش کرد، و او از همه این عرصه ها با سربلندی و پیروزمندی بدر آمد، و شایستگی و استعداد پذیرش این منزلت را، از خود بروز داد و از سوی خداوند به امامت برگزیده شد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...».

و اما اموری که خداوند ابراهیم را بدان ها آزمود، عبارتند از:

۱ - ایمان و توکل و اعتماد ابراهیم به قدرت بی پایان خداوند در ابلاغ پیام توحید و توجه دادن مردم به مبدأ یگانه یکتای آفرینش، و ایستادگی در برابر همه مظاهر شرک و کفر و پرستش های ناروا.

۲ - دانش وسیع، همراه با منطق نیرومند و حجت قوی و شهامت و شجاعت او در رویارویی با نمروود، که موجب درماندگی و حیرت آن پادشاه پر غرور گردید.

۳ - عشق و محبت خالص ابراهیم به خداوند و چشم پوشی او از وابستگی های قومی و قبیله ای و ایستادگی در دعوت خویش و رو در رو شدنش با پدر خوانده خود و تخطئه باورهای ناصحیح و آمیخته به اوهام و خرافات او.

۴ - شکیبایی و صبر ورزی و مقاومت کم نظیر او در این دعوت.

۵ - چشم پوشی از زیبایی های دلفریب و زود گذر دنیا و نادیده انگاشتن مال و دارائی و موقعیت خانوادگی و... در راه خداوند.

۶ - تسلیم بی قید و شرط در برابر خداوند و فرمان های او، و عبور از همه دلدادگی ها، حتی از دلدادگی به فرزند و بردن او به قربانگاه برای اجرای فرمان خداوند و اقدام به آن.

این حقایق سخت و سنگین و سهمگین و نظیر این ها بود، که ابراهیم را برای پذیرش منصب امامت از سوی خداوند آماده کرد، و تسلیم و خلوص و ایمان و عشق و پایداری و آگاهی او بود که شایستگی ها و توانایی های نهفته در نهاد وجود او را آشکار ساخت. و خداوند با توجه به این همه والایی ها مقام رفیع «امامت» آدمیان را در اختیار او نهاد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» (۱).

ص: ۱۱۸

۱- (۱). این نکته در خور دقت و تأمل است که خداوند جلیل، در آیاتی از قرآن کریم، تابلوهایی در اوج زیبایی و جمال و سرشار از شکوه و جلال از حماسه عرفانی ابراهیم علیه السلام به تصویر کشیده است؛ تصویری از درافتادن ابراهیم، در عرصه های کلمات است، کلماتی که ذهن و دل ابراهیم را سرشار از جذبه الهی کرده و او را به سوی خود کشانده و مبتلایش کرده بود: پیمودن راه دشوار عبودیت و عبور از گذرگاه های خوف انگیز و برخورد با جاذبه هایی که هر یک به تنهایی می توانست او را از وصول به سرمنزل مقصود و نقطه اوج تعالی، که همان ستیغ بلند امامت بود، باز دارد. و اما ابراهیم همه این گذرگاه ها را، در روشنای معرفت و ایمان، آن سان که سزاوار بود، پیمود، تا این که منزلت امامت را دریافت. با پدر خوانده و سرپرست خود گفت: آیا بت ها را به خدایی می گزینی؟ من تو و قوم تو را در گمراهی آشکار می یابم. با شهود ملکوت آسمان ها در زمین، به مقام یقین (باور قطعی) نایل گردید و خود را از محیط شرک آلود، بیرون کشید و در خلوت خود به بررسی آفاق و انفس پرداخت. و با دریافت کلمه ربوبیت، قوم خویش را به چالش کشید و گفت: ای قوم من، من از آن چه شریک خداوند قرار می دهید، بیزارم، من با درستی آیینی که برگزیده ام، روی خویش به سوی کسی آورده ام که آسمان ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم. و در روشنای یقین که بدان نایل گردیده بود، خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت رسید و در پرتو آن از تهدید به خشم خدایان، نهراسید. و چون به سن رشد و کاردانی رسید؛

«وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ * رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِيْنَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّهٗ مُسْلِمَةً لَكَ وَ اَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا - مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيٰتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيْهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ». (۱)

ص: ۱۱۹

۱- (۱) . بقره، آیات ۱۲۷-۱۲۹.

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را فرامی بردند (گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، بی گمان تویی که شنوای دانایی، پروردگارا! و ما را فرمانبردار خود بگمار و از فرزندان ما، گروهی را فرمانبردار خویش (گردان) و شیوه های پرستش مان را به ما بنما و توبه ما را بپذیر بی گمان تویی که توبه پذیر مهربانی.

پروردگارا! و در میان آنان از خودشان پیامبری را که آیه هایت را برای آن ها می خواند و به آنان کتاب (آسمانی) و فرزاندگی می آموزد و به آن ها پاکیزگی می بخشد؛ برانگیز! بی گمان تویی که پیروزمند فرزانه ای.

این آیات، بازگو کننده تجدید بنای کعبه و بالا بردن پایه های آن، به دست ابراهیم و فرزند او اسماعیل است. (۱) و سپس، بیانگر درخواست های او از خداوند است.

نخستین چیزی، که ابراهیم در این نیایش با شکوه از خداوند طلبید. این بود که در پرتو ربوبیت خود این کوشش ناچیز؛ یعنی تجدید بنای کعبه و بالا بردن پایه های آن را، از او و فرزندش اسماعیل بپذیرد: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ

ص: ۱۲۰

۱- (۱). این خانه پیش از بنای ابراهیم علیه السلام پی ریزی شده است، علی علیه السلام فرمود: *الَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبِّحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَنْضُرُ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا...؛* نمی بینید خدای سبحان، پیشینیان از آدم علیه السلام تا پسینیان از این عالم را آزمود - به حرمت نهادن - سنگ هایی بی زیان و سود، که نبیند و نتواند شنود، پس خدا آن را خانه با حرمت خود ساخت و برای فراهم آمدن و عبادت مردمان اش پرداخت (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). و ابراهیم علیه السلام به هدایت خداوند. این بنای عتیق را، تجدید کرد: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...»؛ و (یاد کن) آن گاه که جای آن خانه را برای ابراهیم، جایگاه عبادت ساختیم» (حج، آیه ۲۶). از این رو، در سوره بقره، پس از طرح مسئله امامت فرمود: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...».

دومین چیزی که از خداوند طلبید، تسلیم بودن او و فرزندش، هر دو، در برابر اراده و خواست خداوند و روی گردانی از هر چه جز اوست. و همین طور، امتی سراپا تسلیم از میان «ذریه و نسل» او و اسماعیل پدید آید، ذریه ای که همانند همه پدیده های جهان، همواره بر محور حق و عدل بوده و هیچ گاه، خود را به هیچ گونه ظلم و باطلی، نیالایند، «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ».

سومین چیزی که این دو؛ پدر و پسر، از خداوند طلب کردند، ارائه مناسک مربوط به این معبد توحید بود، تا بر طبق آن عمل کنند و همه انگیزه ها و رفتارهای خود را بر اساس آن، نظم دهند و در پرتو این مناسک از همه جاذبه های باز دارنده، بَرَه‌ند، و توبه شان در پیشگاه پروردگارشان پذیرفته شود.

چهارمین و آخرین چیزی که ابراهیم و فرزندش در نیایش خود، با خداوند، در میان نهادند، برانگیخته شدن پیامبری از همین «ذریه»؛ از میان این نسلی، که از اسلام فطری پایدار، بر خوردار است و همواره در برابر خداوند تسلیم است، برانگیخته شود، برای تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و پروردن و بار آوردن انسان هایی پاک و پاکیزه برای هدایت خلق: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...».

نتیجه این که، ابراهیم و پسرش اسماعیل، پس از بنای دوباره کعبه، از خداوند خواستند، تا در سایه ربوبیت خود، این کار ناچیز را بپذیرد و آن دو، و برخی از ذریه ایشان را، فرمانبردارِ خالص خود قرار دهد و مناسک و شیوه های بندگی را،

به آن‌ها بنمایاند و توبه آن‌ها را بپذیرد. و در نهایت از خداوند طلب کردند، که از همین نسل و در میان همین ذریه فرمانبردار، انسانی را به پیامبری برانگیزد، تا هدف نهایی از بنای کعبه، که تعلیم کتاب و تزکیه جان هاست، تحقق یابد. بر این اساس، روشن می‌شود، که پیامبر صلی الله علیه و آله از ذریه ابراهیم و اسماعیل است. جالب این‌که، آن‌چه را ابراهیم و اسماعیل برای خود طلبیدند، برای ذریه خویش نیز، طلب کردند. «... وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ...».

«مِنْ» در «مِنْ ذُرِّيَّتِنَا» برای تبعیض است؛ یعنی برخی از ذریه، نه همه آن‌ها؛ چرا که ابراهیم خود می‌دانست که همه ذریه او به لحاظ «تسلیم خدا بودن»، نمی‌توانند مرتبه تسلیم ابراهیم و فرزندش اسماعیل را دریابند. و اکنون باید دید، برخی از ذریه، که ابراهیم از شایستگی آن‌ها برای تسلیم آگاه بود، چه کسانی هستند؟ به تعبیر دیگر این گروه ممتاز، کیانند که با ابراهیم و اسماعیل، و همین‌طور، با پیامبر صلی الله علیه و آله در مصاف تعید و تسلیم، همراهند؟ آیا همه امت اند؟ هرگز؛ چرا که بسیاری از آنان به راه نفاق رفته و بسیاری دیگر...

آری، اینان، همان نخبگان و برجستگانی هستند، که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برانگیخته شدن، بی هیچ واسطه‌ای به تعلیم و تربیت و بالیدن آنها پرداخته است.

این پرسش که این گروه ممتاز و به تعبیر دیگر «امت راستین محمّد» که در نیایش ابراهیم و اسماعیل، مطرح بوده اند، چه کسانی هستند، ذهن و دل بسیاری از مسلمانان را، به خود مشغول کرده بود، از این رو، ابو عمرو زبیری گوید، به ابو عبدالله، امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«أَخْبَرَنِي عَنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ بُنُو هَيْاشِمَ خَاصَّةً، قُلْتُ: فَمَا الْحُجَّةُ فِي أُمَّهِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ دُونَ غَيْرِهِمْ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ

الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

فَلَمَّا أَحْبَبَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، وَ جَعَلَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أُمَّةً مُسْلِمَةً، وَ بَعَثَ فِيهَا رَسُولًا مِنْهَا - يَعْنِي مِنْ تِلْكَ الْأُمَّةِ - يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، رَدَفَ إِبْرَاهِيمَ دَعْوَتَهُ الْأُولَى بِدَعْوَتِهِ الْأُخْرَى فَسَأَلَ لَهُمْ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرُكِ وَ مِنْ عِبَادِهِ الْأَضْيَانِ لِيَصْحَحَ امْرُؤُهُ فِيهِمْ وَ لَا يُتَّبِعُوا غَيْرَهُمْ، فَقَالَ: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^۱ فَهَذِهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّهُ لَا تَكُونُ الْأَيْمَةُ وَ الْأُمَّةُ الْمُسْلِمَةُ الَّتِي بَعَثَ فِيهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ؛ لِقَوْلِهِ: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ. (۱)

امت محمد را به من بشناسانید: که چه کسانی هستند؟ فرمود:

امت محمد تنها بنی هاشم اند، عرض کردم، امت محمد چه دلیلی دارند که آن ها، همان اهل بیت اند، که یاد کردید، نه دیگران؟ فرمود:

(دلیل شان) سخن خداوند است که فرمود: «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را فرامی بردند (گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر، بی گمان تویی که شنوای دانایی، پروردگارا! و ما را فرمانبردار خود گردان و از فرزندان ما، گروهی را فرمانبردار خویش (برآور) و شیوه های پرستش مان را به ما بنما و توبه ما را

ص: ۱۲۳

۱- (۲). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۱.

بپذیر، بی گمان تویی که توبه پذیر مهربانی» و چون خداوند دعای ابراهیم و اسماعیل را اجابت کرد و از میان ذریه آن دو، امتی فرمانبردار، برآورد و در میان امت فرمانبردار، پیامبری از خودشان برانگیخت، که آیه های خدا را برای آن ها بخواند و آن را پاکیزگی ببخشد و به آنان کتاب و فرزنگی بیاموزد، از پی خواسته نخست، خواسته دومش را مطرح کرد و از خداوند خواست که آن ها را از شرک و پرستش بت ها، پاک نگه دارد تا امر (امامت) به درستی سامان یابد و (مردم) جز آنان را پیروی نکنند.

برای همین بود که گفت: مرا و فرزندانم را از پرستیدن بت ها، دور بدار. پروردگارا به درستی آنان (بتان) بسیاری از مردم را گمراه کرده اند، پس هر که از من پیروی کند، از من است و هر که با من سرکشی و زرد، بی گمان تو آمرزنده ای بخشاینده ای، پس این آیه دلیل آن است که امامان و امت فرمانبرداری که محمد صلی الله علیه و آله در میان آن ها برانگیخته شده است، جز از ذریه ابراهیم نیستند؛ چرا که فرمود:

«مرا و فرزندانم را از پرستیدن بت ها، دور بدار».

در حقیقت حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل با تعبیر «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ»، از خدای تعالی دو چیز را درخواست کرده اند:

یک، برانگیخته شدن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

دو، نمایاندن و بر آوردن گروهی ممتاز از دودمان هاشم، تا پس از پیامبر بر اساس تعلیم او هدایت مردم را بر عهده بگیرند.

بر این اساس، همچنان، که پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله، امری ریشه دار و اصیل و از پی پیامبری ابراهیم و اسماعیل است، امامت امامان معصوم که از دودمان هاشم اند

نیز، ریشه دار و اصیل بوده و از امامت ابراهیم مایه می گیرد. و این ها همه، حقایقی است که در مضمون بسیار سرشارِ خواسته های ابراهیم تعبیه شده است:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ...» (۱).

ص: ۱۲۵

۱- (۱). قرآن کریم، نسل پیامبران الهی را در شکل حلقه هایی به هم پیوسته و متصل، شناسانده است. این نسل در میان نسل ها و نژادهای دیگر ممتاز و ویژه است، درست مانند نوع انسان، در میان انواع دیگر حیوانات. اگر چه در میان همین انسان ها، بسیاریند کسانی که تنها نماد و صورت انسانی دارند، اما خرد و وجدان شان در درون شان تباه شده است و از هر درنده ای، درنده تر و از هر حیوانی، حیوان ترند: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»، (فرقان، آیه ۴۴). با این حال، در میان همین انسان ها، بسیاریند کسانی که از همه کاینات هستی برتر و فراترند؛ چرا که در جاذبه خورشید ربّانی قرار گرفته و همواره با خورشید حقیقت و روشنایی هدایت دمسازند. وسوسه ها و تردیدها و گمراهی ها به نهانخانه وجودشان راه ندارد. «گر هلالم گر بلالم میدوم/مقتدی بر آفتاب می شوم». نسل پیامبران نیز به همین گونه است؛ اگر چه در میان شان، کسانی هستند که از دیگر نژادهای انسانی فروترند و فرومایه تر: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ و نوح و ابراهیم را فرستادیم و در فرزندان آنان پیامبری و کتاب (آسمانی) نهادیم، آن گاه برخی از آنان رهیافته اند و بسیاری از ایشان از فرمان حق بیرون شدند» (حدید، آیه ۲۶). و اما پیامبران و اولیای بزرگ خداوند، که به توفیق الهی راه به حقیقت برده و مهتدی بوده اند، از همین نسل اند که اسلام، به معنی واقعی کلمه، بر همه وجودشان استیلا یافته است و همه نیت ها و انگیزه ها و رفتارهاشان در سمت و سوی قرب و کمال، در تکاپوست. و تعبد و تسلیم، سرپای وجودشان را محکوم اراده قاهر خداوند کرده است. و در حقیقت نمونه های کامل انسانی برای هدایت و تکمیل دیگران اند. در سوره مریم، نام عده ای از پیامبران را می برد، آن گاه می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»؛ آنان کسانی از پیامبران اند از فرزندان آدم که خداوند به آنان نعمت بخشیده است و از (فرزندان) آن کسان اند که با نوح (در کشتی) برداشتیم و از فرزندان ابراهیم و اسماعیل اند و از آنان اند که رهیاب کردیم و برگزیدیم؛ چون بر آنان، آیات خداوند بخشنده، خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند» (مریم، آیه ۵۸) و در جای دیگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ

رهبری و فرماندهیِ طالبوت

فصل چهارم: رهبری و فرماندهیِ طالبوت

ص: ۱۲۷

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ۱.

آیا به (سرگذشت) بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی ننگریسته ای که به پیامبری که داشتند گفتند: پادشاهی بر ما بگمار تا در راه خدا کار و زار کنیم. گفت: آیا گمان نمی کنید که اگر جنگ بر شما مقرر شود، کار و زار نکنید؟ گفتند: چرا در راه خداوند

جنگ نکنیم در حالی که ما از سرزمین مان رانده و از فرزندان مان دور مانده ایم؛ اما چون بر آنان جنگ مقرر شد، جز تنی چند، روگرداندند و خداوند به (احوال) ستمکاران داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما گمارده است؛ گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی می تواند بود با آن که ما از او به پادشاهی سزاوارتریم و گشایش مالی (هم) به او داده نشده است.

گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و بر گستره دانش و تن او، افزوده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد می دهد و خداوند نعمت گستری داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه پادشاهی او این است که «تابوت» (عهد) نزدتان خواهد آمد، که در آن آرامش از سوی پروردگارتان [نهفته] است و [نیز] بازمانده ای از آن چه از خاندان موسی و هارون بر جای نهاده اند، که فرشتگان آن را حمل می کنند. بی گمان در آن، برای شما از [حقانیت طالوت] نشانه ای است اگر مؤمن باشید.

الملاء: گروه مردم، دسته، بزرگان قوم، همه قوم.

آن گاه که بنی اسرائیل از شریعت خود منحرف شدند و خُلق و خوی و منش و رفتار خود را تغییر دادند، خداوند فلسطینی ها را بر ایشان مسلط ساخت، تا بر سرزمین شان چیره شدند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون راندند، و میان پدران و پسران دوری و جدایی افکندند. و در پایان، «صندوق عهد»^(۱) را از

ص: ۱۳۰

۱- (۱). یکی از نعمت های پیاپی که خدا به بنی اسرائیل عطا کرد «صندوق عهد» یا «تابوت عهد» (ساخته شده از چوب) بود. این صندوق در زندگی بنی اسرائیل داستانی عجیب دارد. گفته اند: همان صندوق بود که مادر موسی او را در آن گذاشته و به دریا افکند، و پس از آن که از آب گرفته شد در دستگاه فرعون نگاهداری

ایشان گرفتند. از این پس رشته اتحادشان گسیخت و روابطشان از هم پاشید و به خاک ذلت نشستند و دیده از تماشای شوکت پیشین و عزت دیرین خود، فروبستند. روزگاری دراز بر این منوال گذشت، تا زمان «سَمُوئیل»^(۱) یکی از پیامبران شان، فرا رسید. پس گروهی از آن قوم به او متوسل شدند و از پریشانی و بی سامانی خود به او شکایت بردند و از او خواهش کردند تا پادشاهی بر ایشان گمارد که در زیر پرچم او گرد آیند و به فرمان او کارزار کنند، تا مگر به فرماندهی او بر دشمن پیروز شوند و از یاری خداوند برخوردار گردند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...».

سموئیل، که خوی و منش آن قوم را به خوبی دانسته و نقطه ضعف شان را نیکو دریافته بود، در جوابشان گفت: من بیم آن دارم، که چون فرمان جنگ دررسد از انجام وظیفه سر باز زنید و چون روز کارزار درآید، راه فرار پیش گیرید: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا...» قوم گفتند: چگونه ممکن است که ما از انجام وظیفه کوتاهی و مسامحه کنیم؛ در حالی که ما را از شهر و دیارمان، بیرون رانده اند و از فرزندان مان دور ساخته اند؟ کدام حال و

ص: ۱۳۱

۱- (۱). این پیامبر «سموئیل یا شموئیل» نام داشت مدتی پس از موسی علیه السلام بنی اسرائیل دچار پراکندگی و اختلاف شدند و قدرت خود را از دست دادند، تا آنجا که دشمنان شان، بسیاری از آنان را از سرزمین شان بیرون راندند. آن گاه خداوند وی را برای نجات آن ها برانگیخت.

روز، از حال و روز ما بدتر و کدامین ذلت از روزگار ما سخت تر است؟ «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا...» سموئیل گفت:

بگذارید، تا من در کار شما با خداوند مشورت کنم و از وحی الهی راهنمایی جویم. پس خداوند به او وحی فرستاد که من «طالوت» را به پادشاهی ایشان برگزیدم، سموئیل گفت: پروردگارا، من هنوز طالوت را نمی شناسم و او را تا کنون ندیده ام. پس وحی آمد که من او را نزد تو می فرستم و در پیدا کردن و دیدنش زحمتی نخواهی دید، پس چون نزد تو آید کار سلطنت و پرچم جهاد را به دست او سپار.

طالوت، مردی تنومند و بلند قامت و خوش اندام و سخت پی بود و چشمان درخشان و نافذش، از دلی آگاه و روحی قوی حکایت می کرد ولی آوازه و شهرتی نداشت، او با پدرش در یکی از دهکده های ساحل رودخانه می زیست و چارپایان پدر را به چرا می برد و به کار فلاح می پرداخت. در آن هنگام که طالوت در کشت زار و بوستان، با پدرش کار می کرد، الاغ هاشان را گم کردند طالوت و غلامش در جست و جوی آن ها در اطراف رودخانه میان درّه ها می گشتند و چند روزی همچنان سرگردان در پستی و بلندی بیابان ها می رفتند تا پاهایشان ورم کرد و خستگی بر ایشان چیره شد. طالوت به غلام خود گفت: بیا تا به دهکده باز گردیم؛ زیرا چنین احساس می کنم که پدرم از درازی این جست و جو، پریشان خاطر و پراکنده دل شده است. غلام گفت: ما اکنون به سرزمین «صوف» شهر «سموئیل» رسیده ایم و او آن طور که من می شناسم پیامبری است که بر او وحی نازل می شود و فرشتگان نزد او آمد و شد می کنند. بیا تا نزد او رویم و در کار خود از او یاری طلبیم، تا مگر در پرتو وحی و در روشنای رأی اش، راه به جایی بریم. طالوت نظر غلام را پسندیده یافت و برق امید در دلش بدرخشید.

پس چون به جانب منزل سموئیل رهسپار شدند در راه دخترانی را دیدند که

برای بردن آب از خانه‌ها بیرون آمده بودند. طالوت و غلام، نشانِ خانهٔ سموئیل پیامبر را از ایشان پرسیدند و از چگونگی دیدارش جويا شدند. دخترها گفتند:

مردم بالای این کوه در انتظار اویند تا از خانه بحدَر آید و او را دیدار کنند. در حال گفت و گو بودند، ناگهان طلعت سموئیل نمایان شد و هالهٔ پیامبری گرداگرد وجودش را فرا گرفته بود و عطر وحی از جانب اش می وزید و سیمایش از حشمت پیامبری کریم و بزرگوار، حکایت می کرد.

چشمان سموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد، و از همان آغاز دیدار در میان دل هاشان آشنایی برقرار شد و در میان جان هاشان پیوند یگانگی و صمیمیت استوار گشت. سموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست، که این جوان همان است که خداوند فرمان داده، تا او را به پادشاهی برگزیند و زمام امور مملکت را بدو بسپارد. طالوت گفت: ای پیامبر بزرگوار، من برای ارشاد و راهیابی نزد تو آمده‌ام؛ چارپایان پدرم در اطراف این رودخانه و درّه‌های کوهستان ناپدید شده‌اند و من با این غلام در جست و جوی آن‌ها روانه شدیم و هر چه گشتیم آن‌ها را نیافتیم و پس از سه روز راه پیمایی، جز خستگی و درماندگی چیزی به دست نیاورده‌ایم، سموئیل گفت: چارپایان، اکنون در راه دهکده و رو به باغستان پدرت روان‌اند، پس دل در گرو کار آن‌ها مدار؛ و امّا من تو را برای کاری بسیار مهم تر و بزرگ تر از آن، فرا می خوانم. خداوند تو را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزیده است، تا آن‌ها را از پراکندگی و پریشانی، بازشان آری و کارهاشان، سامان دهی و با توانایی و دانایی که در تو می بینم، آن‌ها را از سلطهٔ دشمنان شان نجات دهی. و اگر خدا بخواهد، یاری و پیروزی خود را نصیب تو خواهد ساخت. و دشمنان شما را به دست شکست و خواری خواهد سپرد. طالوت گفت: مرا با سلطنت و پادشاهی چه کار؟ من از فرزندان بنیامین، گمنام ترین اسباط و فقیرترین ایشانم، پس چگونه به پادشاهی رسَم و چگونه

رشته کارها به دست گیرم. سموئیل گفت: این خواست خداوند و وحی اوست. از این رو، در برابر این نعمت او را سپاس بگذار و خود را برای جهاد آماده کن. آن گاه دست طالوت را بگرفت، و او را نزد سران قوم بنی اسرائیل آورد و گفت:

خداوند طالوت را به پادشاهی شما برگزیده و حق ریاست و سلطنت به او داده است. و بر شماست که از او پیروی کنید، و فرمانش را گردن نهید. پس کار خود را سامان دهید، و برای رویارویی با دشمن به یاری اش برخیزید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...».

این سخن سموئیل آن ها را، سخت به شگفتی واداشت و نشانه های اکراه و انکار در قیافه هاشان پدیدار شد؛ زیرا از گمنامی و تهی دستی و پریشان حالی طالوت، آگاه بودند. به یکدیگر نگریسته و ابروها بالا بردند و گفتند: چگونه او بر ما پادشاه شود، در حالی که نسبی اصیل ندارد و از خانواده کریم نیست؟ نه از فرزندان «لاوی» است، که از شاخسار شجره نبوت باشد و نه از دودمان «یهودا» است، تا تخت و تاج سلطنت را به ارث ببرد. علاوه، چگونه مردی فقیر را به حکومت بر ما می گماری؟ در حالی که ما همگی صاحبان ثروت و جاه و جلال ایم، و از شوکت و حشمت و قدرت برخوردار: «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...».

سموئیل گفت: زمامداری و کشور داری و فرماندهی سپاه را با ثروت و نسب چه نسبت است؟! (۱) نسب عالی برای شخص فرومایه و کم خرد، که از آیین کشور داری و تدبیر کارها بیگانه است، چه سود؟! و ثروت سرشار برای کسی که ذهن عقیم دارد و در سامان دهی کارها کج فهم است، چه حاصلی بار می آورد؟! و اما طالوت را خداوند به خاطر شایستگی و توانمندی و دانایی اش، بر شما برتری

ص: ۱۳۴

۱- (۱). این الترابُ وَرَبُّ الأربابِ؟ چه نسبتِ خاک را با عالم پاک؟

داده، و او را به پادشاهی بر شما برگزیده است. او جوانمردی تنومند و بلند قامت و سخت پی و دارای شانه‌هایی پهن و عضلاتی پیچیده است، و این ویژگی هاست که بر مهابت آدمی می‌افزاید. آیا نمی‌اندیشید که اگر خداوند، مردی کم‌دل و ضعیف اندام و ناتوان و سست اراده را بر شما حکومت می‌داد؛ کسی از او حساب نمی‌برد و لشگریان به فرمان او نبودند؟!

افزون بر این، خداوند استعداد جنگاوری و روح سلحشوری را در نهاد او به ودیعت نهاده، و عقلی وزین و گرانمایه و ذهنی روشن و تیزبین به او بخشیده است، که در هر کاری جوانب آن را می‌سنجد، و آن‌گاه اقدام می‌کند و در برخورد با حوادث سخت، دست‌نیرومندی دارد و در هنر جنگاوری بصیر و به‌سربندهای کارها، آگاه است. و بالاتر این که، خداوند او را برگزیده است و بر شما پادشاه کرده است. و روشن است که او مصالح شما را از خودتان نیکوتر می‌داند. و افزون بر این‌ها، خدای مالک الملک، مُلک خویش را به هر که خواهد بخشد، و از هر که خواهد باز ستاند.

بر این اساس نمی‌سزد که در برابر اراده و گزینش خداوند بایستید و زبان به چون و چرا بگشایید: «إِنَّ اللَّهَ أَضْيَفُكُمْ وَ زَادَهُ بَشَطَهُ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

قوم گفتند: هر گاه که خداوند حکمی براند و فرمانی دهد، البته همه باید در برابر فرمان خداوند تسلیم شوند، اما در این جا نشانی باید، تا بدان وسیله فرمان خدا را بشناسیم. سموئیل گفت: خداوند بهانه‌جویی‌ها و دشمنی‌ها و سرسختی‌های شما را می‌داند. از این رو، برای شما در پذیرش فرماندهی طالوت نشانی نهاده و آن، این است که از شهر بدر شوید و «صندوق عهد» را بنگرید که فرشتگان آن را بر دوش می‌کشند. و به‌طور قطع، مایه آرامش دل و آسایش خاطر شما در آن صندوق است: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ

يَا أَيُّكُمْ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

قوم، از شهر بدر شدند، صندوق عهد را با همان نشان و ویژگی که سموئیل گفته بود، دریافتند. سپس دست بیعت به طالوت دادند و او را به پادشاهی برگزیدند. طالوت زمام کشور به دست گرفت و کارها را سامان داد و در فرماندهی و مملکتداری عزم و جزم و هوش و زیرکی به کار برد، و قوم را گفت:

تنها کسانی می توانند در سپاه من در آیند که خاطرشان از گرفتاری ها و فکرشان از آلودگی ها بدور باشد، پس هر که بنایی نیمه تمام، یا نامزدی در انتظار عروسی، یا اندیشه سود و زیان و داد و ستد، در سر دارد، به لشگریان من نپیوندد. (۱)

آن چه در این داستان و تصویر آموزنده قرآنی مورد استناد است، پاره ای ویژگی هاست که پیامبر بنی اسرائیل (سموئیل) با لحاظ آن ها در شخص طالوت، به فرمان خداوند، او را به پادشاهی برگزیده است.

شیعه بر این باور است که هدف از تشکیل حکومت و تاسیس یک جامعه مبتنی بر مضامین و مقولات دینی؛ یعنی قرآن و سنت - گفتار و رفتار و تقریر شخص معصوم - و سامان دهی به نیازهای طبیعی آدمیان برای دست یابی به کمالی است که خداوند برای آن ها منظور کرده؛ یعنی جوارِ قربِ ازلی است، به گونه ای که هیچ عامل بازدارنده ای آن ها را در این سلوک انسانی، از وصول به مقصود باز ندارد. و بالطبع چنین حکومتی را حاکمی می باید که:

أولاً: به مصالح و مفاسد آدمیان آگاه باشد.

ثانیاً: در سوق آدمیان به جلب و جذب مصالح و دفع و طرد مفاسد، توانایی لازم را داشته باشد.

ص: ۱۳۶

۱- (۱). این داستان قرآنی با اندکی تصرّف از قصص قرآن نوشته صدر بلاغی، برگرفته شده است.

و این دو، در شخص طالوت، در اندازه لازم، وجود داشت: «وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ». از این رو، پیامبر بنی اسرائیل (سموئیل) او را، به فرمان خداوند، بدین منصب الهی برگزید. و با استناد این گزینش به خداوند، از بنی اسرائیل خواست تا همگی، با همه توانایی ها و ساز و برگ ها که داشتند، در سامان دهی کارها و دور ساختن دشمن و رهایی از چنگال او، ایشان را یاری دهند. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ...».

و بدیهی است که خداوند فیض سلطنت و پادشاهی را، به هر کس که خواهد می دهد و از هر کس که خواهد باز می ستاند. اما این فیض بخشی و این باز ستانی، هرگز، بیهوده و گزاف و بی حکمت و بدون رعایت مصالح و مفسد، نیست.

بنابراین، «اصطفاء الهی» در گزینش طالوت برای پادشاهی و فرماندهی مبتنی بر حکمت و مصلحتی بوده که خود، منظور کرده است: «وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

شیعه با استناد به ضرورت همین ویژگی ها، در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبری امت در سمت و سویی که پایانش قرب خداوند است، امامت امام علی بن ابی طالب و دیگر امامان علیهم السلام را پذیرفته و سخت بدان پای بند است. و این پذیرش منطقی را، با استناد به براهین عقلی و نقلی و مقولات و مضامین قرآنی و سنت نبوی - گفتار و رفتار و تقریر ایشان - که در منابع حدیثی شیعه و سنی، به گونه ای سرشار، آمده است، اثبات می کند. و برای همین بود، که از همان روز رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، خلافت خلیفه یکم و پس از او، خلیفه دوم و سوم را، مردود دانست و به دنبال آن ها، خلافت خلیفگان اموی و عباسی و... را نامشروع اعلام کرد.

و جالب این که، امیر مؤمنان علی علیه السلام خود نیز، در اثبات حقانیت خویش، به این داستان درس آموز قرآنی، استدلال کرده است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ وَتَحَاثُّوا عَلَى جِهَادِ مُعَاوِيَةَ الْقَاسِطِ النَّاكِثِ، وَاصْبِرُوا بِقَاسِطِ طَيْبِ النَّاكِثِينَ. اسْمِعُوا مَا أُنْتُو عَلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ لِتَعْظُمُوا؛ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ ابْلَغَ عِظِهِ لَكُمْ، فَاتَّقُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ، وَازْدَجِرُوا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَقَدْ وَعَظَكُمْ اللَّهُ بِغَيْرِكُمْ، فَقَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَابْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (البقره: ۲۴۶)

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لَكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةً، لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْخِلَافَةَ وَ الْأَمْرَةَ مِنْ بَعْدِ الْأَنْبِيَاءِ فِي أَغْصَابِهِمْ، وَ أَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَ قَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ بِاصْطِفَائِهِ آيَاهُ وَ زِيَادَةَ بَسِطِهِ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ، فَهَلْ تَجِدُونَ اللَّهَ اصْطَفَى بَنِي أُمِّيَّةٍ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَ زَادَ مُعَاوِيَةَ عَلَى بَسِطِهِ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ. (۱)

پس ای مردم! از خدا بترسید و یکدیگر را برای جهاد با معاویه بیداد گر پیمان شکن، و یاوران بیداد گر پیمان شکنش، بر انگیزید.

بشنوید، آن چه از کتاب فرود آمده بر پیامبر فرستاده شده اش، بر شما می خوانم! تا پند گیرید. همانا - به خدا سوگند - برای شما کتاب

ص: ۱۳۸

خدا، رساترین موعظه است. پس از اندرزهای خداوند سود برید و از گناهان و نافرمانی خداوند، خود را باز دارید. خداوند شما را با سرگذشت دیگران [و آن چه بر سرشان آمده است] اندرز داده و به پیامبرش فرمود: «آیا ننگریستی به آن گروه از فرزندان اسرائیل پس از موسی که به پیامبر خود گفتند: برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا کار زار کنیم؟ گفت: آیا احتمال می دهید که اگر کارزار بر شما نوشته شود کارزار کنید؟ گفتند: ما را چیست که در راه خدا کارزار نکنیم و حال آنکه از خان مان و فرزندان مان بیرون رانده شده ایم؟ و چون کارزار بر آن ها نوشته شد جز اندکی پشت کردند، و خداوند به ستمکاران داناست، و پیامبرشان به آن ها گفت:

خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده اند. گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن، فزونی و فراخی داده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر که بخواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست». ای مردم، در این آیات برای شما، اندرزهای درس آموز است، تا بدانید که خداوند خلافت و فرمانروایی پس از پیامبران را، در نسل های آنان قرار داده است. و طالوت را به خاطر فزونی و فراخی در دانش و تن، بر بنی اسرائیل برتری داده و او را به رهبری برگزیده است. آیا می پندارید خداوند بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده و برگزیده است؟ و معاویه را فزونی و فراخی در دانش و تن بخشیده و او را بر من برتری داده است؟!

از نظر شیعه امامیه، امام؛ یعنی کسی که به جای رسول خدا می نشیند و ریاست و سرپرستی امور مسلمانان را به عهده می گیرد، مانند پیامبر باید از سوی خداوند برگزیده شود، و مردم هیچ گونه نقشی در گزینش امام ندارند. و از شئون و تکالیف مهم امام، تبیین دین الهی - اعتقادات، وظایف اخلاقی، تکالیف عملی - و حفظ آن و نیز سامان دهی امور مسلمانان است. و روشن است که چنین کار خطیری، جز با آگاهی کامل از دین، به هیچ روی، امکان پذیر نیست. برای همین، دو ویژگی یاد شده در داستان طالوت را، برای امام ضروری می داند؛ یعنی علم و قدرت و دانایی و توانایی، از شرایط عمده امامت است. همه می دانند که در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، به تحقیق، جز امیر مؤمنان علی علیه السلام، هیچ کس به همه مسائل و معارف دین، آن طور که بایسته است، آشنا نبود. (۱)

ص: ۱۴۰

۱- (۱). علی علیه السلام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَاعْلَمْتُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛ ای مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد، و در آن به فرمان خدا داناتر» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳). امام در این سخن عمدتاً به دو ویژگی یاد شده در داستان طالوت و در حقیقت به دو رکن اساسی که یکی جنبه علمی دارد و دیگری جنبه عملی، تصریح می کند. کسی که جای پیامبر صلی الله علیه و آله می نشیند؛ باید از نظر علمی از همه آگاه تر باشد و از نظر عملی، در امر تدبیر جامعه، از همه قوی تر. بسیاری از کسانی که دانا نیستند، ولی مدیر نیستند. و یا مدیرند و عالم و دانا نیستند، تا این دو در کنار یکدیگر نباشند، اداره درست جامعه امکان پذیر نیست، طرفه این که، کم نیستند کسانی که فاقد هر دو رکن اند. مع الأسف، و اما بدین جایگاه رفیع تکیه داده اند! و بسیاری از کسانی که واجد هر دو رکن اند، و اما برکنارند: «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد/ تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس» (حافظ). روشن است که با بیان این مطلب و با استناد به داستان طالوت، می خواهد علاوه بر شایستگی خود نسبت به همه، برای تصدی امر خلافت، اصطفااء الهی نسبت به خود را نیز، اثبات کند. سؤال: چرا امام علیه السلام در این سخن به تصریح، به موضوع نصّ (نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت او) استناد نمی جوید؟ آیا این دلیل آن نیست که خلافت بر اساس نص صورت نگرفته و مربوط به انتخاب شایسته ترین افراد از سوی مردم است؟ پاسخ این سوال روشن است. اگر امام علیه السلام بر نص تکیه می کرد، بسیاری از آن ها در مقام انکار بر می آمدند؛ لذا بهتر این بود که بر مسلمات خود آن ها تکیه کند و با منطق

آیة اصطفاء (بِهْ كَزِينِي)

فصل پنجم: آیة اصطفاء (بِهْ كَزِينِي)

اشاره

ص: ۱۴۳

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» ۱.

همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی که برخی شان از برخی دیگرند. (۱) و خدا شنوا و داناست.

اصْطَفَى اصْطَفَاءً: از ریشه - ص، ف، و - آن چیز را انتخاب کرد، برگزید، خالص ترین و ناب ترین و بهترین چیزی را برداشت. برگزیده آن را، به دست آورد. گفته شده است اگر بدون حرف جرّ به کار رود به معنای، خالص هر چیزی است. خداوند درباره حضرت مریم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ»؛ ۳ خدا تو را برگزید و پاک گردانید.

«طَهَّرَكِ»، یعنی پاک گردانید. و هماهنگی سیاق دلیل آن است که «اصطفا» بدون حرف جرّ؛ یعنی برگزید و خالص نمود. و هر گاه که با «من» به کار رود به معنای آن است که از میان عده ای، کسی را برگزید و انتخاب کرد: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ ۴ سپس این کتاب قرآن را به کسانی از

ص: ۱۴۵

۱- (۲). ذرّیه بعضها من بعض. فرزندانی که از پدران برگزیده زاده شده اند و در پاکی همانند یکدیگرند.

بندگان مان که برگزیدیم میراث دادیم».

و هر گاه با حرف جَرَّ «علی» به کار رود، علاوه بر انتخاب، معنای ترجیح نیز، در آن نهفته است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ»؛ ۱ بی گمان خداوند او را بر شما برگزیده است؛ یعنی بر شما برتری داده است».

برای همین، خداوند در ردّ سخن نادرست مشرکان که می گفتند، فرشتگان دختران خدایند، فرمود بگو: «أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَيَّ الْبَنِينَ»؛ ۲ آیا [خدا] دختران را بر پسران برگزید؟! یعنی برتری داد؟!.

آل: خویشان، خاندان، دودمان، تبار، فرزندان و فرزند زادگان، اهل خانه، قبیله، عشیره، قوم.

آل، همیشه به اسم های عَلَم و معروف، اضافه می شود مانند: آل الله، آل السلطان، آل محمد، آل طاهر. و بیش تر، جز در مواردی که شرف افزایش آل نگویند، چنان که نگویند: آل الاسکاف. (دودمان کفشگر)؛ بلکه گویند: اهل الاسکاف و نیز آل فلان زمان، یا فلان مکان نگویند، بلکه گویند: اهل فلان زمان و اهل فلان مکان و اهل فلان شهر. (۱)

بر این اساس، مراد از آل عمران و آل ابراهیم، نزدیکان و دودمان خاص آن دو بزرگوار است و به طوری که از ظاهر آیه بر می آید، مراد پاکان از «ذُرِّيَّة» این دو پیامبر است، مانند اسحاق و اسرائیل و پیامبرانی که از ذُرِّيَّة ابراهیم اند و در میان بنی اسرائیل بر انگیخته شده اند. و نیز، اسماعیل و پاکان از ذُرِّيَّة او که سرور و سالار همه آنان، محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای آن بزرگوار است.

ص: ۱۴۶

این که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ ۱ عَلَى الْعَالَمِينَ» ؛ بدین معناست که خداوند از میان انسان های ممتاز جهان، اینان را انتخاب کرد، نه این که این بزرگان را بر همه جهانیان برتری داد.

بر این اساس، این گزینش برای همه جهان و تا پایان جهان نیست. و آن چه این ادعا را تأیید می کند، این آیه است:

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِمَّن الصَّالِحِينَ * وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ۲.

و او را اسحاق و یعقوب بخشیدیم، همه را راه نمودیم، و نوح را پیش از آن راه نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [راه نمودیم]، و نیکوکاران را این چنین

پاداش می دهیم؛ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [راه نمودیم] و همه را بر مردم جهان برتری دادیم و از پدران شان و فرزندان شان و برادران شان نیز؛ و ایشان را برگزیدیم و به راهی درست راه نمودیم.

در حقیقت این برتری و برگزیدگی هر پیامبری، مربوط به زمانه و روزگار و مردمی است که در میان آن ها برانگیخته شده اند، تا زمانی که پیامبری دیگر برانگیخته شود و در پایان سلسله پیامبران، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دودمان معصوم او، تا ابد، بر همگان برتری دارند. (۱)

آل ابراهیم کیانند؟

عمران، پدر موسی علیه السلام است، یا پدر مریم. و اگر در آیه، عمران همان پدر مریم باشد، مراد از آل عمران کسانی هستند که از نسل او برگزیده شده اند. در همین حال، آل ابراهیم را نیز شامل می شود. و در حقیقت در این آیه، آل ابراهیم

ص: ۱۴۸

۱- (۱). العالمین، جمع «العالم» است که با اطلاق آن، به همه آفرینش گفته می شود. و با اضافه، به پدیده هایی که با صفات و قوانین خاص به هم پیوسته باشند، گفته می شود. مانند: عالم طبیعت، عالم ستارگان، عالم ذرات، عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان، عالم انسان، و از آنجا که جمع به واو و نون (ون)، یا یا و نون (ین) (العالمون، العالمین) به گروه ها و اصناف خردمند انسان ها، انصراف دارد، و به پدیده های دیگر به طور تبعی و مجازی اطلاق می شود. و به همین گونه، اضافه «نساء» به «العالمین» درباره حضرت مریم، که فرمود: «وَ اضِطْفَاكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ» انصراف به خردمندان را، می رساند. و به قرینه مقام «اصطفا» در این آیات، متوجه آن گروه از مردم است، که به مقام اصطفا نرسیده اند؛ چه پیش از آن ها، یا در زمان آن ها، یا پس از آن ها. براین اساس، دیگر برگزیدگان را، که در ردیف آنان اند، یا کامل تر و متعالی تر از آنان، در بر نمی گیرد. علاوه، اصطفا در همه جا به یک معنا نیست؛ چرا که می بایست در آیه حضرت مریم تکرار نمی شد و گفته می شد: «إِنَّ اللَّهَ اضِطْفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اضِطْفَاكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ». پس همچنان محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او، بر همه جهانیان از پیشینیان تا پسینیان، برتری دارند و بر همگان پیشوا و مقتدایند؛ حتا بر پیامبران و اوصیای آن بزرگواران علیهم السلام.

با آوردن آل عمران، تکرار شده است؛ چرا که ذریهٔ ابراهیم و آل عمران، همگی از نسل ابراهیم اند. و این دلیل آن است که آل ابراهیم، برخی از ایشان اند و نه همهٔ آنان، همچنان که خدای تعالی فرمود:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ...» ۱.

ایشان اند - از زکریا تا الیاس - که خداوند به آنان نعمت ارزانی داشته. پیامبرانی از فرزندان آدم و از [فرزندان] آن ها که با نوح [در کشتی] بر نشانیدیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب.

چنان که می بینیم در این آیه، ذریهٔ ابراهیم را از ذریهٔ اسرائیل (یعقوب) جدا کرده است؛ در حالی که اسرائیل همان همان یعقوب فرزند اسحق است و اسحق نیز فرزند ابراهیم است. از این رو، در قرآن کریم مراد از ذریهٔ ابراهیم، فرزندان اسماعیل اند (محمد و دودمان پاک آن حضرت) و دلیل روشن تر بر این ادعا:

«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» است؛ یعنی آل عمران و آل ابراهیم، هر دو از یک نسل اند، زیرا در نهایت هر دو از ابراهیم بوده و برخی از برخی دیگر جدا شده اند. به تعبیر ساده تر، با آنکه آل عمران و آل ابراهیم هر دو، یک نسل اند. اما آل عمران از فرزندان یعقوب، که فرزند اسحق است، که همان اسرائیل است. و آل ابراهیم از فرزندان اسماعیل اند. و اما این دو گانگی در آل عمران و آل ابراهیم؛ با این که هر دو از یک جا مایه می گیرند، شاید اشاره به سرنوشت نهایی آن هاست؛ یعنی انقراض نبوت در دودمان اسرائیل و ادامهٔ آن در دودمان اسماعیل، و احیاء و نگهداری آموزه های ابراهیم علیه السلام در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. در قرآن کریم آمده است:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» ١.

ص: ١٥٠

هر آینه نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی اند که او را پیروی می کردند. و این پیامبر و آنان که [به این پیامبر] ایمان آوردند، و خدا دوست و کار ساز مومنان است.

آری، آیین حنیف ابراهیم علیه السلام را باید از قرآن کریم دریافت کرد. متولیان آئین و پیروان حضرت موسای کلیم و عیسی مسیح پیرایه های بسیار بر آئین این دو پیامبر بزرگ، که وارث آموزه های ابراهیم اند، بسته اند، تا آنجا که خدای تعالی در قرآن کریم، وصف «یهودیت» و «نصرانیت» را، و رای پیروی حضرت موسی و عیسی دانست و ابراهیم علیه السلام را بیگانه از هر دو آیین تحریف شده، شناساند:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ۱.

ابراهیم نه جهود بود و نه ترسا؛ بلکه حق گرای مسلمان بود، و از مشرکان نبود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى، وَ أَوْلَادُكَ (أَوْلَادِي خ ل) مِنْكَ، فَانْتُمْ قَادَةُ الْهُدَى وَ التُّقَى، وَالشَّجَرَةُ الَّتِي أَنَا أَصِيلُهَا وَ أَنْتُمْ فَرْعُهَا، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا فَقَدْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَقَدْ هَلَكَ وَ هُوَ، وَ أَنْتُمْ الَّذِينَ

أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَكُمْ وَوَلَايَتَكُمْ، وَالَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَوَضِعَ لَهُمْ لِعِبَادِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ اللَّهَ أَضْيَقُفِي آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، فَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَنُوحٍ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ عِمْرَانَ، وَأَنْتُمْ الْأُسْرَةُ مِنْ أَسْمَاعِيلَ وَالْعِثْرَةُ الْهَادِيَّةُ (الطَّاهِرَةُ خ ل) مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۱)

ای علی، تو از پیشوایان هدایتی، و فرزندان تو (فرزندان من) از تواند. پس شما همگی پیشوایان هدایت و پرهیزگاری هستید، و درختی که من ریشه آن و شما شاخه های آنید. پس هر کس بدان چنگک زند، بی گمان رستگار شده، و هر کس از آن سر پیچید بی گمان هلاک و تباه گشته است، و شما همانها هستید که خداوند دوستی و ولایت شما را فرض دانسته، و همانها که خداوند در کتاب خود (قرآن) از آنان یاد کرده و وصفِ شان را برای بندگانش گفته است. خدای عزیز و جلیل فرمود: «خداوند، آدم، نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد. در حالی که برخی فرزند زادگان برخی دیگرند و خداوند شنوایی داناست». پس شما برگزیدگان خداوند از [فرزندان] آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران هستید و شما از خاندان اسماعیل و اهل بیت هدایتگر (پاک) محمد صلی الله علیه و آله هستید.

و جالب این که، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با یزیدیان، آن گاه که فرزند دلبندهش حضرت علی اکبر علیه السلام به مصاف یزیدیان و آل ابو سفیان، می رفت همین

ص: ۱۵۲

۱- (۱). نوادر الاخبار، ص ۱۲۶، به نقل از تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۱۳.

آیه «اصطفا» را تلاوت فرموده است، تا به آن منافقان کور دل اعلام کند، که:

خداوند ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان علی مرتضی را، به امامت و هدایت خلق برگزیده است. (۱)

نتیجه آن چه از پیش گفته ها و به استناد آیات و روایاتی که بررسی شد، این است که:

۱ - رهبری و زعامت امت در خاندان هاشم است.

۲ - امامان شیعه علیهم السلام همگی شایستگان و برگزیدگانی هستند که به انتصاب الهی به امامت رسیده اند.

۳ - این برگزیدگی از سوی خداوند، دلیل دانایی و توانایی آن ها در امر هدایت و تدبیر جامعه است.

۴ - در گزینش جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله دست بشر کوتاه است.

ص: ۱۵۳

۱- (۱). لواعج الاشجان، ص ۱۳۶.

امامت و آگاهی از علمِ غیب

فصل ششم: امامت و آگاهی از علمِ غیب

اشاره

ص: ۱۵۵

از شرح و تبیین آیات، در پیش گفته ها روشن شد که:

اولاً: جانشینی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هم چون خود پیامبری، منصبی الهی و با گزینش خداوند است، که در مواقع مختلف و به مناسبت ها، به وسیله پیامبر به مسلمانان ابلاغ شده است. از این رو، خلافت و امامت خلیفه پیامبر، نه محصول آراء عمومی مسلمانان و نه گزینش گروه خاصی به نام اهل «حَلِّ و عَقْد» است. و به تعبیر دیگر، اساساً دست بشر در گزینش امام به طور کلی کوتاه است. (۱)

ص: ۱۵۷

۱- (۱). امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم فرمود: ای عبدالعزیز، به راستی خداوند - عَزَّ و جَلَّ - جانِ پاکِ پیامبرش را باز نگرفت مگر پس از آن که دین خود را کامل فرمود و قرآن را که روشن گر همه چیز است و حلال و حرام و احکام و تمام نیازمندیهای مردم به کمال و تمام در آن بیان گشته فرو فرستاد، و فرمود: «ما فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم.» (انعام، آیه ۳۸) و در حَجِّ بَدْرود که پایان عمر آن حضرت بود بر او نازل فرمود: «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛ دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت خود را تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم» (مائده، آیه ۳)، و امر امامت از کمال دین است. و پیامبر صلی الله علیه و آله درنگذشت مگر آن که همه نشانه های دینش را برای امتش روشن ساخت و راههای شان را برای ایشان توضیح داد و ایشان را به راه حق سپرد. و علی علیه السلام را پرچم و پیشوایی برای آنان قرار دارد، و هیچ چیز از نیازمندی های مردم را وانهاد، مگر آن که آن را بیان کرده باشد. پس هر که ادعا کند که خداوند دینش را کامل نفرموده در واقع کتاب خدا را رد کرده، و هر که کتاب خدا را رد کند به راستی کافر شده است. آیا قدر و منزلت امامت و پایگاه آن را در میان امت می فهمند، تا به

ثانیاً: دانش و توانایی، برای فهم درست حقائق دین و آموزه های وحی و اجرای به موقع و درست آن ها، دو شاخصه مهمی است که عمده ترین وجوه تمایز امام منصوب و معصوم از جانب خداوند است.

و امّا آن چه اکنون بدان پرداخته می شود، برخورداری امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از دانش غیب و قلمرو آن است، که در باور شیعیان، امری ضروری است.

علم غیب؛ یعنی آگاهی از نهانی ها، ویژه خداوند است و هیچ موجودی در سراسر جهان غیب و شهود، حتی هیچ پیامبری و امامی - بالاصاله - از غیب، آگاه نیست و خود، به طور استقلال، در این حریم قدس، راه ندارد:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» ۱.

بگو: کسی در آسمان ها و زمین نهان - غیب - را نمی داند مگر خدا.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» ۲.

و خداوند بر آن نیست که شما را بر نهان و ناپیدا - غیب - آگاه سازد و لیکن خدا از فرستادگان خود هر که را خواهد برمی گزیند.

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» ۳.

دانای نهران و ناپیداست، پس کسی را بر غیب خود آگاه نسازد، مگر آن را که به پیامبری پسندد و برگزیند.

و اگر برخی بندگان برگزیده خداوند، در طول زندگی خود گاهی از پاره ای مغیبات و نهانی ها خبر داده اند به اذن و اجازه خداوند است و بر اساس وحی الهی و الهام ذات مقدس اوست.

در داستانِ آدم، آمده است که خداوند رازها و حقایق این جهان را به او آموخت و فرشتگان نیز، با اظهار عجز و درماندگی، اقرار کرده اند که جز آن چه خداوند به آنان آموخته است، نمی دانند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». ۱

و همه نام ها را به آدم آموخت. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می گوئید مرا از نام های این ها خبر دهید. گفتند: پاکی تو راست، ما را دانشی نیست مگر آن چه به ما آموخته ای، که تویی دانای با حکمت - استوارکار و درست گفتار.

و درباره عیسای مسیح فرمود:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ». ۲

و او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.

در قرآن کریم، آگاهی پیامبران از آن چه در گذشته روی داده است و آن چه

در آینده روی می دهد، و به همین گونه سرگذشت پیامبران پیشین و امت های آنان را با تعبیرهایی از این دست، همراه ساخته است:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» ۱.

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم نیکوترین داستان را بر تو می گوئیم و هر آینه تو پیش از آن از بی خبران بودی.

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ» ۲.

این [سرگذشت] از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم؛ و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آن گاه که در کار خویش همداستان شدند و اندیشه بد می کردند - که یوسف را در چاه افکنند و بگویند گرگ او را خورد.

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا» ۳.

[ای رسول ما] این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم، که پیش از این نه تو آن ها را می دانستی و نه قوم تو.

نوح پیامبر و یاران و بستگانش نام خدا را بر زبان راندند و بر کشتی دَرُشدند و آب، کشتی را بر سر گذاشت. باد، گاهی به نرمی و آرامش و زمانی به شدت بر کشتی می وزید و موج های خروشان و گرداب ها برای کافران، در آغوش خود،

گورها می برداختند و کف ها برای اجسادشان کفن می یافتند. گردن کشان، با مرگ دست و گریبان شدند و از ضربت های موج، پاسخ سُیخریه های خود را دریافت می کردند، تا سرانجام به ناکامی جان سپردند. نوح از عرشه کشتی نگاهی به دریا افکند و فرزندش «کنعان» را که به بدبختی و کفر گرفتار شده و دست از دامن پدر برداشته بود، دید که گریانش به دست مرگ و موج افتاده و بیهوده دست و پا می زند، تا مگر خود را به تپه ای رساند، یا دست در دامن کوهی بلند زند. اما مرگ از کوه و غرق شدن، از تلّ و تپه، به او نزدیک تر است. نوح به حکم غریزه، بر فرزند خویش رقت گرفت و بر بیچارگی و درماندگی اش رحمت و شفقت آورد. او را ندا دَر داد، تا مگر در این لحظه خطرناکِ مردافکن، ندای اش به گوش دل بشنود و به ایمان روی آورد. از این رو، فریاد برآورد: فرزند عزیزم، به کجا می روی؟ از هر جا و به هر جا که بگریزی در آغوش قضا و اراده خدائی. ایمان آور و آهنک کشتی کن، تا در سلک خویشان خود و مؤمنان، در آیی و خود را، از مرگ برهانی. لحظه ای به خویش آی و از کافران خیره سر مباش. فرزند نوح هنوز گرفتار کبر و نخوت بود و خیرخواهی پدر را به هیچ می گرفت و گمان می کرد که بازوی ناتوان بشر، تاب کشتی و یارای هموردی با قضا و قدر الهی را دارد. برای همین، در جواب پدر گفت: به زودی به کوهی پناه می برم که مرا از آب نگاه دارد. (۱) نوح که فرزند را این چنین گرفتار غرور و دچار موج و در کام مرگ می دید، بانگ برآورد که: امروز از فرمانِ - عذاب - خدای هیچ

ص: ۱۶۱

۱- (۱). مثنوی، دفتر چهارم، آیات ۱۴۱۰-۱۴۱۵. همچو کنعان سر ز کشتی وا مکشکه غرورش داد نفس زیر کشکه: بر آیم بر سر کوه مشیدمّت نوحم چرا باید کشید؟ کاشکی او آشنا ناموختیتا طمع در نوح و کشتی دوختیکاش چون طفل از حیل جاهل بدیتا چو طفلان چنگ در مادر زدی

نگهدارنده ای نیست، مگر آن که خدا بر او رحم آورد. اما هنوز سخن نوح به پایان نرسیده بود، که موج برخاست و سیل تند، میان آن دو؛ پدر و پسر، جدایی افکند. نوح از شدت تأثر و سوز اندوه درونی، که در دل داشت، دست تضرع و زاری، به درگاه پروردگار پناه مصیبت زدگان و فریادرس بیچارگان برداشت و گفت: پروردگارا، پسر من از خاندان من است و همانا وعده تو، راست است، که خاندانم را رهایی می بخشی و تو برترین داورانی. (۱) پس خدای گفت: ای نوح، او از خاندان تو - خاندان نبوت - نیست، او را کرداری ناشایسته است و خاندان نبوتش گم شده است؛ چرا که با قیچی کفر و عناد رشته ارتباط خود را، از تو بگسسته و از ایمان و تصدیق رسالت تو، روی گردانده است. پس چیزی را که بدان دانش نداری از من نخواه؛ من تو را پند می دهم که مبادا از نابخردان باشی.

او بناچار، جام مرگ را خواهد نوشید و در کام عذاب فرو خواهد رفت. بر حذر باش که در این گونه موارد، وارد نشوی و در آن چه حقیقتش بر تو نهان است، سخن نگویی.

نوح گفت: پروردگارا، من به تو، پناه می برم از این که چیزی را از تو بخواهم که مرا بدان دانشی نیست. و اگر مرا نیامرزی و بر من نبخشایی از زیانکاران خواهم بود؛ «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشِئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ». ۲

بنابراین، آن چه پیامبران از حقایق غیب برخوردارند از سوی خداوند است:

ص: ۱۶۲

۱- (۱). «و نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود، آیه ۴۵). مراد از وعده خداوند همان است که فرمود: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ»؛ گفتیم در آن (کشتی) از هر گونه ای، دو تا (نر و ماده)، بردار و [نیز] خانواده ات را - همسر و فرزند - جز آن کس که درباره وی، از پیش [بر هلاکت او] سخن رفته است - و [نیز] هر کس را که ایمان آورده است»، (همان، آیه ۴۰).

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» ۱.

او از هوای نفس سخن نمی گوید. نیست این (قرآن) مگر وحیی که به او فرستاده می شود. او را آن [فرشته] بس نیرومند - جبرئیل - آموخته است.

نگاهی به آیات غیب

آیات قرآن درباره علم غیب سه دسته اند:

یکم، آیاتی که علم غیب را ویژه ذات اقدس خداوند می دانند:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» ۲.

بگو: کسی در آسمان ها و زمین نهان - غیب - را نمی داند مگر خدا.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» ۳.

و کلیدهای غیب نزد اوست، جز او کسی آن ها را نمی داند.

دوم، آیاتی که علم غیب را از پیامبران نفی می کنند:

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ» ۴.

و به شما نمی گویم که گنج های خدا نزد من است؛ و من غیب نمی دانم؛ و نمی گویم که من فرشته ام.

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى» ۱.

بگو: من شما را نمی گویم که گنجینه های خدا نزد من است؛ و نه علم غیب می دانم و شما را نمی گویم که من فرشته ام؛ من پیروی نمی کنم مگر آن چه را که به من وحی می شود.

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» ۲.

بگو: من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم - من برای خود جلب سود و دفع زیان نتوانم - مگر آن چه خدای خواهد، و اگر غیب می دانستم هر آینه نیکی و خواسته بسیار گرد می آوردم (دارایی بسیار می یافتم)، و هیچ بدی و گزندى به من نمی رسید. من جز بیم دهنده و نوید رسانی برای مردمی که ایمان بیاورند، نیستم.

سوّم، آیاتی که گواهی می دهند، که هر چند علم غیب ویژه پروردگار متعال است، و امّا او برخی بندگانش را از آن برخوردار می سازد:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» ۳. دانای نهران و ناپیداست، پس کسی را بر غیب خود آگاه

نسازد، مگر آن را که به پیامبری پسندد و برگزیند؛ زیرا که از پیش روی و از پشت سرش نگهبانانی گسیل می دارد، تا معلوم کند که پیام های پروردگارش را رسانده اند، و [خدای] آن چه را در نزد ایشان (پیامبران) است [به دانش] فرا گرفته و عدد همه چیز را شمار کرده است.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ». ۱.

و خداوند بر آن نیست که شما را بر نهان و ناپیدا - غیب - آگاه سازد و لیکن خدا از فرستادگان خود هر که را خواهد برمی گزیند.

نتیجه این سه دسته از آیات، که مربوط به علم غیب، آن است که علم غیب به سان هر کمالی - بالأصله - از آن خداوند است و تنها اوست که کلیدهای غیب را در دست دارد و همه نهانی ها برای او آشکار است. و - بِالتَّبَعِ وَ بِالْعَرَضِ وَ بِهِ اِفَاضَةٌ رُبُوبِي - در اختیار پیامبران الهی است و از طریق آنان در اختیار اوصیای ایشان است.

بر این اساس، پیامبران از آن حیث که پیامبرند، دانای به غیب نیستند و این خدای دانای به غیب است، که آن ها را از این موهبت الهی برخوردار می سازد. و در حقیقت هر کمالی که پیامبران دارند، از جمله علم غیب، از سوی خداوند به آنان افاضه شده است.

و از آنجا که پیامبران، به لحاظ مرتبه وجودی با یکدیگر متفاوتند، در دریافت کمالات وجودی، و از جمله دانش غیب نیز، متفاوت خواهند بود:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» ۱.

آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم؛ از ایشان کس بود که خدا با وی سخن گفت، و برخی شان را پایه ها بالا برد؛ و عیسی پسر مریم را حجت ها و نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس - جبرئیل - نیرومند گردانیدیم.

علم امام علیه السلام

آگاهی امامان معصوم و جانشینان پیامبر، از غیب، اگرچه بی واسطه و از طریق وحی نیست، اما بر اساس آن چه در منابع روایی ما آمده است، آن ها به هدایت پیامبر و در پرتو تعالیم او، به قلمرو غیب راه می یابند. و از آنجا که امامت در راستای اهداف رسالت، و امام بر اساس نصب الهی، مسئولیت تبیین و تشریح آموزه های وحی و حفظ و نگهداری آن ها را بر عهده دارد از برخوردار چینی موهبتی ناگزیر است، تا بتواند حقایق وحی را درست تبیین کند و به گونه ای صحیح هدف های رسالت را جامعه عمل پوشد. به تعبیر دیگر، مناصبی که امام علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دارد، لازمه اش دانش فراوان و آگاهی از غیب است.

تبیین و تفسیر وحی، که حقایق تو در تویی آن، فراتر از دانش و خرد بشری است و همین طور، دخالت در سرنوشت انسان ها و هدایت آنان به راهی که نهایت آن قرب پروردگار است، جز با دانش فرابشری و آگاهی از غیب، امکان پذیر نیست.

ما بر این ادعا نیستیم که صراحت آیات مربوط به دانش غیب، حاکی از آن است که امام مانند پیامبر، تنها از طریق وحی و بی هیچ واسطه، از علم غیب برخوردار است؛ بلکه، با استناد به دو مقدمه ذیل، که در بررسی های پیشین از مضامین آیات برآمده است، پی می بریم که امام علیه السلام، اگرچه به طور مستقیم و از راه وحی از دانش غیب برخوردار نشده است، و اما در پرتو آموزه های نورانی نبوت و در روشنائی تعلیم و تربیت و هدایت پیامبر، به این موهبت الهی و فیض ربّانی دست یافته است. و آن دو مقدمه عبارتند از:

یک، به استناد مفاد صریح آیات مربوط به رهبری امت اسلامی، پس از رسول خدا، و با تأکید و تنصیح روایات رسیده از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و ابلاغ عملی آن حضرت در مواضع مختلف، که به برخی از آن ها در پیش اشاره شد، امام علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر امامان شیعه علیهم السلام - یکی پس از دیگری، تا امام مهدی علیه السلام - همگی با گزینش خداوند و ابلاغ پیامبر صلی الله علیه و آله همه منصب های نبوت و رسالت را؛ از قبیل تبیین معارف و تشریح احکام عملی اسلام و مبانی اخلاق دینی و تربیت مسلمانان و تأسیس حکومت و اجرای منویات وحی و اداره همه نهادهای جامعه دینی - جز دریافت وحی - بر عهده دارند.

دو، تبیین معارف و همه آن چه در مقدمه یکم یاد شد، جز در پرتو دانش غیب و آگاهی از حقایق پوشیده و نهان و فراتر از دانش های بشری، امکان پذیر نیست.

از این رو، امام علیه السلام، اگرچه با واسطه پیامبر و تعالیم نبوت، مانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله، از دانش غیب آگاه است. و این آگاهی از غیب، حقیقت انکارناپذیری است، که هم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، و هم در روایات معصومین علیهم السلام به تأکید، بدان پرداخته شده است. (۱)

ص: ۱۶۷

۱- (۱). از جمع میان دسته های مختلف آیات مربوط به غیب، روشن شد که هرچند دانش غیب ذاتی و ویژه

پیامبران الهی - افزون بر معارف دینی که از طریق وحی دریافت می کردند - در بسیاری از موضوعات؛ در قلمرو امور شخصی یا اجتماعی، از دانش غیب برخوردار بوده اند، که در این جا به پاره ای از آن ها اشاره می شود:

۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» ۱.

همانا [این] کتاب - قرآن - را به راستی و درستی سوی تو فرو فرستادیم تا میان مردمان بدان چه خدا تو را بنمود حکم کنی، و مدافع - طرفگیر - خیانتکاران مباش.

بنا بر نقل شیخ طوسی، گروهی از انصار، از قبیله بنی ابیترق، که سه برادر بودند به نام های «بشر» که با کنیه «اباطعمه» شهره بود و «بشیر» و «مبشره» که از منافقان بودند. این سه برادر دیوار خانه عموی «قتاده بن نعمان» را، سوراخ کرده و وارد خانه او شدند و مقداری غذا، که برای زن و فرزند خود فراهم آورده بود، همراه با شمشیر و یک زره را، با خود بردند. عموی قتاده ماجرای خانه اش را برای قتاده نقل کرد، تا چاره بیندیشد. قتاده که از رزمندگان جنگ «بدر» بود،

شکوای عمو را نزد رسول خدا برد و عرض کرد: ای فرستاده خدا، گروهی دیوار خانه عمویم را سوراخ کرده و مقداری غذا را، که برای زن و فرزندانش فراهم آورده بود، با یک شمشیر و یک زره به سرقت با خود برده اند. و از سوی در میان قبیله بنی ابیترق، مردی شجاع و مؤمن، اما فقیر به نام «لئید بن سهل» با آن ها زندگی می کرد. بنی ابیترق، که مردمانی شرور بودند، در پاسخ قتاده که از نزد رسول خدا بازگشته بود، گفتند: این سرقت، کار لئید است. لئید، با شنیدن این خبر دست به شمشیر برده، به سوی آنان شتافت و گفت: ای بنی ابیترق، آیا مرا به دزدی متهم می کنید؟ با این که شما خود، به آن سزاوارترید؟ و با این که منافق هستید و بارها شنیده ام، که رسول خدا را در اشعارتان هجو می کردید و آن را به قریش نسبت می دادید؟! اکنون یا باید حقیقت آشکار شود و دزد شناخته شود، یا این که شمشیر خود را، از خون تان سیراب خواهم کرد؟!!

بنی ابیترق چون چنین دیدند، از در مدارا و نرمی درآمده، به او گفتند: خدای تو را رحمت کند، تو بازگرد که از این گناه بیگانه ای. آن گاه بنی ابیترق، نزد مردی از قبیله خود به نام «أسید بن عروه» که مردی زبان آور و سخن پرداز بود، رفته و ماجرا را با او در میان نهادند، و او را همراه با گروهی به دفاع از خویش نزد رسول خدا فرستادند. اسید به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! قتاده بن نعمان، جمعی از خاندان ما را، که مردمانی اصیل و شریف اند، به دزدی متهم کرده است؛ با این که آن ها این کاره نیستند. پیامبر از شنیدن این سخن، سخت اندوهگین شد. از این رو، وقتی قتاده نزد آن حضرت آمد به او فرمود: آیا به سوی خاندان شریفی می روی و آن ها را به دزدی متهم می کنی؟ قتاده از این گونه برخورد رسول خدا سخت دل تنگ شده، نزد عمویش بازگشت و به او گفت: ای کاش مرده بودم و با رسول خدا در این باره سخن نمی گفتم و این چنین، مورد سرزنش آن حضرت قرار نمی گرفتم!! عمویش گفت: «اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. تنها خداوند

است که باید از او یاری خواست» (۱).

مفاد این آیه و مناسبت نزول آن، حاکی از آن است که رسول خدا با قطع نظر از «وحی» حقاً در پاره ای موضوعات و امور جزئی، متکی به غیب است. با اعتماد به غیب است که حقایق پوشیده بر او آشکار می گردد؛ خائن از امین جدا می شود. و به مضمون «ما اراک الله»، خداوند، حقاً در مقام داوری، دست او را می گیرد. و با یک نگاه وسیع و «الغاء خصوصیت» از مورد آیه، روشن می شود که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله؛ بلکه همه آن هایی که با گزینش خداوند و با ابلاغ پیامبر، رهبری امت و اداره شئون زندگی آنان را بر عهده دارند جز با اعتماد به غیب نمی توانند، آن چنان که باید، امور دنیایی و آخرتی مسلمانان را، بسامان کنند. (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۱). تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۱۷؛ مجمع البیان، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۵۰-۱۵۱.
۲- (۲). پیامبران و امامان علیهم السلام، منزلت اجتماعی متضاد دارند؛ یعنی در جایگاهی قرار گرفته اند که لازمه آن ایفای نقشی دوگانه است؛ نقشی که حتا تصور آن، برای اوهام ضعیف دشوار است. به سخن دیگر، پیامبران و امامان علیهم السلام از سِرِّ «فَدْر» آگاهند، و از دانشی موهوبی برخوردارند. باطن جهان و آدمیان و عاقبت امور را می دانند. در جهانی بسی فراخ تر از این جهان زندگی می کنند؛ جهانی که لایه ها و بطون بسیار دارد. با این حال چنان زندگی می کنند که گویی بی خبراند که در این جهان تنگ به سر می برند. با این که مسیر و عاقبت کاروان حیات را می بینند، و اما هم چون بی خبران با کاروانیان همراهند. علی علیه السلام درباره آنان فرمود: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَاشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛ دوستان خداوند آنانند که به درون دنیا نگرستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند آن گاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند، (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲). در جای دیگر فرمود: «صَحَبُوا الدُّنْيَا بِإِدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى؛ [اولیای خداوند] هم نشین دنیایند با بدن هاشان، و جان هاشان به جایگاه برتری (ملاء اعلی) وابسته است»، (همان، حکمت ۱۴۷). آن ها که محرم اسرار غیب اند، جز در مواضع ضروری، لب از گفتن می بندند و جز به فرمان حق لب نمی گشایند: گفتمش: این علم نه در خورد تستدفع پندارید گفتم را و سست

۱- (۲). تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ، التَّأْوِيلُ مِنَ الْأَوَّلِ، ای: الرجوع إلى الاصل، وَمِنْهُ الْمَوْثَلُ لِلْمَوْضِعِ الَّذِي يُرْجَعُ إِلَيْهِ، وَذَلِكَ هُوَ رُدُّ الشَّيْءِ إِلَى الْغَايَةِ الْمُرَادَةِ مِنْهُ، عِلْمًا كَانَ أَوْ فِعْلًا؛ تَأْوِيلٌ، از ریشه «أَوَّلٌ» به معنای بازگشت به اصل است. و از همین ریشه است «مَوْئِلٌ»: جایی که بدان بازگشت شود. و اگر به باب تفعیل برود (تأویل) به معنای برگرداندن است: مانند برگرداندن متشابه به یک مرجع و مأخذ (محکم). و تأویل قرآن، به معنای مأخذی است که معارف قرآن از آنجا مایه می گیرد. به معنای: عاقبت، نتیجه، پایان، انجام نیز، آمده است. احادیث جمع حَدِيثٍ است، که گاهی بر «رؤیا» هم گفته می شود؛ چرا که رویا، در حقیقت، «حدیث نفس» است. در عالم خواب اموری به صورت هایی در برابر نفس آدمی تجسم پیدا می کند. همان طور که، در بیداری، گوینده مطالب خود را برای شنونده مجسم می کند. از این رو، رؤیا هم مانند بیداری، حدیث است. نکته این که تأویل، از مفاهیمی که معنا و مفهوم لفظی دارند، نیست؛ بلکه اموری خارجی و عینی است. در آغاز داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده است، که به پدرش گفت: «ای پدر! من [در خواب] یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، که به من سجده می کردند» (یوسف، آیه ۴). و در پایان داستان آمده است، که: «پدر و مادر خود را بر اورنگ خویش فرا بُرد و همه بدو سجده بردند و گفت: پدر جان، این تأویل خواب پیشین من است که خداوند آن را درست گردانید؛ یعنی آن چه در خواب دیده بودم، از یازده ستاره و خورشید و ماه، امروز تحقق یافت» (همان، آیه ۱۰۰). در تأویل احادیث: «تأویل» در پدیده هایی به کار رفته است، که خواب بدان منتهی شده است، و آن چه یوسف در خواب دید صورت و مثالی از آن رخدادها بود. رابطه میان آن رخدادها و خواب، همان رابطه صورت و معناست. و به تعبیر دیگر، رابطه حقیقت تجسم یافته (سجده پدر و مادر و برادران) با مثال آن حقیقت (خورشید و ماه و ستارگان) است. برای توضیح بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۳، ذیل آیه ۷ رجوع شود.

۳- «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» ۱.

و داوود، جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت داد و از آن چه می خواست او را بیاموخت.

۳- «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» ۲.

و ایشان (ابراهیم و اسحق و یعقوب) را پیشوایانی کردیم که به فرمان ما راه نمایند، و به آن ها، انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و ما را پرستندگان بودند.

نتیجه این که، برگزیدگان خداوند؛ پیامبران و اولیای بزرگ خداوند مانند یوسف و طالوت و ابراهیم و اسحق و یعقوب و... همه و همه، در اداره شئون جامعه و سامان دهی امور مادی و معنوی انسان ها، که مستلزم دانایی وسیع است، از دانش غیب و مددها و راهنمایی های خداوند برخوردارند و این خداوند است که آن ها را، در مواضع سرنوشت ساز، رهنمون است، و آن ها را از پدیده هایی که در آینده روی می دهد، آگاه می کند و آن چه را که اقتضای زمامداری و تدبیر امور انسان ها است و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت آنان است، می آموزد؛ یوسف را «تأویل احادیث» و داود را حکمت و مُلک داری می آموزد و پیامبرانی را که به پایگاه امامت راه یافته اند تا رهبری معنوی و باطنی را نیز، بر عهده گیرند، به انجام کارهای نیکو و می دارد.

ص: ۱۷۳

در باورِ ما شیعیان، تنها پیامبران الهی نیستند که از علوم غیبی برخوردارند؛ بلکه «اهل بیت» پیامبر صلی الله علیه و آله، در گستره بسیار وسیعی، از این دانش های الهی برخوردارند. علی علیه السلام فرمود:

فَسَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَتُضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا، وَمَنَاخِ رِكَابِهَا، وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا، وَيَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا. (۱)

از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید. سوگند بدان کس که جانم به دست اوست، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است، و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می خواند و صد تن را موجب ضلالت است، جز آن که شما را از آن آگاه می کنم: از آن که مردم را بدان می خواند، و آن که رهبری شان می کند، و آن که آنان را می راند؛ و آنجا که فرود آیند، و آنجا که بار گشایند؛ و آن که از آنان کشته شود، و آن که از ایشان بمیرد.

ابن ابی الحدید گوید: ابو عمر، محمد بن عبد البر، نویسنده کتاب «الاستیعاب» آورده است که گروهی از راویان و محدثان گفته اند: «سِئَلُونِي» را، جز علی بن ابی طالب علیه السلام هیچ یک از صحابه (رض) نگفته است. و شیخ ما ابو جعفر اسکافی در کتاب «نَقْضُ الْعَثْمَانِيَةِ» از علی بن جعفر و او از ابن شُبْرَمَه، آورده است که گفت: جز علی بن ابی طالب علیه السلام، کس را نسزد که بر «منبر» بنشیند و

ص: ۱۷۴

«سَيَلُونِي» را بر زبان آورَد. ابن ابی الحدید در ذیل این خطبه، فصلی را دربارهٔ پاره ای از امور غیبی که امام علیه السلام خبر داده و محقق شده، گشوده است. او می گوید:

بدان که علی علیه السلام در این فصل به خداوندی که جانش در دست اوست، سوگند خورده است، که آن ها از او چیزی از اموری را، که تا روز قیامت میان آنان واقع خواهد شد، نخواهند پرسید، مگر آن که از آن به ایشان خبر خواهد داد. همچنین از هر گروه صد نفری که به هدایت یا ضلالت باشند نمی پرسند، مگر این که به همه موارد آنان که چه کسی رهبر آنان و گردانندهٔ ایشان است و کجا فرود می آیند و چه کسی از ایشان کشته می شود و چه کسی به مرگ طبیعی می میرد، خبر خواهد داد. این ادعا که علی علیه السلام کرده است نه ادعای ربوبیت است و نه ادعای پیامبری؛ بلکه می گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله او را به این امور آگاه کرده است. (۱) ما اخباری را که علی علیه السلام داده است، آزموده و آن را مطابق با حقیقت یافته ایم. به همین سبب استدلال می کنیم، که ادعای علی علیه السلام راست و صدق است.

همچون خبری که در مورد خود، داده و گفته است: ضربتی بر سرش زده خواهد شد که ریش او از آن خضاب می شود. و
خبر

ص: ۱۷۵

۱- (۱). علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَّمَنِي الْفَ بَابِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مِمَّا كَانَ وَمِمَّا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يُفْتَحُ الْفَ بَابٍ، فَذَلِكَ الْفَ الْفَ حَتَّى عَلَّمْتُ عِلْمَ الْمَنَائِمِ وَالْبَلَايَا وَفَضَلَ الْخِطَابِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار درِ دانش، از حلال و حرام، از آن چه بود و از آن چه تا روزِ رستخیز خواهد شد (رخدادهای آینده) به من آموخت، که هر دری، خود هزار در می گشاید. پس هزار هزار (یک میلیون) در [به رویم گشود] به گونه ای که اکنون از زمان فرارسیدن مرگ و پیش آمدهای ناگوار آگاهم و با گفتارِ روشن و پاکیزه - که میان حق و باطل را، جدا کند - به داوری می پردازم» (الاختصاص، ص ۲۸۳). و این همه دانش، در یک نجوا بوده است، و اما نجوهای بسیار دیگر...!!

۱- (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸. ابن ابی الحدید، دربارهٔ امور غیبی، که امام علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داده و تحقق یافته است، موارد دیگری را یاد کرده است. مانند: خبر دادن آن حضرت به این که معاویه پس از او پادشاهی خواهد کرد. و مسائل حجاج، و یوسف بن عمر، و آن چه از اخبار خوارج در نهروان گفته بود و خبر دادن آن حضرت به یارانش که کدام یک از ایشان کشته و کدام بر دار کشیده خواهند شد، و خبر دادن از جنگ های جمل و صفین و نهروان و خبر دادن از شمار سپاهیان که به هنگام حرکت او به بصره از کوفه به یاری او خواهند آمد و پیش گویی حضرت در مورد عبدالله بن زبیر که فرمود: حيله گری کینه توز است. آهنگ کاری دارد که به آن دست نمی یابد. دام دین برای شکار دنیا می گستراند و سپس بر دار کشیده قریش خواهد بود: «حَبُّ ضَبِّ، يَرُومُ امْرَأً وَلَا يُدْرِكُهَا، يَنْصَبُ حُبَالَةَ الدِّينِ لِاصْطِيَادِ الدُّنْيَا، وَهُوَ بَعْدُ مَصْلُوبٌ قُرَيْشٍ». و همین طور، خبر دادن علی علیه السلام از نابودی بصره با طغیان آب، هلاک شدن مردم آن، بار دیگر به دست «زنج»؛ که قومی، در این کلمه تصحیف کرده و آن را، به غلط، «ریح» [باد و طوفان] خوانده اند. و خبر دادن ظهور پرچم های سیاه از ناحیه خراسان و نام بردن آن حضرت از گروهی از خراسانیان که به بنی رزق - با تقدیم رای بدون نقطه بر زای نقطه دار - معروف اند و اسحاق بن ابراهیم که اینان و افراد پیش از ایشان همگی از داعیان حکومت بنی عباس بوده اند. و خبر دادن علی علیه السلام از این که گروهی از فرزندان زادگان او در طبرستان ظاهر می شوند و به حکومت می رسند؛ هم چون ناصر و داعی و دیگران، که در این باره چنین فرموده است: همانا برای آل محمد در طالقان گنجینه یی است که هر گاه خداوند بخواهد آن را آشکار می فرماید تا به فرمان خدا قیام کند و مردم را به دین خدا فرا خواند (همان) و همو گوید: در بحث های گذشته برخی از اخبار علی علیه السلام به امور غیبی را بیان کردیم. از جمله شگفت ترین آنها موضوعی است که آن را ضمن خطبه ای، که در آن از خونریزی های آینده سخن می گوید و اشاره به قرمطیان است، بیان کرده است. آن حضرت چنین فرموده است: مدعی عشق و محبت نسبت به ما هستند و حال آنکه بغض و کینه ما را در دل نماند و نشانه این موضوع آن است که ایشان وارثان ما را می کشند و از کارهای ما روی گردانند. جوانان ما را از خود طرد می کنند. و آن چه از آن خبر داده بود همان گونه بوده است؛ چرا که قرمطیان گروهی بسیار از آل ابوطالب علیه السلام را کشتند و نام های آن ها در کتاب مقاتل الطالبین ابو الفرج اصفهانی آمده است. به صص ۴۴۶-۴۵۰ مراجعه شود. علی علیه السلام ضمن همین خطبه در حالی که به ستونی در مسجد کوفه، که به آن تکیه می داد، اشاره می کرد، چنین فرموده است: گویی می بینم «حجرالاسود» نصب شده است. ای وای بر ایشان! فضیلت حجرالاسود، در خودش

تاریخ زندگی نورانی امیرمؤمنان علی علیه السلام و همین طور دیگر امامان علیهم السلام، سرشار از این گونه خبرهای غیبی است، که اهالی انصاف و مردمان آزاداندیش را، که پوسته های تعصب دریده اند، به شگفتی وامی دارد.

بررسی پاره ای از روایات

۱- زراره گوید از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام، از سخن خدای عزیز و جلیل پرسیدم: «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»؛ (۱) [اسماعیل] فرستاده پیامبر بود، رسول کیست و پیامبر کدام است؟ فرمود:

النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَالرَّسُولُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ، قُلْتُ: الْإِمَامُ مَا مَنَزَلَتْهُ؟ قَالَ: يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ. (۲) ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» ۳ پیامبر کسی است که در خواب ببیند، و صدا را شنود، اما فرشته را دیدار نکند. و

ص: ۱۷۷

۱- (۱). مریم، آیه ۵۴.

۲- (۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

رسول کسی است که صدا را شنود و در خواب ببیند و فرشته را دیدار کند. گفتم: امام چه مکانتی دارد؟ فرمود: صدا را شنود، اما خواب نبیند و فرشته را دیدار نکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری نفرستادیم مگر آن که چون...»

۲ - احوال گوید: از امام باقر علیه السلام درباره «رسول، و پیامبر و مُحَدَّث» پرسیدم، فرمود:

الرَّسُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ جِبْرِيْلُ قُبْلًا فَيَرَاهُ وَيُكَلِّمُهُ فَهَذَا الرَّسُولُ. وَأَمَّا النَّبِيُّ، فَهُوَ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْوَ مَا كَانَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَسْيَابِ النَّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتَّى آتَاهُ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالرَّسَالَةِ، وَكَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ جُمِعَ لَهُ النَّبُوَّةُ وَحِجَاءَ تَهِ الرِّسَالَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَجِيئُهُ بِهَا جِبْرِيْلُ وَيُكَلِّمُهُ بِهَا قُبْلًا، وَمِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النَّبُوَّةُ وَيَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَأْتِيهِ الرُّوحُ وَيُكَلِّمُهُ وَيَحْدِثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرَى فِي الْيَقْظَةِ. وَأَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِي يُحَدِّثُ فَيَسْمَعُ وَلَا يَعَايِنُ وَلَا يَرَى فِي مَنَامِهِ. (۱)

رسول کسی است که جبرئیل با او، رو در رو شود و او را ببیند و با او سخن گوید، و این رسول است. و اما نبی (پیامبر)، کسی است که در خواب ببیند مانند خواب ابراهیم و چون خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیش از دریافت وحی درباره اسباب پیامبری دید، تا این که جبرئیل از نزد خداوند رسالت را آورد. و چون اسباب پیامبری برای محمد صلی الله علیه و آله فراهم شد و رسالت را از جانب

ص: ۱۷۸

خداوند دریافت کرد، جبرئیل به سویش می آمد و با او، رو در رو، سخن می گفت. برخی از پیامبران کسی است که پیامبری برایش فراهم می شد، آن گاه در خواب می دید و روح نزد او می آمد و با او سخن می گفت و [حقایق را] برایش بازگو می کرد، بی آن که در بیداری فرشته را ببیند. و اَمَّا «مُحَدَّثٌ» کسی است که [فرشته] با او حدیث کند و او شنود، نه فرشته را دیدار کند و نه در خواب ببیند.

۳- امام رضا علیه السلام در پاسخ حسن بن عباس معروفی نوشت:

الإمامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ. (۱)

امام کسی که سخن فرشته را می شنود اما او را نمی بیند.

ماخِصَلِ این روایات، این است که امام علیه السلام اگرچه فرشته را دیدار نمی کند، اما سخن او را می شنود و حقایق غیبی در شکل تجلّی علمی، بر او آشکار می شود. از این رو، دانش او تنها از راه ظاهر قرآن و تعلیم رسول خدا نیست. علاوه، خداوند در قرآن کریم همراه رسول خدا، امامان علیهم السلام را نیز، گواه اعمال بندگانش می داند و تأیید و تکذیب آن ها را معیار درستی و نادرستی اعمال شان. و این گواهی و شهادت حاکی از آگاهی بر اعمال بندگان است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.» ۲

و این چنین شما را امتی میانه ساختم تا بر مردمان گواه باشید و

ص: ۱۷۹

امام صادق علیه السلام پس از تلاوت این آیه فرمود:

فَرَسَوُلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْنَا، وَمَنْ كَذَبَ كَذَّبْنَا. (۲)

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان چه به ما ابلاغ کرده است، گواه بر ماست. و ما گواه بر مردمان هستیم. پس آن کس که ما را تصدیق کند او را در روز رستاخیز تصدیق خواهیم کرد و آن کس که تکذیب کند او را تکذیب خواهیم کرد.

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

ص: ۱۸۰

۱- (۱). مراد از شهادت در این جا، شهادت بر اعمال آدمیان است. شاهدانِ عمل در دنیا، که ظرف تحمل شهادت است، از اعمالِ آدمیان آگاه می شوند و در روز رستاخیز، که ظرف ادای شهادت است، بر وفق آن چه دیده اند بازگو می کنند. در این گونه شهادت، گواهان عمل با بینش درونی از آن چه در باطن آدمیان می گذرد می بینند و در روز رستاخیز بدان گواهی می دهند. در روز رستاخیز آدمیان، به آن چه در دل هاشان می گذرد، بازخواست می شوند: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ خداوند شما را در سوگندهای بیهوده بازخواست نمی کند، اما از آن چه با دل آگاهی است - یعنی آگاهانه سوگند خورده اید - بازخواست می کند» (بقره، آیه ۲۲۵). از این رو، روز رستاخیز را، روز حضور گواهانِ عمل نیز، گویند: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما پیامبران خویش و مؤمنان را در زندگی این جهان و در روزی که گواهان [به گواهی] برخیزند یاری می کنیم» (غافر، آیه ۵۱). و روشن است که این منزلت کریمانه، برای همه امت نیست؛ بلکه ویژه کسانی است، که در دنیا با شهودِ ملکوتی خود، از باطن اعمال و باورهای آدمیان آگاهی یافته اند.

۲- (۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۴۳.

وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. ۱.

در راه خدا جهاد کنید چنان که سزاوار جهاد است، او شما را [بر همه ملت ها] برگزیده است، و بر شما در کار دین هیچ تنگی و دشواری ننهاده است؛ این همان آیین پدرتان ابراهیم است - یا آیین پدرتان ابراهیم را پیروی کنید - او (خدای) پیش از این - در کتاب های پیشین - و در این [قرآن] شما را مسلمان نامید، تا این که پیامبر - محمد صلی الله علیه و آله - بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. (۱)

تعبیرهای «هُوَ اجْتَبَاكُمْ»، «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»، «هُوَ سَيِّمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» در این آیه و «مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ» در آیه ۱۲۸ سوره بقره، حاکی از آن است که مخاطب در «تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» امامان معصوم اند. افزون بر همه این ها، تحقیقاً «شاهد» و گواه غیر از «مدعی» یا «منکر» است. و «الناس» نیز، همه مردم اند؛ یعنی امامان علیهم السلام گواه همه مردمان اند و اندیشه ها و رفتارهای هیچ یک از مردم جهان، از آن ها پوشیده نیست. در این جهان از اندیشه و رفتارهای آگاهان و در رستخیز در حضور پروردگار گواهی می دهند. شهادت و گواهی بر اندیشه ها و رفتارهای آدمیان، گستره دانشی است که فراتر از دانش ظاهر قرآن و آموخته ها از پیامبر گرامی است. امام باقر علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ أَنَا لَخَزَانُ اللَّهِ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ، لَا عَلَى ذَهَبٍ وَلَا عَلَى فِضَّةٍ

ص: ۱۸۱

۱- (۲). مضمون این آیه، اشاره به آیه ۱۲۸، سوره بقره است: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ». و این ابراهیم علیه السلام بود که پیش از نزول قرآن، از خداوند طلب کرد، تا از نسل او «امتی مسلمان» برآورد، و او بود که آنان را «مسلمان» نامید، تا گواه بر اعمال و اخلاق و باورهای آدمیان باشند و پیامبر صلی الله علیه و آله گواه بر آنان.

به خدا سوگند، ما گنجورانِ خداییم، در آسمان و زمین او، نه بر اندوخته های طلا و نقره؛ مگر بر علم او (تنها گنجور علم خداییم).

ابو خالد کابلی گوید: از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام درباره سخن خدای عزیز و جلیل: «فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲) به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده ایم، ایمان بیاورید» پرسیدم، فرمود:

يا أبا خالدٍ النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ. وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ، وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَلَا يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلْمًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَأَمَّنَهُ مِنْ فِرْعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ. (۳)

ای ابا خالد! نور [در این آیه] به خدا امامان از آل محمداند، تا روز رستاخیز. و ایشان به خدا سوگند، همان نوراند که خدا فرو فرستاده است. و هم ایشان، به خدا سوگند، نور خدایند در آسمان ها و در زمین. ای اباخالد! به خدا سوگند، نور امام در دل های مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشن تر است و هم ایشان اند، به

ص: ۱۸۲

۱- (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- (۲). تغابن، آیه ۸.

۳- (۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

خدا سوگند که دل های مؤمنان را روشن می کنند. و خدای عزیز و جلیل نور ایشان را از هر کس که بخواهد می پوشاند تا دل شان تاریک شود. به خدا سوگند، ای اباخالد، بنده ای ما را، دوست نمی دارد و ولایت ما را نمی پذیرد، مگر این که خداوند دلش را پاک می گرداند و خداوند دل بنده ای را پاک نمی گرداند، تا این که تسلیم ما شود و با ما از در سازش و صلح و صفا درآید. و چون با ما در صلح و صفا باشد، خداوند او را از سختی عذاب ایمن گرداند و از هراس روز بزرگ رستاخیز، در امان خدا باشد.

چرا باید در شگفت بود؟

این جهان پهناور سرشار از شگفتی هاست. و ما با بسیاری از آن ها، روبرو می شویم اما بی تفاوت از کنارشان می گذریم. مرتاضانی را می بینیم که در اثر ریاضت ها - اگرچه ریاضت های باطل - به حقایقی که از ما پوشیده است، پی برده اند، یا مردمان پاک نهاد و سالکان نیکو رفتاری را می بینیم، که در سایه سار گذشت از خواهانی های نفس و در پرتو سلوک شرعی شان، به مراتب بالایی از معرفت دست یافته اند، و دریچه هایی از غیب، به روی شان گشوده شده است. و به حقایقی، که از نگاه ما آدمیان پنهان است پی برده اند. از نهانی ها خبر می دهند و از رازهای درونی آدمیان پرده برمی دارند. و حتی زمان مرگ خود و دیگران را می دانند. این همه را می بینیم، اما در شگفت نمی مانیم! و چون به امامان پاک و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیم، و این آگاهی ها را، درباره آن ها، می شنویم، در شگفت می مانیم! و گاهی راه انکار را پیش می گیریم؛ چرا؟ در حالی که این بزرگواران در مهبط فرشتگان به دنیا آمده اند و در خانه نبوت و رسالت

بالیده اند. و به تصریح قرآن و به تأیید روایات، اجابت دعای ابراهیم شیخ الانبیاء هستند. آری، جای هیچ گونه شگفتی نیست و نباید باشد. خدای «وَاهِبِ الْعِلْمَ وَالْعَقْلَ» در سایه سار پاکی و ورع و تسلیم و رضا و جهاد در راه حق و بندگی خالص و ناب آن اولیای الهی، پهنای جان شان را لبریز از علوم ربّانی، کرده است.

به یقین خاستگاه این شگفتی جهل و نادانی ما خاک نشینان، از منزلتِ والای آنان است. (۱) عبدالله بن ابان زیّات (روغن فروش)، که در نزد حضرت رضا علیه السلام از

ص: ۱۸۴

۱- (۱). برخی از ساده لوحانِ ساده اندیش، کم سواد و «قَلِيلُ الْفَهْمِ» که گاهی شور هدایت را نیز در سر دارند، می پندارند؛ این ما هستیم که علی و اولادِ علی (اهل بیت پیامبر علیهم السلام) را بالا می بریم. برای همین می گویند: این بزرگان را آن اندازه بالا نبرید، که از دستِ رسِ ما دور باشند و دور مانند. به آن ها ویژگی های فرابشری ندهید، که از الگو بودن بیفتند! ما بالا- نمی بریم، اساساً ما کی هستیم؟! آن ها، خود بالاینند. امام رضا علیه السلام فرمود: «بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَوِّلِينَ، وَ وَصْفِ الْوَاصَةِ فَيَنْ؟» به منزله اختری (ستاره زهره) از دستِ رسِ دست یازان و توصیف واصفان بدور است»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸). این خداوند است، که آن ها را بالا برده است: «أَمْ يَحْسَبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ آیا برای آن چه خداوند به آنان از بخشش خود داده است، رشک می برند؟ بی گمان ما به خاندان ابراهیم کتاب [آسمانی] و فرزاندگی دادیم و به آنان فرمانروایی سترگی بخشیدیم» (نساء، آیه ۵۴). و اما الگو بودنِ شان با داشتن ویژگی های فرابشری، به هیچ وجه در تعارض نیست؛ چرا که پیامبران، به ویژه ابراهیم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به تصریح قرآن کریم، با این که بشرند، و اما ویژگی های فرابشری دارند، بهترین و نیکوترین الگو برای ما آدمیان اند: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ بی گمان برای شما در ابراهیم و همراهان وی سرمشقی نیکوست» (ممتحنه، آیه ۴). «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ بی گمان برای شما در فرستاده خداوند سرمشقی نیکوست، برای آن کس که به خداوند و به روز بازپسین، امید دارد و خداوند را بسیار یاد می کند» (احزاب، آیه ۲۱). افزون بر این، الگو بودن بدین معنا نیست که پیروان پیامبر، یا امام، در روشنای اقتدای به آنان، هم سطح و هم سنگ و طرازِ آنان شوند؛ که این ناممکن و آرزویی دست نیافتنی است و مدعی چنین منزلتی، به طور قطع، دروغگوییِ دروغ پرداز، و در حوزه معرفت از ضعیفان و درماندگان است. و اساساً، چه نسبت خاک

مکانتی برخوردار بود، گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم برای من و خاندانم در پیشگاه خداوند دعا کنید، فرمود:

أَوْ لَسْتُ أَفْعَلُ؟ وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ. (۱) آیا [می پنداری] دعا نمی کنم، به خدا سوگند، کردار شما، هر روز و شب، به من عرضه می شود.

عبدالله بن زیات گوید: من این سخن امام علیه السلام را بسیار بزرگ شمردم، فرمود:

أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؟ ۲ قَالَ هُوَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۲) آیا کتاب خدای عزیز و جلیل را نمی خوانی؟: «و بگو: کار کنید، که خدا و پیامبر او و مؤمنان - گواهان اعمال - کردار شما را خواهند دید» فرمود: به خدا سوگند، آن مؤمن علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۳)

ص: ۱۸۵

۱- (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- (۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳- (۴). مرآة از «مؤمنون» در آیه، انسان های ویژه ای هستند که پیش از رسیدن رستاخیز از نهان اعمال آدمیان - چه مؤمن، چه کافر، چه منافق - آگاهند. آن هایی هستند که فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا

امیر مؤمنان علی علیه السلام و زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند:

أَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَمَوْضِعُ الرَّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ. (۱)

بی گمان، ما - اهل بیت - درخت نبوت و پایگاه رسالت، و جایگاه آمدش فرشتگان، و خانه رحمت، و معدن علم و جایگاه اصلی دانشیم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ بُرَیْه، که عرض کرد: تورات و انجیل و کتاب های پیامبران، از کجا به دست شما رسیده است؟ فرمود:

هِيَ عِنْدَنَا وَرِاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ، نَقَرُوهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَنَقُولُهَا كَمَا قَالُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْتَلُّ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ:

لا أدري. (۲)

همه آن ها از نزد خودشان به ما به ارث رسیده است و همانگونه که آن ها، می خواندند، ما می خوانیم و همان گونه که آن ها، بازگو می کردند، بازگو می کنیم. بی گمان خداوند، در زمین خود، حجتی قرار نمی دهد که از او درباره چیزی پرسند و گوید:

نمی دانم.

ص: ۱۸۶

۱- (۱). همان، ص ۲۲۱.

۲- (۲). همان، ص ۲۲۷.

قرآن کریم، در آیه ای از شخصی یاد کرده است، که دانش کتاب - قرآن - نزد اوست و گواه حقانیت پیامبر گرامی است. و در روایاتی از شیعه و سنی، او را امام علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته اند:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱.

و کسانی که کفر ورزیدند گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی؛ بگو:

میان من و شما خدا گواهی بسنده است و آن که دانش کتاب - قرآن - نزد اوست. (۱)

سیدیر گوید: من و ابو بصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر، در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت با چهره ای خشمگین وارد شد و چون در جای خود نشست، فرمود:

واعجبا (شگفتا) از مردمانی که گمان می کنند ما از دانش غیب برخورداریم، غیب را جز خدای عزیز و جلیل نمی دانند. من خود بر این قصد بودم کنیزکم (فلانه) را تنبیه کنم، او از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است.

ص: ۱۸۷

۱- (۲). مطابق روایات متعدد از طریق شیعه و اهل تسنن که در کتاب های تفسیر مانند تفسیر روح المعانی، الدر المنثور و... آمده، مراد از کسی که علم کتاب نزد اوست، علی علیه السلام است که از همه امت مسلمان به کتاب خدا داناتر بود. و اگر گفته شود: گواهی خدا به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز گواهی علی علیه السلام که پسر عم او بود چگونه برای کافران حجت است؟ گوییم: گواهی خدا همان چیره و پیروز گردانیدن دین حق و پیامبر و فرستادن آیات و معجزات است، و اما گواهی علی علیه السلام فداکاری و استقامت بی نظیر و مداوم او و اقامه دلیل و برهان بر حقانیت اسلام و قرآن از جانب اوست.

سدیر گوید چون از جای خود برخاست و به اندرون خانه تشریف برد، من و ابو بصیر و بشیر خدمت او شرفیاب شدیم و به آن حضرت گفتیم: فدایت شویم، از شما سخنی شنیدیم؛ چنین و چنان درباره کنیزتان فرمودید، با این که ما می دانیم شما را دانش بسیاری است، به شما نسبت علم غیب نمی دهیم! سدیر گوید امام فرمود:

ای سدیر، مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم چرا، می خوانم؛ فرمود: تو در آن چه از کتاب خدای عزیز و جلیل خوانده ای آیا این آیه را دیده ای: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، ۱ آن که دانشی از کتاب - کتاب آسمانی یا لوح محفوظ - نزدش بود گفت: من آن را، پیش از آنکه چشم بر هم زنی - یا چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری - برایت می آورم.» سدیر گوید: گفتم: فدایت شوم این آیه را خوانده ام. فرمود: آن مرد را شناختی چه علمی از کتاب نزد او بوده است؟ سدیر گوید: گفتم، از آن به من خبر دهید، فرمود: علم او به اندازه قطره ای در دریای اخضر (مدیترانه)، بوده است. قطره را چه نسبت با دریا؟ «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» کجا و «عِلْمُ الْكِتَابِ» کجا؟ گفتم: فدایت شوم، قطره را با دریا نسبتی نیست. فرمود: ای سدیر؛ چه بسیارند کسانی که خداوند او را به آن علمی منسوب کرده است که من به تو خبر می دهم. ای سدیر، آیا در آن چه از کتاب خدا خوانده ای به چنین آیه دست یافته ای که فرمود: «بگو: میان من و شما، خدا گواهی بسنده است، و آن که دانش کتاب - قرآن - نزد اوست.» سدیر گوید: گفتم فدایت

شوم، آن آیه را خوانده ام. فرمود: آیا کسی همه دانش کتاب نزد خود دارد داناتر است، یا آن که پاره ای از دانش کتاب؟ گفتم: نه چنین است؛ بلکه آن که دانش همه کتاب نزد اوست، داناتر است [و این هر دو در قیاس با یکدیگر نیستند]. سدید گوید: امام علیه السلام با دست خود به سینه اش اشارت فرمود و گفت: دانش کتاب، به خدا سوگند، همه آن، نزد ماست. دانش کتاب، به خدا سوگند، همه آن نزد ماست. (۱)

از پیش گفته ها، و همین طور، از بررسی آیات و روایات در حوزه دانش غیبی امامان پاک، و اهل بیت پیامبر گرامی، روشن شد، که بی تردید گستره دانش آنان، فراتر از حوزه تفسیر و تاویل و شأن نزول آیات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، خاص و عام، مطلق و مقید و... حتی فراتر از بطون قرآن است. آری، آن بزرگواران، به اذن خداوند و تعلیم پیامبر و الهامات غیبی، افزون بر این که، همه این ها را می دانند، از حوادث گذشته و آینده و آن چه در نهان نهاد این جهان می گذرد آگاهند؛ از رازهای درونی آدمیان تا سرنوشت نهایی آنان. علی علیه السلام فرمود:

وَلَقَدْ اَعْطَيْتُ خِصَالًا لَمْ يَعْطَهُنَّ اَحَدٌ قَبْلِي؛ عَلِمْتُ الْمَنَائَا وَالْبَلَايَا، وَالْاَنْسَابَ وَفَضْلَ الْخِطَابِ، فَلَمْ يَفْتَنِي مَا سَبَقَنِي، وَلَمْ يَغْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي، اَبَشِّرُ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاُوَدِّي عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، كُلُّ ذَلِكُ مَكَّنَنِي اللّٰهُ فِيهِ بِاِذْنِهِ. (۲)

فضیلت هایی به من عطا شده است، که هیچ کس در آن ها بر من

ص: ۱۸۹

۱- (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- (۲). همان، ص ۱۹۷.

پیشی نگرفته است: ۱ - مرگ و میرها و بلاها و گرفتاری ها را می دانم؛ ۲ - نژادها و احکام درست و واقعی را می دانم؛ ۳ - آن چه پیش از من بوده، از یاد نبرده ام؛ ۴ - و آن چه از من پوشیده و پنهان است، در علم من عیان و آشکار است. ۵ - به اذن خداوند مژده دهم و از سوی او ادای وظیفه کنم و به مردمان برسانم. همه این ها، از عنایت خداوند است، و اوست که مرا در پرتو دانش خود، بدان توانا کرده است.

تنها علی بن ابی طالب علیه السلام از چنین دانش گسترده ای برخوردار نیست؛ بلکه همه امامان علیهم السلام به لحاظ این که حجت های خداوند، از این دانش وسیع الهی، برخوردارند. امام رضا علیه السلام، در نامه ای به عبدالله بن جنبد نوشت:

بی گمان، محمد صلی الله علیه و آله امین خدا در میان خلق او بود، و چون رحلت فرمود: ما - اهل بیت - وارثان او هستیم. از این رو، ما امین های خداوند در زمین او هستیم، دانش بلاها و رویدادهای ناخوشایند و نژاد عرب و دانش پیدایش اسلام، نزد ماست. هر که را ببینیم بشناسیم؛ که به حقیقت ایمان دست یافته (مؤمن واقعی) است، یا منافق است. شیعیان ما، با نام خود و پدران شان، نزد ما شناخته شده اند. خداوند از ما و آن ها، پیمان گرفته است. آن ها از سرچشمه ما، آب حیات می نوشند و به راهی که ما می رویم، می روند. جز ما و آن ها، کسی بر آیین اسلام نیست. (۱)

پاسخ دو پرسش:

ص: ۱۹۰

یک، پیامبر و اهل بیت آن حضرت، با این که از نمونه های والای دارندگان علوم غیبی هستند، چرا گاهی خود را، از دانستن علوم غیبی تبرئه کرده اند؟ در پاسخ این پرسش می توان گفت: انگیزه آن ها در تبرئه خود، از این که برخوردار از دانش غیب اند، ایستادگی در برابر افراطگران و تفریطکنندگان بود. این دو گروه به گونه ای آشکار، در جامعه اسلامی نمایان شدند، به ویژه در زمان امام علی بن ابی طالب علیه السلام. گروهی که امام را خدا می پنداشتند، یا دست کم، او را در وصف «الوهیت» با خداوند شریک قرار داده بودند، یا از پیامبر بالاتر می دانستند، که در عصر آن حضرت می زیستند و به مجازات سختی از سوی امام گرفتار شدند. و گروهی دیگر، که - نعوذ بالله - کافرش خواندند، مانند خوارج، که آن ها نیز در جنگ نهروان به مجازات سختی گرفتار گردیدند. از این رو، آن بزرگواران گاهی خویشتن را، هم چون انسان های عادی، از دانستن علوم غیبی تبرئه می کردند. (۱)

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی در پیش پای خود نینیم

(سعدی)

افزون بر این، نقش اصلی امامت به دنبال نبوت، تحقیق توحید در همه مراتب آن، و ایصال آدمیان به حوزه بندگی خداوند است. و امام خود، چون پیامبر صلی الله علیه و آله، در این عرصه، گوی سبقت را از همگان ربوده، و به حق خالص ترین و ناب ترین بنده خداست.

ص: ۱۹۱

۱- (۱). علی علیه السلام فرمود: «هَلَمَّكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَ مُبْغِضٌ قَالٍ؛ دو کس درباره من گمراه شدند: آن کس که در محبت من از اندازه گذشت و آن کس که در دشمنی با من اندازه نگاه نداشت» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷). و در جایی دیگر فرمود: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ؛ دو کس درباره من هلاک گردند: دوستدار گزافکار و دروغساز دروغزن» (همان، حکمت ۴۶۹). و حافظ گوید: صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد/ور نه اندیشه این کار فراموشش باد. برای توضیح بیش تر به پانوش ۱، ص ۱۸۰ رجوع شود.

برای همین، آنجا که داشتن فضیلتی الهی، موجب انحراف گروهی از دوستداران نادان گردد و امام را جاهلاننه، تا مرز «الوهیت» بالا برند، و او را در وصف الوهیت با خداوند شریک بدانند، تکلیف امام است، که به سختی از انحرافِ خطر خیز و تباهی آور، پیش گیری کند، و خود را در ردیف دیگران قرار دهد.

آری، اهل بیت علیهم السلام، با این که در پرتو عنایت الهی و فیض سرشار ربّانی و تعلیم و تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله، از این موهبت والا، در گستره بسیار وسیعی، برخوردار بودند، گاهی خود را از آن بیگانه و انمود می کردند، تا این که نادانان گمان نکنند امام علی بن ابی طالب - نعوذ بالله - خداست، یا در وصف خدایی با او شریک است، یا دست کم، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بالاتر است. و همین طور، دیگر امامان علیهم السلام را فرشتگانی نپندارند که از آسمان فرود آمده اند، هم چنان که مسیحیان، عیسای مسیح را، که از بندگانِ خالص خدا بود و خود بدان می بالید و مباهی بود، «خدا» یا «فرزند خدا» دانستند.

انگیزه دیگر این که، به زمانه امام صادق علیه السلام بنگریم، زمانه ای که آن بزرگوار، در آن، می زیست، با این که موقعیتی مناسب برای نشر تعالیم و آموزه های وحی فراهم شده بود، و امام علیه السلام به خوبی از آن موقعیت، بهره برد و بیش ترین و بزرگ ترین خدمت انسانی و الهی را به دانش و تمدن بشری کرد، و اما زمانه ای بسیار سخت و نفس گیر بود. بروز و ظهور فضایل آل محمد در شخصیت بی بدیل امام صادق علیه السلام، می توانست حسد و رزّان و کینه توزانی تیره دل، چون منصور دوانیقی مستبد سفاک را، بر آشوبد و امام را از انجام این تکلیف بزرگ و حیاتی بازدارد، و مردمان را در آن شرایط بسیار حسّاس و ارجمند، از دانش فراوان آل محمد صلی الله علیه و آله که از قلب پاک و نورانی امام صادق علیه السلام بر زبانش جاری بود، برای همیشه محروم کند. و آن معلّم بزرگ الهی و آموزگار همیشه وحی محمدی را،

از تعلیم و تربیت عالمانِ متعهد، باز دارد. از این رو، امام، هم چنان که در پیش اشاره شد، در جمع نامحرمان، خود را از دانش غیب، تبرئه می کرد. (۱)

پرسش دوم، این که دانش اهل بیت علیهم السلام، چه سنخ دانشی است؟ آیا از سنخ دانش های بشری و فلسفه ها و عرفان ها و تجربه ها و صنعت هاست؟ هرگز از این سنخ دانش ها نیست. دانش اهل بیت، «علم الهی» و «لدنی» است؛ دانشی است که در اثر اتصال به عالم غیب و هم نشینی با فرشتگان الهی به دست آورده اند. دانشی است وراثتی، که از پیامبر به ارث برده اند. (۲)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي/ گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (حافظ).

۲- (۲). امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - عِلْمِينَ: عِلْمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيََاءُهُ وَرُسُلُهُ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَنْبِيََاءُهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ؛ وَعِلْمًا اسْتَأْتَرَبِهِ، فَإِذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ، أَعْلَمْنَا ذَلِكَ وَعَرَضَ عَلَى الْأَيْمَةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا؛ خدای - تبارک و تعالی - را دو گونه علم است: یک، آن علمی که فرشتگان [مقرب] و پیامبران و رسولان را از آن آگاه ساخته است، این علم را ما نیز می دانیم. دو، آن علمی که ویژه ذات مقدس اوست و کسی جز او، آن را نمی داند (علم مستأثر). لیکن چون خدا اراده کند که چیزی از همین علم را نیز آشکار گرداند به ما بیاموزد. و امامان پیشین را نیز از آن آگاه کرده بود»، (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۵).

عاشورا و امام حسين عليه السلام

فصل هفتم: عاشورا و امام حسين عليه السلام

اشاره

ص: ۱۹۵

همان طور که در فصل پیش اشاره شد با استناد به منابع اسلامی، به ویژه روایاتی که از طریق امامان شیعه رسیده است و به استناد تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و آموخته های هر امامی از امام پیش از خود، امام معصوم علیه السلام کسی است که به اذن خداوند از دانش غیب برخوردار است و آینده برای او بسانِ اکنون، روشن است.

بنابراین، در این فصل به طرح دوباره آن، نیازی نیست. و امّا در میان نویسندگانِ حادثه عاشورا و تحلیل گرانی که پس از عاشورای شصت و یک هجری تا اکنون، درباره امام حسین علیه السلام و حماسه شورانگیز آن حضرت نظریه پردازی کرده اند؛ گروهی نسبت به آگاهی امام علیه السلام از سرنوشت نهایی خود و یاران و خاندانش با دیده تردید نگریسته اند و گروهی دیگر، با تبیین قصه عاشورا به گونه طبیعی و از مجاری عادی آگاهی امام علیه السلام را مورد انکار قرار داده اند؛ یا به تصریح، یا این که در تحقیق و تحلیل این حادثه الهی به راهی رفته اند که پایان آن، جز انکار آگاهی امام علیه السلام از شهادت خویش نیست. از این دست نویسندگان و تحلیل گران عاشورا، نویسنده کتاب «شهید جاوید» است، که در تحلیل خود از این حادثه، آگاهی امام علیه السلام را نادیده انگاشته و به راهی رفته است که نتیجه آن آگاه نبودن امام علیه السلام از شهادت خویش است. و ما در این فصل، برآنیم که نگاهی به اجمال بر نظریه ایشان داشته باشیم و از خداوند مدد می طلبیم تا در نقد نظریه این نویسنده محترم از راه انصاف و ادب دور نیفتیم: پروردگارا بر ما مگیر اگر از یاد برده ایم

یا بلغزیده ایم «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا». (۱).

خطاهای اساسی نویسنده کتاب شهید جاوید:

اشاره

سه خطای اساسی در کتاب شهید جاوید به چشم می خورد که شایسته طرح و نقد است:

۱ - امام حسین علیه السلام از شهادت خود و یارانش و همین طور از اسارت اهل بیت علیهم السلام خود، آگاه نبود.

۲ - پدیده عاشوراء و شهادت امام علیه السلام - دست کم در آن شرایط - برای اسلام و مسلمانان خسارتی جبران ناپذیر بود.

۳ - درگیری امام حسین علیه السلام، روز عاشوراء، اقدامی بیش از یک دفاع شخصی نبود.

خطای نخست:

خطای نخست این که مؤلف کتاب از یک سو، مدعی است: «طبق روایات قطعی و معتبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت امام حسین علیه السلام را پیش گویی فرموده بود و خود امام حسین علیه السلام از همان زمان کودکی می دانست که سرانجام کشته خواهد شد». (۲) و از سوی دیگر، بر آگاه نبودن امام از شهادت خود و یارانش و اسارت اهل بیت علیهم السلام اصرار ورزیده، می گوید: «بسیاری از مردم تصور می کنند که امام حسین علیه السلام در روزهایی که در مدینه برای بیعت کردن با یزید زیر فشار واقع شده بود، کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را در خواب دید، که به وی فرمود: تو در آینده نزدیکی کشته می شوی و چاره ای جز کشته شدن نیست. و از این رو، امام علیه السلام از همان مدینه به قصد کشته شدن بیرون رفت». (۳) سپس بحث

ص: ۱۹۸

۱- (۱) . بقره، آیه ۲۸۶.

۲- (۲) . شهید جاوید، ص ۶.

۳- (۳) . همان، ص ۹۴.

را به گونه ای ادامه می دهد که، نتیجه آن، انکار آگاهی امام علیه السلام است.

در حقیقت، این همه تأکید بر انکار خواب امام علیه السلام در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله، و فرمان آن حضرت بر بیرون رفتن به سوی عراق (اَخْرُجْ اِلَى الْعِرَاقِ) (۱) و همین طور، انکار سخن ام سلمه و گفت و گوی محمد حنفیه و تردید در دلالت و معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: «مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ» (۲) و انکار سخنی که پس از ورود به کربلا فرموده است: «هَيْهَاتَا وَاللَّهِ مَحِطُّ رِحَالِنَا وَ مَسِيفُكَ دِمَائِنَا...» (۳) و نیز، تردید در معنا و مفهوم آن، و خدشه در بخش پایانی سخنرانی امام علیه السلام، در روز هشتم ذی حجه در مکه: «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وُلْدِ آدَمَ...» (۴) همه و همه، به انگیزه آن است که امام حسین علیه السلام از سرنوشت نهایی خود و یاران و اهل بیتش آگاهی نداشت. البته چنین انکاری از سوی برخی نظریه پردازان پدیده عاشورا بی سابقه نیست؛ از همین رو محققان از مقتل نویسان، در مقتل های خود از آن یاد کرده و به نقد آن پرداخته اند و بدان پاسخ های مناسب داده اند. (۵)

ص: ۱۹۹

۱- (۱). ملهوف ابن طاووس، ص ۱۲۸؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۶۰.

۲- (۲). کامل الزیارات، ص ۱۵۷، ح ۱۹۵؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷، ح ۲۳.

۳- (۳). ملهوف، ص ۱۳۹.

۴- (۴). ملهوف، ص ۱۲۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۵- (۵). بنی هاشم با آن که شمارشان کم نبود به جز تنی چند از دودمان ابوطالب علیه السلام با وی همراه نشدند. چرا؟ آیا می دانستند که سفر حسین علیه السلام راه شهادت است نه راه حکومت؟ آیا می دانستند که حسین علیه السلام کشته می شود و آن ها به طمع دنیا و آرزوی دولت از آن حضرت کناره گیری کردند؟ هر چند آرزو را به گور بردند. امام حسین علیه السلام در ساعت حرکت و خروج از مدینه این پیام را برای بنی هاشم فرستاد: «أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ؛ هر کس با من آید به شهادت خواهد رسید و آن که با من نیاید به فتح و پیروزی نخواهد رسید»، (کامل الزیارات ص ۷۵). از این پیام امام علیه السلام دانسته می شود که چون بنی هاشم می دانستند حسین علیه السلام کشته خواهد شد در خدمت آن حضرت بار سفر نبستند و به امید رسیدن به دنیا کناره گیری کردند.

مؤلف در کتاب خود، زیر عنوان: «آیا کشتن امام به سود اسلام بود؟»^(۱) و همین طور، زیر عنوان: «خسارت جبران ناپذیر»،^(۲) بر این تصوّر است که حادثه کربلا و در نهایت، شهادت آن شهید بزرگ، برای اسلام و مسلمانان خسارت بوده است.

و اما خطای سوّم این که، با تأمل در کتاب یاد شده، بر اساس تحلیلی که از قیام عاشورا شده است، روشن می شود که قیام امام علیه السلام هیچ توجیه مقبولی، جز دفاع شخصی ندارد. بدین معنا که امام علیه السلام آن گاه که خود را در محاصره دشمن دید و از پیروزی و حرکت اصلاحی خود مأیوس شد - از آنجا که تسلیم دشمن شدن شایسته شخصیت و جایگاه معنوی و کرامت انسانی او نبود - به دفاع از خود و خاندانش، ایستادگی کرد و سرانجام در این راه به شهادت رسید.

و اما آن چه در این کتاب بدان پرداخته می شود بررسی و نقد و تحلیل همین سه خطای اساسی است.

نخست: این که مؤلف از یک سو، بر آن است که امام علیه السلام برای تأسیس حکومت و انجام اصلاحات اساسی قیام کرد:

محیط سیاسی اسلام تشنه قیام و اقدام اوست و روح بزرگ و اصلاح طلب امام علیه السلام هم پیش از وقت، منتظر فرصت بود که پس از مرگ معاویه اگر شرایط مساعد باشد، اصلاحات وسیعی را در

ص: ۲۰۰

۱- (۱). شهید جاوید، ص ۳۷۶.

۲- (۲). همان، ص ۳۹۳.

زمینه تشکیل حکومت و سایر شئون حیاتی مسلمانان شروع کند و از کشور اسیر و ضربت خورده اسلام، کشوری آزاد و آباد بسازد.

و چنان که آرزوی مردم عدالت خواه است، جهان اسلام را به سوی تکامل مادی و معنوی رهبری نماید. این بود محیط سیاسی اسلام و این بود موقعیت امام حسین علیه السلام و این بود آرزوی مردم. (۱)

و اما از سوی دیگر، این پرسش را مطرح می کند:

طبق روایات قطعی، رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً شهادت حضرت سیدالشهداء را پیش گویی فرموده بود و خود امام حسین علیه السلام از همان زمان کودکی می دانست که سرانجام شهید خواهد شد. ولی آیا امامی که می داند کشته می شود چگونه ممکن است تصمیم بگیرد، که با نیروی نظامی خویش حکومت یزید را بکوبد؟ (۲)

قهرماً نتیجه تصالح میان آن نظریه و این پرسش، آن است که امام علیه السلام در مبارزه با یزید، از این که در نهایت به شهادت خواهد رسید، آگاه نبوده است؛ چرا که عزم راسخ بر تأسیس حکومت با آگاهی از کشته شدن، پیش از تحقق مقصود، به هیچ روی قابل تصالح و توجیه معقولی نیست. و این پریشان گویی از جانب مؤلف از آن روست، که به گمان او آماده شدن برای مبارزه و بسیج نیروها برای نیل به مقصود از یک سو، و آگاهی از شهادت در این مبارزه از سوی دیگر، امکان پذیر نیست. و به طور قطع، لازمه چنین گمان نادرستی، همان انکار آگاهی از شهادت در این مبارزه است. و دریغاً، که بیش تر مباحث کتاب "شهید جاوید" بر پایه همین گمان نادرست، بنا نهاده شده است.

ص: ۲۰۱

۱- (۱). همان، ص ۱۹.

۲- (۲). همان، ص ۶.

دوم: این که، دلیل های عام و شاملی که آگاهی از غیب را برای هر امامی و به ویژه، امام حسین علیه السلام اثبات می کند، مورد انکار مؤلف قرار گرفته است؛ پاره ای را، به لحاظ استناد تاریخی مردود شناخته و پاره ای دیگر را، به لحاظ محتوا مورد تردید قرار داده است.

فی المثل، در توضیح معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: «مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ» هر کس با من آید، به شهادت خواهد رسید» می گوید:

منظور امام علیه السلام در این سخن آن است که هر کس به من ملحق شود، در معرض شهادت خواهد بود.^(۱)

در حالی که معنای «استشهاد» جز شهادت و کشته شدن نیست. این اصرار بر شگفت نویسنده، برای توجیه های سرد خود، ریشه در باور او دارد؛ یعنی بر این باور است که امام در این سفر از پایان کار خود (شهادت)، آگاه نبوده است.

انگیزه انکار:

البته ما بر این باور نیستیم که همه دلیل ها بر آگاهی امام از شهادت خود، به لحاظ تاریخی، قطعی است. اگر چه محققان و بزرگان از مقتل نویسان، همین ها را قطعی دانسته و به آنها استناد کرده اند. ولی سخن ما این است که انکار همه آنها از سوی مؤلف محترم صرفاً، به دلیل اجتهاد در تاریخ نیست؛ بلکه به منظور اثبات باور خود؛ یعنی آگاه نبودن امام علیه السلام از شهادت خود، در این سفر است.

سوم: این که، مؤلف زیر عنوان «عقده گشوده»^(۲) و نیز در پایان کتاب با عنوان «آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود»^(۳) و همین طور، در جاهای دیگر، مطالبی

ص: ۲۰۲

۱- (۱). همان، ص ۱۲۷.

۲- (۲). همان، ص ۸.

۳- (۳). همان، ص ۳۷۶.

را مطرح کرده، و سپس نتیجه می‌گیرد که شهادت امام علیه السلام و اسارت خاندان او به ضرر اسلام بود. از این رو، نمی‌توان باور کرد که مؤلف، معتقد به آگاهی امام علیه السلام از شهادت خود در این سفر است؛ زیرا لازمهٔ این آگاهی، به نظر ایشان، اقدام آگاهانه به کاری بوده که برای اسلام جز خسارت نبوده است.

بنابراین نتیجهٔ تحلیل ایشان، این است که امام حسین علیه السلام اگر می‌دانست که در این حرکت به هدف خود، یعنی «براندازی حکومت اموی و تأسیس حکومت اسلامی» نه تنها دست نمی‌یابد؛ بلکه کشته می‌شود و خاندانش نیز، به اسارت برده می‌شوند، هرگز به چنین قیامی خونین دست نمی‌زد. افزون بر این، می‌گوید:

امام حسین علیه السلام از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا آن‌گاه که با حرّ بن یزید برخورد کرد، از نظر مجاری طبیعی امید کامل داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشهٔ حکومت ظالم را بسوزاند. (۱)

قهرماً به قرینهٔ عبارت پیش و پس، مقصود از مجاری طبیعی در این جا، همان داشتن ارتش کافی و محبوبیت خود امام علیه السلام و همراهی و حمایت کوفیان است، که ایشان بتکرار از آن یاد می‌کند. این ادعا حاکی از آن است که نویسنده، امام را به هیچ روی، از حادثهٔ کربلا و این که در نهایت شهید خواهد شد، آگاه نمی‌داند.

یک پرسش:

از ایشان می‌پرسیم آیا امید کامل، که یک حالت نفسانی است با آگاه بودن از شهادت، که آن هم یک حالت نفسانی دیگر است، سازگار است؟ به سخن دیگر، آیا می‌توان باور کرد که امام علیه السلام از یک سو، بر آن بود تا حکومت یزید را

ص: ۲۰۳

براندازد و خود، حکومت را به دست گیرد و از سوی دیگر، می دانست که پیش از رسیدن به کوفه به دست ارتش یزید کشته خواهد شد؟ این بدان ماند که کسی از قم به مقصد تهران به راه افتد، هم امید کامل به رسیدن به مقصود داشته باشد و هم بداند که، در میان راه و پیش از وصول به مقصود، بر اثر تصادف یا حادثه ای دیگر، کشته خواهد شد. آیا چنین تحلیلی از یک حرکت عقلانی پذیرفتنی است؟ هرگز!!

ممکن است گفته شود: آیا شما دو ناقد "شهید جاوید" نیز بر این باورید که امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است، و نه به قصد کوفه و نه به انگیزه برانداختن حکومت یزید و تأسیس حکومت اسلامی؟

در پاسخ این پرسش و صرفاً، به خاطر عقده گشایی از مؤلف محترم، خواهیم گفت: آری!

یزید بر اساس طرح های شیطانی از پیش تعیین شده، بر آن بود تا بساط اسلام و مسلمانی را برچیند. با سلطه این جوان عیاش و بی بند و بار اموی بر سرنوشت اسلام و مسلمانان، فریاد مظلومیت و دادخواهی مردم ستمدیده برخاسته بود. از این رو، فرصت را غنیمت شمرده، دست نیاز به سوی امام حسین علیه السلام، که وارث همه مفاخر اسلام و نبوت بود، برده و از آن حضرت خواستند، تا هدایت و رهبری امت اسلام را به دست گیرد و مسلمانان را از آن همه تحقیر و زبونی رهایی بخشد. و از سویی امام علیه السلام می دانست که یزید، به پیروی از پدرش معاویه، بر آن است تا پایه های بنای رفیع اسلام را در هم کوبد و آثار قرآن کریم و مفاخر نبوت را محو کند؛ آن بزرگوار نغمه شوم: «لَعِبْتُ هَيْاشُم بِالْمُلْكِ فَلَا» (۱) را با گوش جان می شنید و بازگشت دوران جاهلیت سیاه را، با چهره کریه تر آن،

ص: ۲۰۴

۱- (۱). نفس المهموم، ص ۴۴۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲؛ الملهوف، ص ۲۱۵.

افزون بر این، فریادِ دادخواهی کوفیان نیز، بر خاسته بود.

و امام علیه السلام وظیفه الهی خود می دانست که برای دور ساختن آثار جاهلیت و حاکمیت آن از ساحه جامعه اسلامی، و پاسخ مثبت به دادخواهی مردم، و اتمام حجت با آنان، پیا خیزد و این نهضت الهی را پیش برد. و این همان تکلیفی است که هر یک از امامان معصوم علیهم السلام متناسب با شرایط - اجتماعی، سیاسی - عصر خود بدان عمل کرده اند. بر امام علیه السلام بود که دادخواهی مردم را بی پاسخ نگذارد و آمادگی خود را برای درگیری با یزید و یزیدیان آشکارا اعلام کند و مقدمات آن را فراهم آورد. و البته می دانست، به ظاهر بر یزید چیره نخواهد شد، اما با فداکاری در راه احیای دین، می توانست درخت بارور شریعت را - که می رفت به دست خاندان ابوسفیان، طراوت و شادابی خود را از دست بدهد - حیات دوباره بخشد؛ حیاتی که در درازای قرن ها تا اکنون، آثار و برکات سرشاری برای اسلام و مسلمانان داشته است. و در حقیقت سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: «حَسْبِيَنَّ مِنْي وَ أَنَا مِنْ حَسَبِي»^(۱) در معرض نگاه آزادگان عالم به نمایش بگذارد. و اما انتخاب کوفه به عنوان مقصد حرکت، به خاطر موقعیت حساس آن در جهان اسلام بود.

و روشن است که آگاهی امام علیه السلام از شهادت خود، در این راه، نمی بایست آن حضرت را از انجام تکلیف الهی باز دارد. بنابراین هدف اصلی امام در این قیام الهی شهادت بود برای مقصدی برتر، یعنی حفظ و نگهداری کیان اسلام و هویت مسلمانی. و انتخاب کوفه و گسیل داشتن حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام به سوی مردم آن شهر، مقدمه همین حماسه بزرگ انسانی بود، که به تقدیر خداوند، در

ص: ۲۰۵

۱- (۱). نَفْسُ الْمَهْمُومِ، ص ۲۳؛ کامل الزیارات، ص ۱۱۶، ح ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۰، ح ۳۵.

سرزمین «نینوا» و در روز «عاشورا» رقم خورد. و امام علیه السلام با این اقدام شورانگیز، هم حجت را بر آن هایی که مدعی مبارزه علیه ظلم و جور بودند، تمام کرد، هم نقاب از چهره کریه امویان برافکند. آری، امام علیه السلام دریافته بود که احیای اسلام و بازگرداندن مردم به روش و منطق عملی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جز با شهادت در راه خداوند و اسارت اهل بیت علیه السلام امکان پذیر نیست؛ به ویژه در روزگار حاکمیت استبداد سیاه اموی، که می رفت تا بساط وحی الهی را برچیند. راهی که امام حسین علیه السلام در بیداری جهان اسلام برگزیده بود، بسیار اثرگذار بود. مانند آن که علی بن ابی طالب علیه السلام پس از ترور، به دست ابن ملجم مرادی، با این که می دانست با همین ترور به شهادت خواهد رسید، فرزندانش را از آوردن طیب برای درمان خود، باز نداشت، تا آیندگان در داوری های خود نگویند اگر طیب بر بالین امام علیه السلام حاضر می شد از آن ضربت کاری، نجات می یافت و جان سالم به در می برد. امام چاره ای جز این نداشت که جنایت ترور و اندازه تاثیر آن را، از این طریق به مردم بفهماند.

او خود می دانست که در این ترور به شهادت می رسد و پذیرفتن طیب در بهبودی اش هیچ گونه تأثیری ندارد. و اما به خاطر تصحیح داوری های مردم و آیندگان، ناگزیر از پذیرش طیب بود. از این رو، به درمان ناکار آمد طیب تسلیم شد. قیام خونبار حسین علیه السلام نیز، به همین گونه است؛ با این که می دانست در این حرکت الهی به شهادت می رسد، برای اتمام حجت الهی و پیش گیری از داوری های نادرست و آشکار ساختن جنایات امویان، چاره ای جز شهادت خود و یاران، و اسارت خاندانش نداشت. بنابراین آگاهی از شهادت از یک سو، با اقدام بشری در مبارزه با حاکمیت استبداد از سوی دیگر، هیچ گونه تضادی ندارد.

مشکل اساسی نویسنده:

و امّا مشکل اساسی نویسنده کتاب شهید جاوید این است که، به گمان ایشان قیام امام حسین علیه السلام در آن شرایط اجتماعی و سیاسی، در صورتی پسند عقلاست که امام علیه السلام از سرنوشت نهایی خود، که شهادت است، آگاه نباشد، برای همین، نتیجه می گیرد: «امامی که می داند توفیق برانداختن حکومت یزید را نخواهد یافت چگونه خود را برای قیامی که نتیجه آن کشته شدن است آماده می کند؟»

بر این اساس نویسنده محترم با توجه به مبنایی که در این کتاب برگزیده و هدف امام علیه السلام را تشکیل حکومت دانسته است، ناگزیر از آن است که آگاهی امام علیه السلام از شهادت را، انکار کند. و امّا ما بر این باوریم که امام علیه السلام با این که می دانست، به طور حتم، به شهادت می رسد، هدف خود را برانداختن حکومت یزید و اجابت تقاضای مسلمانان و تمام کردن حجّت بر آنان قرار داد. «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ». و این رسالتی بود که خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و وجدان انسانی او، به عهده اش نهاده بودند.

نکته این که، اعتراف نویسنده به آگاهی امام علیه السلام از شهادت، همانا چشم پوشی از نظریه ای است که در این کتاب آهنگ اثبات آن را دارد.

امام علیه السلام نمی داند کارش به کجا می انجامد

نویسنده کتاب شهید جاوید می گوید:

یکی از مسائل دردناک این است که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح تر، این بیراهه به کجا می رود؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن با آینده ای تاریک و نامعلوم،

در راهی نامعلوم، به سوی نقطه ای نامعلوم، رهسپار است. آه! چقدر دردناک است که امام حسین علیه السلام می خواهد با این وضع ناگوار و با این حال پریشانی که همراهان آن حضرت دچار آن شده اند، کاروان را آرام و شکیبا نگهدارد و در آن راه های طولانی و بیابانی به سوی یک محل پیش بینی نشده سوق دهد، همه اطراف و جوانب کار از نظر مجاری عادی مبهم و تاریک و حیران کننده است. اگر یاران امام پیرسند: ما به کجا می رویم؟ سرانجام این سفر چیست؟ در کدام سرزمین فرود می آییم؟ برنامه آینده سفر ما و کار ما چیست؟ آیا در آینده کار ما مشکل تر خواهد شد؟ ما در این بی راهه تا کجا باید پیش برویم؟ در جواب این سؤالات به غیر از این نمی توان گفت که: «لَا نَدْرِي عَلَىٰ مَيَّا نَتَّصِرُفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ؛ یعنی ما نمی دانیم کارمان با نیروی دشمن به کجا می انجامد».(۱)

آیا مؤلف با طرح این پرسش و پاسخ، می تواند مدعی باشد که اینگونه تحلیل از حرکت امام حسین علیه السلام، با قطع نظر از آگاهی آن حضرت از شهادت است؟ هرگز!! چه، امامی که اکنون در محاصره دشمن قرار دارد و جز جانب چپ مسیر را نمی تواند ببیند و به گفته مؤلف: «کماکان دریافته است که به هدف مقدس خود که همان تشکیل حکومت است دست نخواهد یافت»، چرا باید از آگاهی او نسبت به شهادت چشم پوشید؟ چشم پوشی مؤلف از آگاهی از شهادت، به خاطر ناسازگاری آن با حرکت برای تشکیل حکومت بود. در حالی که به اعتراف و ادعای ایشان امام علیه السلام با قرار گرفتن در محاصره لشکر حَرّ، به خوبی دریافته بود که وصول به هدف؛ یعنی تشکیل حکومت، امری ناممکن است. و در شرایطی است که هیچ گونه امیدی به پیروزی وجود ندارد؛ زیرا پیش از ورود به کوفه و

ص: ۲۰۸

ارتباط نیروهای ملی، در محاصره دشمن قرار گرفته است و همه راهها، حتا راه بازگشت به روی امام، بسته شده است.

آیا در چنین شرایطی که به گفته مؤلف، با آن ناخواسته رویارو شده است، باز هم باید از آگاهی امام چشم پوشید؟ آیا با طرح بحث بدین گونه و با استناد به گفته تاریخ نگاری چون طبری، به تصریح، آگاهی امام از شهادت خود و یارانش انکار نشده است؟

به باور ما این تحلیل از سوی مؤلف، نه تنها انکار آگاهی امام از شهادت است؛ بلکه نشانگر آن است که امام علیه السلام با گرفتار شدن در محاصره دشمن و بسته شدن همه راه ها، حتا استشمام خطر نیز، نکرده است. و اگر بگویید در کجای این پاسخ: «لَا نُدْرِي عَلَى مَا تَنْصِرُفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُور»، نام امام علیه السلام برده شده است؟ بلکه آن چه گفته شد این بود که در پاسخ پرسشهایی که ممکن بود همراهان امام علیه السلام از ایشان داشته باشند، در آن شرایط بسیار سخت و سنگین، جز این نمی توان گفت که: «لَا نُدْرِي...»

در پاسخ مؤلف باید گفت: آیا نه این است که در آن شرایط یاد شده، قهراً همراهان امام علیه السلام چنین پرسشی را از امام خود داشتند. و جالب این که طبری، که مؤلف با استناد به تاریخ او، این پاسخ را نقل کرده است، آن را به امام نسبت داده است. (۱) روشن است که نقل این پاسخ و استناد آن به امام علیه السلام به طور قطع جز، انکار آگاهی امام علیه السلام از شهادت نخواهد بود.

مسائل اعتقادی در حوزه دانش کلام است و نه تاریخ

افزون براین پیش گفته ها، به لحاظ علمی، مسائل اعتقادی در حوزه دانش کلام است و از طریق برهان عقلی یا دلیل نقلی که مؤید آن باشد، قابل اثبات است. و

ص: ۲۰۹

هیچ گونه ربطی به حوزه تاریخ ندارد. و به طور قطع مسئله آگاهی امام از حوادث آینده، در حوزه مسائل اعتقادی است و دانش تاریخ را نرسد که در نفی یا اثبات آن، نظر دهد.

آیا آن چه در تاریخ آمده، و به ویژه در تاریخ طبری، و ویژه تر این که در یک مسئله اعتقادی، قابل اعتماد است؟ آیا در چنین مسئله ای که در حوزه دانش کلام است می شود به نظیر تاریخ طبری استناد کرد؟ تاریخی که سرشار از ساخته ها و پرداخته های مؤلف یا تاریخ نگارانِ پیش از اوست.

و اما تاریخ طبری:

علامه امینی قدس سره آورده است که، طبری آن گاه که به تاریخ ابوذر، صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد؛ چنین می گوید:

در این سال؛ یعنی سال سی ام هجری، آن چه اتفاق افتاد همانا برخورد معاویه با ابوذر و تبعید او از شام به مدینه است. و اما عده ای در توجیه کار معاویه برآمده و او را در این کار معذور دانسته اند و از سبب هایی سخن گفته اند که دوست ندارم در این جا از آنها یاد کنم.

سپس علامه امینی می گوید: آیا طبری به چه انگیزه ای فقط به نقل معذور دانستن معاویه و توجیه رفتار نادرست او، از سوی عده ای از هوادارانش، بسنده کرده و از نقل رویدادهای ناخوشایندی که در جهان اسلام می گذشت و مصیبت ها و ناراستی هایی که در آن روزگار بر امت محمد صلی الله علیه و آله سایه افکننده بود و مصیبت بارتر این که، تا به امروز نیز تأثیر ناگوار آن برجای مانده است، امتناع

آیا به گمان باطل او، این حقایق با کتمان طبری و نظیر او برای همیشه پوشیده می ماند؟ در حالی که علیرغم کتمان طبری، در خلال روزگاران و در اثنای تاریخ و لابلای کتاب های حدیث و... تا آنجا که محققان بتوانند از آن رویدادها و واقعات ها، آگاه شوند، از انگیزه های پلید معاویه؛ این دشمنِ سرسختِ اسلام و ابوذر، پرده برافکننده و همه آن چه را که پیامبر درباره ابوذر پیش گویی فرموده بود، آشکار کرده است.

و باز می گوید:

طبری از این داستان به گونه ای که از آغاز تا انجام آن دروغ است، یاد کرده و مطالبی را آورده که تاریخ معتبر و حدیثی که گواه درستی آن است، آنها را تکذیب می کند و در بی ارزشی و بی پایگی این داستان همین بس، که نقل کنندگان آن مردمی ناستوار و مورد طعن دانشیانِ رجال اند. و اما کسانی که این داستان را نقل کرده اند عبارتند از:

۱. سزی که نامی مشترک میان دو کس، و هر دو به دروغگویی و حدیث سازی معروف اند.

۲. «شعیب» است که به گفته اهل نظر در دانش رجال، مانند «ابن عدی و ذهبی»، مجهول و ناشناس است.

۳. و اما «سیف» به گفته حافظان حدیث و خبرگان جرح و تعدیل، ضعیف و متروک و از درجه اعتبار ساقط است؛ او حدیث پردازِ دروغگویی است که گفته هایش نامقبول است. و با این

همه نقاط ضعف، متهم به «زندقه» است. (۱)

آیا شخص طبری با این همه پرده پوشی ها از داده های مُسَلِّم تاریخ اسلام، مورد اعتماد است؟ و آیا در تاریخ او، با این همه کاستی ها که در منابع استناد آن است، هرچه آمده است صحیح است؟

و جالب این که در همین تاریخ طبری حوادثی نقل شده است که آگاهی امام از شهادت را حکایت می کند.

ناکجا آباد:

اشاره

مؤلف می گوید:

آه! چقدر دردناک است که امام حسین علیه السلام می خواهد با این وضع ناگوار و با این حال پریشانی که همراهان آن حضرت دچار آن شده اند، کاروان را آرام و شکیبیا نگهدارد و در آن راه های طولانی و بیابانی به سوی یک محل پیش بینی نشده سوق دهد. (۲)

باید دید آیا مقصود از «به سوی محل پیش بینی نشده» (ناکجا آباد) چیست؟ آیا مقصود این نیست که امام نمی داند به کجا می رود؟ و نمی داند که این حرکت به سوی سرزمین کربلا می انجامد؟ اساساً طرح این گونه حیرت و سرگشتگی به چه منظور است؟ آیا برای امامی که - دست کم - به گفته شما «امام معصومی است که ممکن نیست کوچک ترین خطا و اشتباهی از او سر بزند»؛ (۳) طرح چنین حیرانی

ص: ۲۱۲

۱- (۱). الغدیر، ج ۸، ص ۳۲۶.

۲- (۲). شهید جاوید، ص ۹۰.

۳- (۳). همان، ص ۶.

شایسته است؟ آیا درست است که با تعبیرهای حزن آور، منزلت والای امام علیه السلام نادیده انگاشته شود؟ شما که بر این باورید، این کتاب نه تنها مقام امام را پائین نیاورده بلکه به تصدیق عالمان صاحب نظر، مقام امام علیه السلام را بسی برتر از آن چه مردم عامی تصوّر می کنند، بالا برده است.

آیا فرض ناآگاهی برای امام علیه السلام - در شرائطی که حتّاً فرزدق و نظیر او، از فرجام این حرکت آگاه است - از منزلت او نمی کاهد؟ آیا تحیّر و تردید، عالمان اهل نظر را به تأیید و تصدیق واداشته است؟ آیا به نظر شما تنها مردم عامی هستند که امام را عالم و آگاه می دانند؟

می گوید:

اکنون حسین بن علی علیه السلام زیر نظر نیروهای مسلّح دشمن در این بیابان فرود آمده و دستگاه حکومت، آن حضرت را تحت فشار قرار داده و آینده کار، خطرناک تر به نظر می رسد... در این وضع مرگبار و تأسف آور امام حسین علیه السلام از قضیه ای که قریب بیست و چهار سال پیش (۱) در همین زمین واقع شده و سخنانی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده، یاد می کند و آن را برای یارانش توضیح می دهد. در آن هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام در حضور فرزندش حسین بن علی علیه السلام که در آن وقت در حدود سی و سه سال داشت فرمود: «در این سرزمین عزیزانی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته می شوند». و امروز هم عزیزانی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سرزمین گرفتار شده و آینده سختی در پیش دارند. آیا آن عدّه از

ص: ۲۱۳

۱- (۱). جنگ صفین اواخر سال ۳۶ هجری شروع شده و ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، اوّل سال شصت و یک هجری بوده است. پس فاصله بین این دو حادثه حدود ۲۴ سال خواهد بود، (همان، ص ۳۰۲).

خاندان پیغمبر که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آنان آن پیشگویی را فرمود امام حسین علیه السلام و خاندان آن حضرت نیستند؟ آیا سخنانی که بیست و چهار سال پیش علی درباره کشته شدن عزیزانی از اهل بیت رسالت علیهم السلام در همین سرزمین فرموده است، با حسین بن علی علیه السلام و خانواده اش تطبیق نمی شود؟ امام حسین علیه السلام آن پیشگویی را که پدرش بیست و چهار سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل می فرماید و طبعاً همراهان آن حضرت این احتمال را می دهند که آن پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به کاروان حسین بن علی باشد و کم کم خود را برای حوادث سخت تری آماده می کنند» (۱).

نکته هایی که مؤلف در این فراز آورده است عبارتند از:

۱. امام علیه السلام آن گاه که خود را در سرزمین کربلا در محاصره دشمن دید به یاد آورد که این جا همان سرزمینی است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در این سرزمین عزیزانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کشته می شوند».

۲. از آنجا که امیرمؤمنان علیه السلام سخن خود: «هَهُنَا مَحَطُّ رِكَابِهِمْ» را با ضمیر غایب «هُم» ایراد فرموده بود، با این که امام حسین علیه السلام همراه پدرش بود، دریافت که مقصود از این سخن «عزیزانی از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله»، ایشان و یاران بزرگوارش هستند. و همین طور در طول راه.

آن گاه که به کربلا رسید و خود را در محاصره دشمن دید و به گفته مؤلف:

«این جا و در آن شرایط بسیار سخت و سنگین محاصره بود، که دریافت سخن امیرمؤمنان علیه السلام درباره شهادت او و یارانش بوده است». البته آن هم به کمک

ص: ۲۱۴

قرینه های بسیاری که امام حسین علیه السلام با آنها مواجه شده بود؛ مانند رفتار وحشیانه عیدالله، و گفتار فرزدق و نظیر این ها!!

بر این اساس، امام حسین علیه السلام نه تنها از شهادت خود آگاه نبود؛ بلکه با وجود قرینه های بسیار وارد عرصه احتمال شده بود؛ یعنی احتمال می داد که آن پیش گویی درباره او و یاران اوست. از این رو خود را برای شرایط سخت تر آماده کرد.

افزون بر این، مؤلف مدعی است که تعبیر: «هَهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا» را امام حسین علیه السلام پس از ورود به کربلا فرموده است؛ چرا که در منابعی از قبیل تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی و... از آن یاد نشده است. و این ابن اعثم دروغگوی دروغ پرداز است که آن را به امام حسین علیه السلام استناد داده است.

اگر بر اساس باور مؤلف، بپذیریم که ابن اعثم دروغگویی لابلای بوده است، و اما هم چنان که در موارد بسیاری دیده شده است، ممکن است در مقام استنباط حکمی، یک فرد دروغگو، سخن راستی را بگوید؛ چرا که مضمون سخن او همان مضمونی است که در روایات معتبر آمده است. سخن ابن اعثم چنین است؛ یعنی به لحاظ این که با موازین علمی و قرینه های خارجی سازگار است، انکارناپذیر است. بنابراین، تأکید مؤلف بر این که «هَهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا و...» از ساخته های ابن اعثم است، تأکیدی نابجاست.

نکته این که، به باور ما شیعیان همه امامان، نور واحدند و در کمالات و فضایل و ویژگیهای امامت همسان.

بر این اساس باید از آقای مؤلف پرسید: چه تفاوتی میان امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرزندشان امام حسین علیه السلام است؟ چرا باید یکی را آگاه و دیگری را ناآگاه بدانیم؟ و اگر گفته شود که اولاً: امیر مؤمنان علی علیه السلام این پیش گویی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛ ثانیاً: به گونه اجمال نقل شده است؛

برای همین، نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز، از تفصیل آن آگاهی نداشته است.

و اما پاسخ این توجیه نامقبول، این است که

أولاً: در نقل مؤلف، نامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده است.

ثانیاً: ظاهر عبارت ایشان، این است که امام امیر مؤمنان از تفصیل این حادثه خوبار به طور کامل آگاه بوده است.

جالب این که امیر مؤمنان در این پیشگویی به تصریح، از فرزندش امام حسین علیه السلام نام برده و از شهادت ایشان یاد کرده است. و ما در این جا، برای نمونه، به نقل علامه مجلسی رحمه الله بسنده می کنیم:

رَوَى فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَنْ عَزَى مَعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفِّينَ، وَقَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْمُورَ السَّلْمَى الْمَاءَ وَحَزَزَهُ عَنِ النَّاسِ، فَشَكَى الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ، فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلِيَّ كَشْفِهِ، فَأَنْحَرُوا خَائِبِينَ، فَضَاقَ صَدْرُهُ، فَقَالَ لَهُ وَلَدُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمْضِيَ إِلَيْهِ يَا ابْتَاهُ؟ فَقَالَ: امْضِ يَا وَلَدِي، فَمَضَى مَعَ فَوَارِسَ، فَهَزَمَ أَبَا أَيُّوبَ عَنِ الْمَاءِ، وَبَنَى خَيْمَتَهُ وَحِطَّ فَوَارِسُهُ، وَأَتَى إِلَى أَبِيهِ وَأَخْبَرَهُ، فَبَكَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَهَذَا أَوَّلُ فَتْحِ بَيْرَكِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: ذُكِرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفٍّ كِرْبَلَا حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَيُحْمِحُمْ وَيَقُولُ:

الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِمَا قَتَلْتَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا. (۱)

در بعضی از کتاب های معتبر عبدالله بن قیس به روایت

ص: ۲۱۶

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

لوط بن یحیی (۱) گفته است: من در صفین از سربازان امیرمؤمنان علیه السلام بودم. ابویوب اعور سلمی، که از فرماندهان لشکر معاویه (لعنت خدا بر او باد) بود، راه ورود به آب را، بست و لشکر علی را از آن بازداشت. لشکر امام نزد آن حضرت از تشنگی شکره کردند. امام علیه السلام سوارانی را برای آزادسازی آب بسیج کرد و امیا همگی، بدون پیروزی، ناکام بازگشتند. امام علیه السلام از این شکست و ناکامی، تنگدل شد. در این هنگام فرزندش حسین بن علی علیه السلام عرض کرد: پدر جان! آیا برای آزادسازی آب، بر ابوایوب اعور بتازم؟ فرمود: ای فرزندم، بر او بتاز. حسین علیه السلام بر ابوایوب بتاخت، و او و سوارانش را تار و مار کرد. سپس خیمه خود را برافراشت و سوارانش را فرود آورد و آن گاه به سوی پدر بازگشت و او را از آزادسازی آب آگاه ساخت. امام علیه السلام با شنیدن خیر پیروزی گریست. گفتند: ای امیر مؤمنان چرا می گریید در حالی که به برکت حسین علیه السلام این نخستین پیروزی است؟! فرمود: به یاد آوردم که حسین علیه السلام به همین زودی در کربلا تشنه کام به شهادت خواهد رسید؛ تا این که اسب او رمیده و شیهه می کشد؛ «الظَّليمة الظَّليمة لأمه قتلت ابن بنت نبيها؛ داد از امتی که فرزند پیامبر خود را می کشد».

امام امیرمؤمنان علیه السلام در این سخن به تصریح، از امام حسین علیه السلام و شهادت و تشنگی او یاد فرموده و گریسته است. بر این اساس اگر بپذیریم که در پاره ای

ص: ۲۱۷

۱- (۱). لوط بن یحیی، همان «ابومخنف» است که طبری از او نقل می کند و در زمان امام صادق علیه السلام می زیسته است.

موارد به اجمال خبر داده، و اما باید این حقیقت را بپذیریم که در پاره ای دیگر، به تصریح، از شهادت آن حضرت یاد کرده است.

نتیجه پیش گفته ها:

از پیش گفته ها روشن شد که مؤلف، در این کتاب به گونه ای قیام امام حسین علیه السلام را تحلیل کرده که لازمه آن آگاه بودن امام از شهادت خود و یاران بزرگوار اوست.

نکته مهم این که، ممکن است ادعا شود: آگاهی امام علیه السلام از قضیه شهادت، آگاهی از موضوعات است. و ندانستن آن از منزلت امام نمی کاهد. و اما پاسخ چنین ادعایی:

اولاً: بنابر آن چه در فصل پیش به تفصیل آمد، ادعایی ناصحیح است.

ثانیاً: اگر همین ادعای ناصحیح را، صحیح بدانیم، روشن است که همه موضوعات به لحاظ مراتب و نقشی که در زندگی اجتماعی مسلمانان و تعیین سرنوشت آنها دارند، در یک ردیف نیستند؛ چرا که گاهی ندانستن امام علیه السلام افزون بر این که خطای در تشخیص است، و این با «مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ» یعنی مطاع بی قید و شرط بودن ناسازگار است؛ موجب تباهی امت اسلام و تزلزل مبانی مکتب است. و پدیده عظیم عاشورا، نه تنها در ردیف موضوعات بسیار با اهمیت است؛ بلکه باید گفت، پس از حادثه «غدیر خم» مهم ترین حادثه است؛ چرا که بقای اسلام در گرو آن است. از این رو، کوچک ترین خطا در تشخیص آن، چه به لحاظ زمینه ها و چه به لحاظ نتیجه، سبب ویرانی بنای اسلام و تباه سازی دستاورد بعثت محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود.

و اگر همراه با مؤلف، ادعای نادرست ایشان را بپذیریم، و امّا آیا چه توجیهی برای مطاع بودن امام علی علیه السلام که از عصمت علمی و عملی برخوردار است،

داریم؟ آیا معنای «مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ» بودن، جز این است که چنین پیشوایی، بی هیچ قید و شرط، مطاع است؟ و همین گونه مطاع بودن آیا دلیل عصمت آن حضرت نیست.

اکنون از آقای مؤلف باید پرسید: آیا پدیده خونین عاشورا و به شهادت رسیدن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، به دست امت پیامبر صلی الله علیه و آله از کدام موضوعات است؟ آیا رویارویی امام علیه السلام با یزید و شهادت آن حضرت، در سرنوشت اسلام و مسلمانان چه تأثیری داشت؟ به طور قطع این پدیده، پس از بعثت و قصه پر غصه غدیر، در تاریخ اسلام بی نظیر است، بلکه بالاتر؛ چرا که اگر امام حسین علیه السلام آن فداکاری و ایثار بی نظیر را نمی کرد و آن حماسه عظیم انسان را در آن روز بزرگ نمی آفرید؛ همچنان که از زبان یزید شنیده شد و موضع گیری بنی امیه در عمل، حکایت آن داشت، بساط وحی برچیده می شد و این یک واقعیت تلخی است که تاریخ اسلام بهترین گواه آن است. (۱)

آیا امامی که نمی داند پایان کارش به کجا می انجامد «مُقْتَرَضُ الطَّاعَةِ» است؟ هرگز!

بنابراین سخن طبری: «اگر از امام علیه السلام بپرسند پایان این بیابان کجاست؟ و ما به کجا می رویم و فرجام کار چیست؟ پاسخ می شنوند که: «لَا نَدْرِي عَلَى مَا تَتَصَرَّفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُور» بی پایه و به دور از واقعیت است.

ص: ۲۱۹

۱- (۱). مبارزات سرمایه داری قریش و بت پرستان حجاز و سرمایه داران بازار مکه به رهبری ابوسفیان، که به گفته ابن عباس: «یک منافق بود و به ظاهر اظهار مسلمانی می کرد»، با اصل رسالت به جایی رسید، که اسلامی که سلمان و مقداد و اباذر پرورده بود، روزی دارای خلفایی شد مانند معاویه اموی و فرزندش یزید، آن می گسار، باده پرست، فاجر و فاسد. و کار اسلام و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی کشید که همین یزید در حالی که با عصایش بر چهره نورانی امام حسین علیه السلام می زد، این اشعار را که از عبدالله بن زبیری است و از خود نیز ابیاتی بر آن افزوده بود، می خواند: «لَيْتَ أَشْيَاخِي بِنَدْرِ شَهِيدُوا/وَجَزَعِ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْمَسَلِّ/لَعَبْتُ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا-/خَبْرٌ جَاءَ وَلَا- وَحَيَّ نَزَلَ»، (نفس المهموم، ص ۴۳۵؛ بلاغات النساء، ص ۳۴؛ مثير الاحزان، ص ۱۰۱).

مؤلف شهید جاوید می گوید:

پایان کار امام علیه السلام جز خسارت نبود. (۱)

بر این اساس، آن‌ها که پیش از ورود به کربلا یا در شب عاشورا، از کاروان شهادت جدا شدند، هیچ‌گونه عذری ندارند. آیا کسانی چون عییدالله، حرّ بن یزید جعفی، که از یاری امام علیه السلام سرباز زدند، معذورند؟

بنابراین باید ببینیم که امام علیه السلام از آغاز حرکت خود می دانست که پایان کار مبارزه با حکومت یزید، جز شهادت نیست. او خود آگاهانه شهادت را پذیرفته بود و علی رغم باور مؤلف، آن را مایه حیات و بقای آیین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست. و اساساً اقدام به چنین عمل مرگبار و حرکتی که در نهایت، برای اسلام و مسلمانان جز خسارت نبود از امامی که به تکلیف الهی، پاسدار اسلام و مصالح مسلمانان است، پذیرفتنی نیست. و چرا باید امام علیه السلام به نصایح ابن عباس و برادرش محمد حنفیه، گوش فرام دهد و خود و یارانش را به راهی برد که نهایت آن کشته شدن و تحمیل خسارت بر اسلام و مسلمانان است؟

آری، اگرچه کار امام علیه السلام به باور ما، پایانش جز شهادت نبود. و اما این شهادت و به دنبال آن، اسارت اهل بیت علیه السلام، هم چنان که در پایان این فصل بدان پرداخته می شود، قیام و اقدامی پرثمر برای اسلام و بقای آن بود.

به راستی، اگر آن روز این عمل صالح و حرکت عظیم بابرکت، تحقق نمی یافت، حکومت اموی، با شیوه ای که به کار می برد، چه بر سر اسلام و مسلمانان می آورد؟ حکومتی که می رفت تا برای همیشه بساط اسلام را برچیند

ص: ۲۲۰

و کار بعثت را تمام کند و نام و یاد محمد صلی الله علیه و آله و دستاورد دوران نبوتش را از یادها ببرد.

پس سکوت امام حسین علیه السلام بر اساس تعهد الهی و تکلیف انسانی که داشت، در آن شرایط سخت و سنگین، فروغلتیدن در هلاکت و تباهی بود. برای همین، آن ها که امام علیه السلام را تنها رها کردند و از اطاعت و یاری او سرباز زدند، خویشتن را به هلاکت و نکبت درافکندند. و در رستاخیز نیز، در پیشگاه خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله شرمسار خواهند بود و به کیفر گناه خود، خواهند رسید.

امام حسین علیه السلام خود و یارانش را به کام مرگ درافکند، تا اسلام را از مرگ حتمی نجات بخشد و چنین شد. او یک رسالت تاریخی نسبت به اسلام و انسانیت مظلوم داشت و انجام این رسالت، جز با شهادت او و یارانش امکان پذیر نبود. و امام در پرتو آگاهی الهی خویش، این رسالت عظیم را دریافت و در راه تحقق آن، حماسه عظیم شهادت را رقم زد. برای همین، سخنان سطحی ابن عباس و خیرخواهی های عاطفی برادرش محمد بن حنفیه، و مصلحت اندیشی دیگر مصلحت اندیشان، نمی توانست او را از انجام این رسالت بزرگ باز دارد.

تأکیدی بر مدّعی ما

افزون بر پیش گفته ها، مواردی در منابع استناد مؤلف: مانند تاریخ طبری و...

وجود دارد که تأکید و تأییدی بر مدّعی ماست و در این جا، به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱. طبری در تاریخ خود از «ابومخنف» درباره «زُهیر» و دیدار او با امام علیه السلام آورده است که: زهیر پس از بازگشت از دیدار خود با امام علیه السلام به یاران خود چنین گفت:

مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّبِعَنِي وَإِلَّا آخِرَ الْعَهْدِ.

هریک از شما دوست دارد که به راه من باشد (همراه من با حسین علیه السلام بیاید)، بسیار مناسب و به موقع است و هر که به راه من نیاید، بداند که این آخرین دیدار من با او، خواهد بود.

سپس گفت:

إِنِّي سَأَحِيدُكُمْ حَدِيثًا: غَزَوْنَا بَلَنْجَرَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَأَصَيْبْنَا غَنَائِمَ، فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ الْبَاهِلِيُّ: أَفَرَحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَأَصَيْبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ؟ فَقُلْنَا: نَعَمْ؛ فَقَالَ لَنَا: إِذَا أَدْرَكْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُمْ مِنْكُمْ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ، فَمَا أَنَا فَإِنِّي اسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ، قَالَ: ثُمَّ وَاللَّهِ مَا زَالَ فِي أَوَّلِ الْقَوْمِ حَتَّى قُتِلَ. (۱)

رازی در دل دارم که ناگزیر برای شما بازگو می کنم در «بلنجر» در نبرد با کافران، به یاری خداوند بر آنان پیروز شدیم و غنیمت های بسیاری به دست آوردیم. سلمان باهلی (۲) گفت: آیا از این که در این جنگ پیروز شده و غنیمت بسیار به دست آورده اید، شاد و مسرورید؟ گفتیم: آری. گفت: آینده ای در پیش رو دارید که در کنار جوانان خاندان محمد صلی الله علیه و آله در راه هدف بزرگتری با دشمن می جنگید و غنیمت های بسیار نصیب تان خواهد شد و شادمانی و سرورتان بسی بیش تر خواهد بود. آن گاه زهیر پس از افشای این راز، به همراهانش گفت: «من اکنون از شما جدا می شوم و شما را

ص: ۲۲۲

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲- (۲). ابن اثیر در کامل ج ۳، ص ۱۵۱ و مفید در ارشاد ج ۲، ص ۷۳، گفته اند: مقصود از سلمان، در سخن زهیر، سلمان فارسی است.

به خدا می سپارم. سپس به خدا سوگند، زهیر در خطِ مقدم سپاه بود تا این که کشته شد».

نقل طبری از آن جا که تاریخ او از منابع استناد مؤلف شهید جاوید، بلکه مهم ترین آنهاست، به لحاظ استناد آن به ابومخنف، چنان که برخی گفته اند، در خور تأمل است.

و اما زهیر، کسی است که پس از بازگشت از مراسم حج در طول راه می کوشید تا با امام علیه السلام دیداری نداشته باشد. ولی کوشش او، راه به جایی نبرد و سرانجام توفیق یار او شد و با امام علیه السلام دیدار کرد. و ای کاش می دانستیم که در این دیدار کوتاه، میان او و امام علیه السلام، چه گذشت که آن چنان دگرگون شد و پس از بازگشت به خیمه خود، با همسر و همراهانش بدرود گفت و به کاروان امام علیه السلام پیوست؟

آیا امام علیه السلام سخن سلمان باهلی را به یادش آورد؟ آیا آن غنیمت سرورانگیز که سلمان باهلی از آن خبر داده بود؛ غنیمت شهادت بود؟ آیا در صورت پیروزی ظاهری بر یزیدیان و تأسیس حکومت در کوفه، دست یابی به مقامی رفیع بود، که زهیر بدان امید، دست از خانه و خاندان شست و سر از پا نشناخت، تا به صف حسینیان پیوست؟

به راستی، چه انگیزه ای زهیر را به وجد آورده بود، که آن گونه دلدادۀ فرزند پیامبر شد؟ اگر مراد از غنیمت، موقعیت های دنیایی بود که زهیر با پیروزی امام حسین علیه السلام به آنها دست می یافت، بدرود او و این که این دیدار آخرین است، چه معنا داشت؟ ناگزیر باید پذیرفت که امام علیه السلام در این دیدار شورانگیز با اکسیر نگاه خود، مس وجود زهیر را به گوهری ناب تبدیل کرد. و او را با معنویت خویش، آن چنان در حوزه جاذبه شهادت، قرار داد که دیگر «آن سرایی» شده

بود؛ از این رو، سر از پا نمی شناخت و برای وصول به آن منزلتِ بی بدیل، با همهٔ تعلقات خود، چه رسد به همسر و همراهان، بَدْرود گفت:

کیمیا داری که تبدیلتش کنی گر چه جوی خون بود نیلتش کنی(۱)

بنابراین، هم امام علیه السلام می دانست که فرجام اقدامش شهادت است، و هم، زهیر دریافته بود که سخن سلمان، که گفته بود: «در آینده با جوانانِ خاندانِ محمد صلی الله علیه و آله خواهی بود و غنیمت سرور انگیزتر و نشاط آورتری نصیب تو خواهد شد»، همان بودنِ با حسین علیه السلام و کشته شدن در راه اوست. از این رو، فراخوانِ حسین را با گوش جان شنید و سخت بدان پای بند شد و همراه او و جوانانش، که همگی از خاندان پیامبر بودند، به کربلا رفت، تا در کنار فرزند بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله از غنیمت شهادت، که سعادت ابدی و سرور جاودانه است، برخوردار شود.(۲)

ص: ۲۲۴

۱- (۱). مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۴.

۲- (۲). زهیر عثمانی و از علی علیه السلام دور بود ولی حسین علیه السلام را دوست می داشت. در تاریخ نیامده که حسین علیه السلام چه در مکه و چه در مدینه از فردی دعوت کرده باشد ولی در بیابان از زهیر دعوت کرد و او را گرامی داشت. حیف است زهیر جوان مرد دلیر، نابغهٔ نظامی، سردار بزرگ عرب، یزیدی بماند. باید حسینی شود. حسین علیه السلام هم زهیر را دوست داشت. در این سفر بارها حسین علیه السلام گفت هر کس می خواهد برود و با من نیاید، ولی زهیر را گفت که با وی بیاید. مردمی که از دور حسین علیه السلام پراکنده شدند شایستگی نداشتند که به شهادت برسند. شهادت مقام شامخی است هر کسی لیاقت آن ندارد: «هرگز بر طاووس به کرکس ندهندش». ولی زهیر شایستگی دارد و باید بدین فیض عظیم نایل گردد. زهیر هر چند در ظاهر از حسین دور است ولی در باطن به حسین نزدیک است. جوان مردی حسین علیه السلام نمی گذارد که شایستگان محروم شوند. حسین علیه السلام زهیر را به بزم شهادت صلا داد. زهیر لبیک گفت و جام شهادت را تا پایان بنوشید. چه رازی در این دعوت نهفته بود؟ حسین پسر عمویش را دعوت نکرد. برادرش را دعوت نکرد. ولی زهیر را دعوت کرد. از خویش دعوت نکرد ولی از بیگانه دعوت کرد. آیا چه رازی در این دعوت نهفته بود؟! زهیر از یاران بنی امیه بود و از سران نظامی آن ها به شمار می رفت. ولی بر حسین علیه السلام با دیده قداست و بزرگواری می نگریست. زهیر ساکن شهر کوفه بود و پس از مرگ معاویه برای حسین نامه نوشت و با

اکنون از آقای مؤلف باید پرسید: آیا سلمان می دانست که زهیر از این غنیمتِ بی زوال (شهادت) بهره خواهد برد، و اما امام حسین علیه السلام نمی دانست؟!

۲. ابن اثیر می گوید امام علیه السلام، پس از شنیدن خبرِ شهادت حضرت مسلم در منزل «تَعْلَبِيَّة»، به راهِ خود ادامه داد، تا این که در منزل «زُبَالَه» از شهادتِ برادر

ص: ۲۲۵

رضاعی اش عبدالله بَقَطْرُ (۱) آگاه شد. و در این جا بود که به همراهان خود فرمود:

قَدْ خَذَلْنَا شَيْعَتَنَا، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْصَرَ فَلَينْصِرْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ. (۲)

شیعیان ما به ما خیانت کردند و از یاری ما دست برداشتند هر کدام از شما که بخواهد برگردد، آزاد است؛ من باری (حقی) بر دوش کسی ندارم.

همراهان امام علیه السلام با شنیدن سخن آن حضرت، پراکنده شدند. گروهی به طرف راست و گروهی به طرف چپ مسیر، و تنها همان ها که از مکه با امام بودند در کنار ایشان به سوی مقصدی که در پیش داشت به راه خود ادامه دادند.

برخورد این گونه امام علیه السلام، اگر چه نوعی تصفیه بود، برای این بود که می دانست گروهی از اعراب، یعنی همان ها که رفتند می پنداشتند امام در این حرکت پیروزمندانه وارد کوفه خواهد شد و زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و مردم به اطاعت از آن حضرت، تن درخواهند داد. از این رو، خواست تا بدانند که برای چه باید این راه را طی کنند.

امام حسین علیه السلام و همراهان آن حضرت، سپس به راه خود ادامه دادند، تا در درّه «عَقَبَه» فرود آمدند؛ در این جا، مردی از عرب (۳) به حضور امام علیه السلام بار یافت و پرسید: کجا می روید؟ فرمود: به کوفه. آن مرد عرب گفت: تو را به خدا سوگند، برگرد و به کوفه نرو. در کوفه با نوک نیزه و تیزی شمشیر مواجه خواهی

ص: ۲۲۶

۱- (۱). علامه شعرانی رحمه الله در پاورقی نفس المهموم، ص ۸۷ می نویسد: «بَقَطْرُ» به باء موحده - بر وزن «بُرْثُنُ» صحیح است.

۲- (۲). کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۳.

۳- (۳). پیرمردی از عشیره عِکْرَمَه.

شد. مردمانی که از شما دعوت کرده اند؛ اگر با عیدالله جنگ کرده و پیروز شدند، که بار جنگ بر دوش شما نیست و زمینه برای حکومت شما آماده است؛ آن گاه به کوفه برو و گرنه، نرو... امام حسین علیه السلام فرمود:

أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ لَا يُغَلِّبُ عَلَيَّ أَمْرَهُ؛^(۱)

آن چه گفתי بر من پوشیده نیست ولی خدا آن چه خواهد، همان می شود. و هیچ گاه در کار خود مغلوب نخواهد شد.

سپس امام علیه السلام به همراه یارانش از آن منزل کوچ کردند.^(۲)

نتیجه دیدارها و گفت و گوها

نتیجه دیدارها و گفت و گوهای امام علیه السلام با دیدارکنندگان، در درازای راه، این بود که:

۱. امام علیه السلام از شهادت حضرت مسلم و برادر رضاعی اش «ابن بَقَطْر» در منزل زباله آگاه شد.

ص: ۲۲۷

۱- (۱). کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۳.

۲- (۲). سخن کوتاه امام حسین علیه السلام راه بازگشت را برای همه بگشود و بسیار کسانی که هنوز امید پیروزی ظاهری امام را داشتند، نومید شده، پراکنده شدند. فرزندان حضرت مسلم و برادران و خویشانش اگر به قصد گرفتن خون او می رفتند، دانستند که انتقام در این سفر امکان پذیر نیست و باید بازگردند. پیام مسلم و سخن امام علیه السلام بهترین سند برای بازگشت آن ها بود. ولی جوانمردان به راه خود ادامه دادند. حسین علیه السلام نیز اگر به قصد تشکیل حکومت می رفت از همین جا مانند آن ها که برای زنده ماندن و به نان و آب و نام رسیدن همراه او بودند و با شنیدن سخن آن حضرت بازگشتند. می بایست باز گردند، چرا که معلوم شد راه کوفه راه به دست آوردن حکومت نیست، و خیانت کوفیان وظیفه وفای به وعده را، از دوش امام حسین علیه السلام برداشت؛ چون وعده اش مشروط بود. حسین علیه السلام اگر نمی خواست به مکه برگردد با آن که امان داشت می توانست به بصره برود؛ زیرا بصریان خیانت پیشه نبودند. ولی نرفت و راه خود را به سوی کوی شهادت ادامه داد.

۲. با شنیدن خبرِ شهادتِ این دو بزرگوار فرمود: «شیعیان ما به ما خیانت کردند و از یاری ما دست برداشتند. هر کدام از شما که بخواهد برگردد آزاد است من باری بر دوش کسی ندارم». گروهی از همراهان امام علیه السلام با شنیدن این سخن، امام علیه السلام را ترک گفتند و هر کدام به سویی رفتند. و تنها کسانی ماندند که از مکه با آن حضرت همراه بودند و این سخن امام علیه السلام، افزون بر این که نوعی تصفیه بود؛ سخن از شهادت بود، نه تأسیس حکومت!!

۳. پراکنده شدن همراهان و خبر شهادت حضرت مسلم و ابن بُقَطْر هیچ گونه تزلزلی در عزم پولادین و ارادهٔ راسخ امام علیه السلام و یارانش ایجاد نکرد.

۴. مرد عرب با تحلیل اوضاع سیاسی و موقعیت نظامی کوفه، رفتن امام علیه السلام به کوفه را مصلحت امام علیه السلام نمی دانست. از این رو، از امام حسین خواست، تا از این سفر چشم پوشد. و اما امام علیه السلام فرمود: آن چه گفتمی بر من پوشیده نیست و من بر آنم که تسلیم ارادهٔ خداوند باشم. بنابراین به راهی که در پیش رو دارم، ادامه خواهم داد.

نتیجه این که علی رغم تصوّر مؤلف شهید جاوید، امام علیه السلام می دانست که در کوفه نیروی ملی مورد اطمینانی ندارد که با اعتماد به آن ها در اندیشهٔ تأسیس حکومت باشد. و قهراً اگر مقصود امام علیه السلام تأسیس حکومت بود، می بایست بر پایهٔ این تحلیل، از همان جا (درّهٔ عقبه)، از همان راهی که آمده است بازگردد و نمی بایست به گونه ای سخن بگوید که گروهی از همراهانش او را رها کنند و تنها همان هایی بمانند که خطبهٔ «حُطَّ المَوْت» را با گوش جان شنیده بودند. (۱)

ص: ۲۲۸

۱- (۱). پاسخ حسین علیه السلام به پیرمرد جالب بود؛ چون که نخستین باری بود که حسین علیه السلام می گفت بر من چیزی پوشیده نیست و راه سلامتی را میدانم. حسین مردم کوفه را بهتر از دگران می شناخت، چنان که از راز پیروزی نیز آگاه بود. ولی پند نصیحت گران را گوش می داد و با حسن خلق و خوش خوئی با آنان روبرو

آیا با توجه به اوضاع سیاسی و موقعیت نظامی کوفه و آن چه درباره آن سامان برای امام نقل شده، هنوز امام علیه السلام امیدوار بود که بتواند به وسیله همین مردم، حکومت جبار اموی را سرنگون کند؟ آن چه به نظر قطعی می رسد، این است که امام علیه السلام در این حکومت، در سر، سودای دیگری داشت و آن شهادت بود؛ همان خواست خداوند. و او برای تحقق آن، با اراده ای پولادین این راه را، ادامه می داد.

۳. ابن اثیر در جای دیگر گوید:

چهار نفر در «عَذِيبُ الْهَجَانَات» حضور امام شرفیاب شدند، و امام علیه السلام از آنان خواست تا درباره مردم کوفه آن چه می دانند، بگویند. مجمع بن عبیدالله عائذی، که یکی از آنان بود، گفت: و اما اشراف کوفه پیمانۀ های طمع ورزی شان از رشوه ها، پر شده و سخت فریب خورده اند و به دشمنی با تو از هر سو گرد آمده اند. و اما دیگران، (۱) دل هاشان خواهان توست و شمشیرهاشان برکشیده از نیام برای کشتن توست.

آنگاه امام علیه السلام از فرستاده خود قیس بن مسهر جویا شد، گفتند:

کشته شد و داستان کشته شدن او را برای امام علیه السلام بازگو کردند.

امام علیه السلام با شنیدن این خبر، اشک از دیدگانش جاری گشت و نتوانست از گریستن باز ایستد. و در همین حال با دیده اشک آلود

ص: ۲۲۹

۱- (۱). همان ها که قربانی مطامع سوداگران زر و زور و تزویرند.

این آیه را تلاوت فرمود:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱.

از مؤمنان کسانی هستند که به پیمانی که با خداوند بستند، وفا کردند. برخی از آنان پیمان خویش را به جای آوردند و برخی چشم به راه دارند و به هیچ روی پیمان خود را دگرگون نکردند.

سپس، فرمود: بار خدایا بهشت را برای ایشان قرار ده و ما و ایشان را در قرارگاه رحمت خود جای ده و از پاداش ذخیره شده ات برخوردارمان فرما. (۱)

حاصل این گفت و گو و تلاوت آیه یادشده، این است که امام حسین علیه السلام برای احقاق حق و اجابت فراخوان کوفیان رهسپار کوفه بود. از همین رو، از اوضاع و شرایط آن و روحیات و رفتار مردم آن سامان پرس و جو می کرد. و اما به واقع می دانست که مردم دو گروهند:

۱ - گروهی دنیاطلبان سوداگرند، که در جهت منافع خود، تسلیم قدرت اند.

۲ - و گروهی دیگر، مردمان ضعیف و توده های ناآگاهی هستند، که در شرایط استبدادی کوفه قدرت تصمیم گیری از آنان سلب شده است. و قهراً مرعوب قدرت و زیر تأثیر مصلحت خواهی های اشراف، همواره در سمت و سوی منافع آنان حرکت می کنند. اگرچه دل هاشان با امام حسین علیه السلام است، ولی شمشیرهاشان به اراده صاحبان زر و زور و تزویر، در حرکت است. برای همین، در پاسخ آن ها که اوضاع کوفه و موقعیت کوفیان را بازگو می کردند و از آن حضرت

ص: ۲۳۰

۱- (۲). کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۴۹ و ۵۰.

می خواستند، تا از رفتن به کوفه چشم پوشد و امیدی به یاری کوفیان نداشته باشد، می فرمود: آن چه می گوید بر من پوشیده نیست و این راهی است که با خواست خداوند باید طی شود «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَلِّبُ عَلَىٰ أَمْرِهِ». و به طور قطع، خواست خداوند همان شهادت بوده است؛ شهادتی که از پیش، پیامبر صلی الله علیه و آله و عده آن را داده بود و امیر مؤمنان نیز، به هنگام گذر از سرزمین نینوا، به آن اشاره کرده بود، و حسین علیه السلام مشتاقانه بدان سو، رهسپار بود. از این رو، با شنیدن خبر شهادت «قیس بن مسهر» بی صبرانه تلاوت فرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ...».

آری، آن بزرگوار می دانست که پایان کارش جز شهادت نیست. با این حال می رفت، تا حجت را بر مدعیان دروغین تمام کند و راه هر گونه عذرآوری و بهانه جویی را به روی آن ها، بربندد.

۴. شیخ مفید رحمه الله گوید: به روایت سالم بن حفصه، عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای اباعبدالله! در میان ما مردمانی سفیه و کم خرد هستند که گمان می کنند من کشته شده تو خواهم بود. امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِسُفَهَاءَ، وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءَ، أَمَا أَنَّهُ يُقَرَّرُ عَيْنِي أَلَّا تَأْكُلَ بَرَّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا. (۱)

اینان کم خرد نیستند؛ بلکه مردمی شکیبیا و خویشتن دارند. و اما آن چه مایه روشنی چشم من است، این است که پس از من جز چند روزی از گندم عراق نخواهی خورد.

ص: ۲۳۱

در این نقل نکته هایی است تأمل برانگیز:

نخست: این که مردمی که عمر بن سعد به گمان باطل خود، آنها را کم خرد می دانست، از کجا می دانستند که او کشته شد حسین علیه السلام خواهد بود.

دوم: این که امام علیه السلام نه تنها گمان شان را باطل ندانست؛ بلکه آن ها را به شکیبایی و خویشتن داری ستود و عمر سعد را هشدار داد، که از کشتن امام علیه السلام طرُفی نخواهد بست و به آرزوی پلید خود، نخواهد رسید.

سوم: این که قصیده شهادت امام علیه السلام و جنایت عمر سعد، این فریب کارِ دغل بازِ نگون بخت، از سال ها پیش از شهادت، زبانزد گروهی از مردم بوده است. برای همین، همواره او را سرزنش می کردند. و افزون بر این، همین گفت و گو، دلیل آگاهی امام علیه السلام از شهادت خود و یارانش بوده است.

آری، امام علیه السلام به عمر سعد هشدار داد، که کربلا قربان گاه من و «جولان گاه» توست. و این عمر سعد بود که برای دست یابی به بهره ای اندک از خواهانی های نفس، دست به چنین جنایت هولناک زد و هر دو جهان - دنیا و آخرت - خود را، تباه ساخت.

۵. خطبه امام حسین علیه السلام در مکه

امام حسین علیه السلام در هشتمین شب ماه ذی حجه در حضور اصحاب و یاران خود خطبه ای ایراد کرد و چنین فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفَتَاهِ، وَمَا أَوْلَهُنِي
إِلَى اسْتِيفِ اسْتِيفَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَخَيْرٌ لِي مَضْرُوعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ،
فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي

اَكْرَاشًا جَوْفًا وَاجْرِبَةً سَيْغَبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَضْبِرُ عَلَى بِلَائِهِ، وَيُوفِّينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لُحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ، مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا، فَأَنْتَى رَاحِلٌ مُصْبِحًا. ان شاء الله تعالى. (۱)

سپاس و ستایش خدای راست، «آن چه خداوند بخواهد (همان است) و هیچ توانی جز از سوی خداوند، نیست». مرگ زیبایی فرزندان آدم است. هم چون زیبایی گلوبندی که به گردنِ دوشیزه ای است. واله و شیدایِ دیدارِ پدران و نیاکانم هستم، همچون شوق و شیدایی یعقوب به دیدار یوسف. برای من شهادت گاهی فراهم شده که باید به سوی آن بروم. می بینم که گرگ های بیابان ها میان «نواویس و کربلا» بند بندِ مرا از هم جدا کرده و شکم های تهی خود را از پیکر من سیر می سازند. از آن روزی که به قلم قضا نوشته شده است گریزی نیست. روشِ ما خاندانِ محمّد صلی الله علیه و آله خشنودی و رضای خدای را جستن است (رضای ما رضای خداست). در بلاها و پیش آمدهای ناخوشایند، استقامت می ورزیم و شکیبایی داریم و پاداشِ ما، که پاداشِ شکیبایان است، خواهد رسید. قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون پودِ جامه به آن حضرت پیوسته است از وی جدا نمی ماند؛ بلکه همگی، در بهشت (خطیره القدس)، برای او فراهم گردد و دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله بدان ها روشن شود و خدای بدان ها وعده خود را راست گرداند. من بامدادان از مکه بیرون خواهم شد

ص: ۲۳۳

۱- (۱). نفس الهموم، ص ۱۶۳؛ ملهوف، ص ۱۲۶؛ مثیر الـاحزان، ص ۴۱؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

هر کس که بخواهد جان خود را در راه ما فدا کند و جویای دیدار خداوند است، با ما بیاید.

این که فرمود: «كَأَنِّي بِأَوْصَالِي؛ می بینم که گرگهای بیابان ها میان «نواویس و کربلا» بند بند مرا از هم جدا کرده و شکم های تهی خود را از پیکر من سیر می سازند» دلیل دیگری است، هم بر آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خود و هم، جایی که شهادت گاه اوست.

نویسنده کتاب شهید جاوید می گوید:

ممکن است بگوییم این خطبه را امام حسین علیه السلام در روز عاشورا که، از نظر مجاری طبیعی، شهادت وی حتمی شده بود، ایراد فرموده است، نه در مکه. (۱)

در پاسخ ایشان باید گفت: اگر سخن بر سر امکان است، امکان دیگری نیز هست، و آن این که امام علیه السلام دوبار و در دو جا؛ یکی در مکه و دیگری در کربلا، چنین خطبه ای را ایراد کرده است. (۲) و جالب این که اختلاف در پاره ای تعبیرها خود تأکید و تأییدی بر این امکان است؛ و این که امام علیه السلام فقط در مکه این خطبه را ایراد کرده باشد نیز، ممکن است؛ چرا که:

أولاً: در کتاب لهوف به آن تصریح شده است. (۳)

ثانیاً: در کتاب «اربعین الحسینیه» (۴) به نقل از منابعی چون «كشف الغمّه و...» آمده است که همگی بر آن اند، که ایراد این خطبه در مکه بوده است.

ص: ۲۳۴

۱- (۱). شهید جاوید، ص ۱۳۸.

۲- (۲). خوارزمی در مقتل خود ایراد این خطبه را با اندکی اختلاف با آن چه در متن آمده است، در روز عاشورا می داند، (ج ۱، ص ۲۵۴).

۳- (۳). لهوف فی قتلی الطفوف، ص ۳۸.

۴- (۴). نوشته حاج میرزا محمد ارباب (اشراقی).

ثالثاً: ارباب ذوق، که از زیبایی و آرایه های سخن آگاهند، تعبیرهای امام علیه السلام را به روایت لهوف زیباتر و از نظر فصاحت، دلبرده تر می دانند.

ممکن است ایشان بگویند: تعبیر «إِنِّي رَاحِلٌ مُضِيحاً» دلیل آن است که این خطبه در مکه ایراد نشده است؛ چرا که حرکت امام به سوی کربلا، ظهر روز هشتم (روز ترویج) بوده است، نه بامداد آن روز. افزون بر این، امام علیه السلام در شب هشتم، عزم بیرون شدن از سرزمین مکه را نداشته است، بلکه فردای آن شب، یعنی همان روز هشتم ناگزیر از بیرون شدن بوده است.

در پاسخ این گفته باید گفت: «مُضِيحاً» به معنای فرداست. بر این اساس حرکت امام علیه السلام در ظهر روز هشتم با تعبیر «مُضِيحاً» سازگار خواهد بود. و جالب این که دیگران، جز مفید در ارشاد، و طبری در تاریخ خود، بر آن اند که همان شب هشتم، عزم بیرون شدن از مکه را داشته است. افزون بر این، در نقل مفید و طبری اشاره ای بر عزم امام نشده است، تنها چیزی که در تاریخ طبری بدان اشارت رفته است، گفت و گوی ابن عباس با امام علیه السلام و خیر خواهی او نسبت به ایشان است، (۱) تا این که آن حضرت را از این اقدام باز دارد. و نقل طبری از ابومخنف نیز، حاکی از آن است که امام حسین علیه السلام همان روزهای پیش از حرکت به سوی عراق بر این تصمیم بوده است، که از مکه بیرون برود. بنابراین عزم و تصمیم امام علیه السلام ناگهانی و مجبورانه نبوده است.

اکنون جای این پرسش است که اگر امام حسین علیه السلام از پیش می دانست، که تا پایان موسم حج در مکه نخواهد ماند، چرا از همان آغاز برای «حج» مُحَرَّم شده است؟ و بر اساس گفته شما، قهراً می بایست برای انجام عمره مُحَرَّم می شد.

و اما پاسخ این پرسش، این است که احرام امام حسین علیه السلام به ظاهر برای حج و هماهنگ شدن با دیگر حاجیان، بر پایه مصلحتی بوده است. او با این اقدام

ص: ۲۳۵

ناگهانی خود به حاجیان اعلام کرد که پیش از اتمام حج، ناگزیر از بیرون شدن است، چرا که در سرزمین مکه و حرم، با این که نباید خونی در آنجا ریخته شود، امام علیه السلام از دست مأموران حکومت اموی در امان نبود،^(۱) و می خواست با این اقدام به ظاهر نابهنگام خود، پرده از چهره کریه حکومت اموی بردارد. اگر چه روشن نیست که امام علیه السلام از همان آغاز برای حج، مُحرم شده باشد؛ بلکه از بررسی روایات و همین طور، از تاریخ طبری، برمی آید که او از پیش برای انجام مناسک عمره مُحرم شده بود. و در حقیقت از همان آغاز قصد آن داشت، که مناسک عمره را به جای آورد و از مکه به سوی عراق بیرون برود.

فرضی دیگر

اگر بپذیریم که امام علیه السلام بخش پایانی خطابه اش: «مَنْ كَانَ بَادِلًا - فِينَا مُهَجَّةً» را در کربلا و در لحظه های محاصره دشمن ایراد کرده است؛ یعنی ادعای نویسنده

ص: ۲۳۶

۱- (۱). در اسلام حرم خدای حرمتی دارد. آن جا در حقیقت بستنی است برای هر موجودی زنده و دژی است برای حفظ حیات در زمین. باید حیات زندگان در آن جا محفوظ بماند. کسی حق ندارد در حرم، موجود زنده ای را نابود کند صید حرم، حرام است. کندن درختان حرم جایز نیست. نباید خونی ریخته شود، انسانی کشته گردد. نباید آزادی کسی در آن جا سلب شود. و کسی حق ندارد همراه خود سلاح بردارد. و اما مزدوران یزید دستور یافتند تحت رهبری والی مکه، در ایام حج، پسر پیامبر را در حالی که جامه احرام بر تن دارد و سلاحی در دستش نیست، دستگیر ساخته و یا ترور کنند. حکومت خام و بی تدبیر یزید دیگر نتوانست زنده بودن حسین علیه السلام را در حرم خدای تحمل کند و تصمیم به هتک خانه خدای و بی حرمتی گرفت و به گمان خود خواست کار را یک سره و خود را از سوی حسین علیه السلام آسوده خاطر گرداند. امام حسین علیه السلام می توانست در مکه بماند و از خود دفاع کند و پیروز شود؛ چون قدرت امام حسین علیه السلام در خانه خدا از قدرت یزید بیش تر بود، ولی از دفاع کناره جست. چرا که دفاع امنیت خانه خدا را برهم می زد. آن جا خانه امن و آرامش بود. آن جا خانه صلح بود. آن جا خانه حفظ حیات زندگان بود. نابود کردن حیات موجودی زنده، حرمت خانه خدا را می برد. و حسین علیه السلام برترین کسی بود که حرمت آن جا را نگاه می داشت.

شهید جاوید را درست انکاریم، ولی استناد به «کَآئِنِ بِأَوْصَالِي...» که حاکی از آگاهی امام علیه السلام از شهادت است، به استحکام خود باقی است. و اساساً به لحاظ شیوه گفتاری، صحیح نیست که امام علیه السلام آن گاه که در محاصره است و به گفته نویسنده: «اکنون می داند که کشته خواهد شد» بگوید: «می بینم که گرگ های بیابان ها میان «نواویس و کربلا» بند بند مرا از هم جدا کرده و...»

نتیجه این که، ایراد خطبه «حُطُّ المَوْتِ» در روز هشتم ذی الحجه و به هنگام بیرون شدن از مکه به سوی عراق، حکایت صریح از آگاهی امام علیه السلام از شهادت است. (۱)

۶. علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا نَزَلَ مَنْرًا وَلَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ، وَقَالَ يَوْمًا: «وَمِنْ هُوَ انِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ

ص: ۲۳۷

۱- (۱). عن أبي عبد الله عليه السلام: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مُعْتَمِرًا ثُمَّ خَرَجَ إِلَى بِلَادِهِ؟ قَالَ لَا بَأْسَ، وَإِنْ حَجَّ مِنْ عَامِهِ ذَلِكَ وَأَفْرَدَ الْحَجَّ فَلَيْسَ عَلَيْهِ دَمٌ، وَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ يَوْمَ التَّزْوِيهِ إِلَى الْعِرَاقِ وَكَانَ مُعْتَمِرًا (وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۳۱۰). در حدیث دیگر آمده است: وَقَدْ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِي الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّزْوِيهِ إِلَى الْعِرَاقِ وَالنَّاسُ يُرْوَحُونَ إِلَى مَنَى، وَلَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا يُرِيدُ الْحَجَّ (همان، ص ۳۱۱)، طبری در تاریخ خود به نقل از ابو مخنف آورده است: طَافَ الْحُسَيْنُ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصَّ مِنْ شَعْرِهِ وَحَلَّ مِنْ عُمْرَتِهِ، ثُمَّ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ (ج ۳، ص ۲۹۵) و اما از نقل شیخ مفید در ارشاد، ج ۲، ص ۶۷ طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَأَحَلَّ مِنْ أَحْرَامِهِ وَجَعَلَهَا عُمْرَةً؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَتِمَّ كُنْ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ مَخَافَةَ أَنْ يُقْبِضَ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ». از این تعبیر برمی آید که امام علیه السلام در آغاز برای حج محرم شده بود سپس آن را به احرام عمره تبدیل کرده است. ولی این نقل را اعتباری نیست؛ چرا که با روایات یاد شده در این باب، معارض است. بنابراین احرام امام، از همان آغاز، احرام عمره بوده است. و این با هدف والایی که امام علیه السلام در این حرکت داشت سازگار بود؛ چرا که حکومت جبار و بی تدبیر اموی بر آن بود که امام علیه السلام را در حرم خدای ترور و حرمت حرم را نیز هتک کند. و اما امام علیه السلام با این شیوه عمل، یعنی بیرون شدن از مکه، در موسم حج، افزون بر این که این طرح خائنانه را نقش بر آب کرد، حاجیان را از آن هدف والایی که در پیش رو داشت، آگاه ساخت.

أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱).

با حسین علیه السلام از مکه بیرون شدیم. در حالی که در هیچ منزل گاهی فرود نیامدیم و از هیچ منزل گاهی کوچ نکردیم، جز آن که از یحیی بن زکریا و کشته شدن او یاد کرد (در درازی راه بارها از یحیی و کشته شدن او یاد کرد) و در یکی از این روزها که در راه بودیم فرمود: «از خوارمایگی دنیا نزد خداوند همین بس که سر یحیی را برای ظالمان بنی اسرائیل هدیه بردند».

یاد کرد همواره امام علیه السلام از شهادت یحیی و داستان هدیه بردن سر او، حکایت شهادت او و داستان سر مطهر خود آن حضرت است که بر سر نی، دیار به دیار، برده شد و به وسیله یزید مورد اهانت قرار گرفت.

امام علیه السلام از آن جا که نمی خواست به گونه صریح از شهادت خود سخن بگوید و موجبات آزردهی خاطر خاندانش را فراهم آورد، با یادآوری خاطرات تلخ و جانکاه اولیای بزرگ خداوند، ذهن و دل اهل بیت علیه السلام خود را برای رویارویی با یک پدیده عظیم و مصیبت بزرگ (شهادت خود و یارانش) آماده می کرد. از همین رو، در درازی راه مکه به عراق آرام آرام، از جنایت هولناک خاندان ابوسفیان پرده بر می افکند، تا تحمل بار گران شهادت آن حضرت و اسارت خاندانش را برای آنان، آسان و هموار سازد. و روشن است که اگر امام علیه السلام به امید پیروزی ظاهری بر دشمن و تأسیس حکومت دل خواه خود؛ یعنی حکومتی مبتنی بر آموزه های ناب اسلام به سوی کوفه ره می سپرد، می بایست از حماسه آفرینی های سربازان اسلام، در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور امیر مؤمنان علیه السلام سخن بگوید، تا روح شهامت و دلاوری و ایمان و فداکاری را در یاران خود

ص: ۲۳۸

و اما او بر اساس «خلاف آمد عادت» از خوارمایگی و بی ارجمی دنیا سخن می گفت و سرود زیبایی و دل ربایی «مرگ» را می سرود، و از دل سپردن به قضای الهی و این که «هر چه پیش آید خوش آید» زمزمه می کرد. و چون همه این ها را خواست خداوند می دانست با آغوش باز از آن ها استقبال می کرد. و برای اصحاب و یارانش نیز، شیرین و دل پسند بود.

آیا کسی که در اندیشه تأسیس حکومت به پیش می رود، سربازان و همراهان خود را، با یادکردِ خاطرات تلخ و پیش آمدهای ناخوشایند اولیای پیشین، اندوهگین می سازد و غبارِ غم بر دلِ شان می نشاند؟ در حالی که اقتضای امید به پیروزی ظاهری، آن بود که از فرزندان «طَلَقًا» و شکستِ ذَلَّتْ بارِ خاندانِ ابوسفیان و از جهاد و حماسه های مجاهدان «بدر» و «احد» و از پیروزی شگفتِ فاتحانِ مکه و آزاد سازی کعبه - مَعْبِدِ توحید - از چنگالِ صنایعِ شرک و کفر بگوید، نه این که از شهادت یحیی پیامبر و از خوارمایگی «دنیا و پستی اربابِ بی مروتِ آن»، یاد کند. آری، امام علیه السلام با این روش، ذهن و دل فرزندان و یاران خود را برای شهادت و از پسِ آن، برای اسارت آماده می کرد.

۷ - تلاوتِ آیه «استرجاع»

عقبه بن سَمْعَانَ گوید: پاسی از شب گذشته بود که حسین علیه السلام فرمان حرکت داد. یارانِ خود را فرمود: آب بردارید، فرمان او، اطاعت شد. و کاروان در تاریکی شب از قصر «بنی مقاتل» به راه افتاد. دیری نگذشت که حسین علیه السلام را دیدگان بر هم آمد و هم چنان که سوار بود به خواب رفت و به زودی دیدگانش باز گردید و آیه استرجاع: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، ۱ ما از آن خداوندیم و

به سوی او باز می گردیم» را سه بار بخواند. و همین طور آیه ستایش «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، سپاس و ستایش خداوند، پروردگار جهانیان راست» سه بار تکرار کرد. پسر بزرگش علی، سبب این تلاوت را پرسید، امام حسین علیه السلام پاسخ داد:

يَا بُنَيَّ اِنِّي خَفَقْتُ بِرَاسِي خَفَقَةً، فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلٰى فَرَسٍ فَقَالَ:

الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَايَا تَسْرِي اَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ اَنَّهَا اَنْفُسَنَا نَعِيَتْ اِلَيْنَا. (۱)

ای فرزند نازنینم! خوابیده بودم سواری را در خواب دیدم که می رفت و می گفت: «این کاروان می رود و مرگ در پی آن می دود»، دانستم که مقصود ماییم و این قاصد مرگ ماست.

هدف امام در بازگو کردن خواب خود این بود که همراهان و فرزندان خود را برای شهادت آماده کند. برای همین، فرزندش علی اکبر علیه السلام گفت: پدر، الهی بد نبینی مگر ما برحق نیستیم؟ امام حسین علیه السلام فرمود به خدا که ما برحق هستیم.

علی گفت پس ما از مرگ هراس نداریم و به راه حق جان می دهیم؛ «يَا اَبَتِ اِذَا لَا تُبَالِي نَمُوْتُ مُحَقِّينَ». امام حسین علیه السلام در حق فرزندش دعا کرده و گفت خدای به تو پاداش دهد بهترین پاداشی که پدری به پسرش بدهد.

۸- و به همین سان در برخورد با «حز» و لشگریانش فرمود:

فَاِنِّي لَا اَرَى الْمَوْتَ اِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ اِلَّا بَرَمًا. (۲)

ص: ۲۴۰

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲- (۲). امام علیه السلام در رویارویی با «حز» به وضوح می دانست که او اجازه بازگشت وی به سوی حجاز را نخواهد داد. او مأمور بود تا در صورتی که نتواند امام علیه السلام را دستگیر کند و به نزد عبیدالله بن زیاد برسد، بدون جنگ با آن حضرت، با محاصره و مراقبت دائمی از امام علیه السلام آن حضرت را تا زمانی که سپاه کوفه از راه رسند، تحت نظر قرار دهد و مانع از آن گردد، تا نقشه نهایی یزید و عبیدالله به اجرا در نیاید. پس به همین دلیل نیز در سخنان خویش با حز و کوفیان همراهش تاکید کرد، که اگر کوفیان هم چنان بر بیعت خود پایدارند

من مرگ رابه جز خوش بختی و زندگی با ستم گران را جز ستوه و بدبختی نمی دانم.

آری همه جا و در درازای راه، از مکه تا کربلا، سخن از شهادت بود، تا این که در پایان راه و پس از فرود در سرزمین کربلا، فرمود: «هَهْنَا مَشْفَكَ دِمَائِنَا...» (۱).

گذری بر احادیث اهل بیت علیهم السلام:

۱. ضَرِيسُ كُنَاسِي كَوَيْد: شَنِيْدَم اِمَام مَحْمَد باقر عليه السلام در حضور گروهی از اصحاب و یارانش می فرمود:

عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَيَجْعَلُوْنَا اٰئِمَّةً، وَيَصِيْفُوْنَا اَنَّ طَاعَتِنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ، ثُمَّ يَكْسِرُوْنَا حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُوْنَا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوْبِهِمْ، فَيَنْقُصُوْنَا حَقَّنَا وَيَعْيِيُوْنَا ذَلِكْ عَلٰى مَنْ اَعْطَاهُ اللّٰهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيْمِ لِاَمْرِنَا، اَتَرُوْنَا اَنَّ اللّٰهَ -

ص: ۲۴۲

۱- (۱). ملهوف، ص ۱۳۹.

تَبَارَكَ وَتَعَالَى - افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ دِينِهِمْ!؟

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخُرُوجِهِمْ وَقِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَمَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاعِغِ إِيَّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَغُلِبُوا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمُضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ عَلِيُّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِعِلْمِ صَمْتِ مَنْ صَمَتَ مِنَّا، وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَإِظْهَارِ الطَّوَاعِغِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ، وَالْحُحَا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِكَ الطَّوَاعِغِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ، إِذَا لَاحِظْتَهُمْ وَدَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ، ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُيَدَةِ الطَّوَاعِغِ وَذَهَابِ مُلْكِهِمْ أَشِيرَعٌ مِنْ سِلْمِكَ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَيَّنَ، وَمَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِتَذَنُّبِ افْتِرْفُوهُ، وَلَا لِعُقُوبِهِ مَعْصِيَةِ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا، وَلَكِنْ لِمَنَازِلِ وَكَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يُبَلِّغَهَا، فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ. (١)

در شگفتی از مردمی که ما را دوست دارند (پیرو ما هستند) و ما را پیشوای خود دانند و گویند طاعت ما، بسان طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده خداوند و واجب است. سپس به سبب سستی دل و گنجایش اندک خود، حجت خود را شکنند و خود را

ص: ۲۴۳

۱- (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۰، بَابُ أَنَّ الْأئِمَّةَ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَ...، ح ۴.

در برابر مخالفان محکوم نمایند و از حق ما بکاهند و آن حق شناسی را که خداوند برهان روشن حق معرفت ما و تسلیم در برابر فرمان ما را بدو عطا فرموده، خرده گیرند. آیا می‌پندارید که خدای - تبارک و تعالی - طاعت اولیاء خود را بر بندگانش واجب کند و سپس خبرهای آسمان و زمین را از آنها پوشیده دارد و مایه‌ها و اساس دانش اموری که استواری و برپایی دین شان است و از آن‌ها پرسش می‌شود، در اختیارشان قرار ندهد؟! حرمان عرض کرد: فدایت شوم شما می‌دانید که در قیام علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیه السلام که برای برپایی دین خدای - عزیز و جلیل - بود و آن پیش آمدهای ناخوشایندی که بر آن‌ها رسید از کشتار سرکشان و پیروز شدن شان بر امامان معصوم علیه السلام تا آنجا که به شهادت رسیدند و شکست خوردند.

حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای حرمان، خدای - تبارک و تعالی - آن چه را بر آن‌ها رسید از پیش با اختیار و انتخاب خودشان برای آنها تقدیر کرده و فرمان آن را داده و حتمی کرده بود. سپس، مورد اجراء و عمل قرار داده. پس آن چه در قیام علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام پیش آمد، از پیش، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن آگاه بودند. و هر یک از ما که خاموشی گزیده است از روی آگاهی و بصیرت بوده است. ای حرمان اگر آن گاه که گرفتار می‌شدند و سرکشان بر آنان یورش می‌آوردند، از خداوند می‌خواستند که خطر آن‌ها را بگردانند و بر این خواسته اصرار می‌ورزیدند که بلا- و مصیبت را از آنان بگردانند و آن سرکشان را نابود سازد و قدرت شان را تباه کند، خداوند خواسته آن‌ها را

اجابت می کرد و خطرشان را، از آن ها دور می ساخت. و در این صورت زمان سرکشی شان به پایان می رسید و قدرت شان به زودی تباه می شد؛ زودتر از بریدن یک گلوبند و از هم گسیختن دانه های آن. ای حمران! این پیش آمدهای ناخوشایند به سبب گناهی که مرتکب شده باشند یا کیفر گناهی که با آن خدا را معصیت کرده باشند، نبود؛ بلکه برای دست یابی به منزلت و کرامتی بود از جانب خداوند، که خداوند خود خواسته بود بدین وسیله بدان دست یابند.

ای حمران! مباد که درباره آن اولیای الهی راه های باطل بر تو چیره شوند و تو را از راه حق بدر برند.

در این حدیث شریف که به لحاظ استناد آن به امام محمد باقر علیه السلام از اعتبار درخوری برخوردار است (۱) نکته هایی است که لازم است به آنها اشاره شود:

۱. ولایت و سرپرستی امامان معصوم (اهل بیت علیهم السلام) در ردیف ولایت و سرپرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۲. اطاعت آنان به سان اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خداوند و یک فریضه دینی است. (۲)

۳. راز اطاعت بی قید و شرط، از آن ها، انتساب شان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه شایستگی ذاتی و آگاهی وسیع آن ها از آموزه های وحی و آگاهی کامل آن ها

ص: ۲۴۵

۱- (۱). علامه مجلسی رحمه الله استناد این حدیث را معتبر دانسته است، (مرات العقول، ج ۳، ص ۱۳۱).

۲- (۲). این نکته اشاره شده است به آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ ای مؤمنان خدای را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را» (نساء، آیه ۵۹). در این که اولوالامر چه کسانی اند از اهل سنت، برخی آنان را امیران و برخی خلفای چهارگانه و بعضی علما گفته اند. و اما دانشمندان شیعه با استناد به برهان و بنابر روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند و در این نوشتار در ذیل بحث از «اولوالامر» به پاره ای از آنها اشاره شده است؛ ایشان را امامان معصوم علیهم السلام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند.

از حوادث واقعه و پسامدهای آن است. و البته این آگاهی و بصیرت آن ها، اگر چه از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله، ولی از سوی خداوند است. (۱)

۴. قیام امیر مؤمنان و همین طور قیام دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین و به همین سان سکوت و خاموشی هریک از امامان از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و موضع گیری های آن ها در برابر خلیفگان اموی و مروانی و عباسی، محاسبه شده و به عنوان یک وظیفه الهی و تکلیف دینی بوده است، که با آگاهی کامل از پسامدهای خوش و ناخوش آن انجام گرفته است.

۵. آن چه در دوره های امامت آن ها رخ داد از حوادث تلخ و شیرین، جنگ و صلح، سکوت و فریاد، همه و همه، بر مبنای تقدیر و قضاء حتمی خداوند بوده است، که آن بزرگواران آگاهانه و به اختیار خود، و نه به جبر و اضطرار، پذیرفته بودند؛ چرا که همه آن رخ دادها در سمت و سوی مصالح اسلام و دستاوردهای بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعالی امت اسلام بوده است. (۲)

۶. امام حسین علیه السلام از پیشوایان «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ» و برخوردار از دانش وسیع، نسبت به آموزنده های وحی و آگاه از حوادث واقعه است. از این رو، مانند دیگر پیشوایان معصوم، قیام او در برابر حکومت اموی، قیامی آگاهانه و با انتخاب خود او بوده است. و با این که می دانست در این قیام کشته خواهد شد، با یارانی

ص: ۲۴۶

۱- (۱). پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ كَسْتِ بَنِيّ؛ تو می شنوی آن چه را من می شنوم و می بینی آن چه من می بینم جز این که تو پیامبر نیستی»، (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

۲- (۲). امام امیر مومنان علی علیه السلام در نامه ای به مردم مصر نوشت: «إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ، وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٌ مِنْ رَبِّي؛ به خدا سوگند، اگر تنها آنان را می دیدم و آنان زمین را پر می کردند نه باک داشتم و نه می هراسیدم که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه»، (نهج البلاغه، نامه ۶۲).

اندک، در برابر یزیدیان، پیا خاست و شهادت را، که تنها راه نجات اسلام بود، پذیرفت و در برابر خواست خداوند، که شهادت او و یارانش و اسارت اهل بیت او بود، سر تسلیم فرود آورد.

۲. امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ قَبْلَ التَّزْوِيَةِ بِيَوْمٍ، فَشَيَّعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ حَضَرَ الْحُجَّ وَتَدَعُهُ وَتَأْتِي الْعِرَاقَ؟ فَقَالَ:

يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَأَنْ أَدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْفَنَ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ. (۱)

امام حسین علیه السلام روز پیش از ترویبه، روز هفتم ذی حجه، از مکه بیرون شد و عبدالله فرزند زبیر چند گامی همراه او رفت (او را بدرقه کرد). سپس به آن حضرت عرض کرد: ای اباعبدالله! موسم حج فرارسیده آیا آن را وامی گذاری و به سوی عراق می روی؟ فرمود: ای پسر زبیر! از این که در کناره فرات (ساحل فرات) دفن بشوم دوست تر دارم تا در آستانه کعبه.

ابو سعید عقیصا گوید: شنیدم عبدالله زبیر با حسین بن علی علیه السلام خلوت کرده و با او نشستی طولانی داشته است. گوید: سپس، حسین بن علی علیه السلام رو به آن ها (جمعی که در آن جا بودند) کرده، فرمود:

أَنَّ هَذَا يَقُولُ لِي: كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ، وَلَأَنْ أَقْتُلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَ الْحَرَمِ بَاعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ شِبْرٌ، وَلَأَنْ أَقْتَلَ بِالطَّفِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ بِالْحَرَمِ. (۲)

ص: ۲۴۷

۱- (۱). کامل الزیارات، ص ۷۳، الباب الثالث و العشرون، ح ۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۶، ح ۱۸.

۲- (۲). همان، ص ۷۲.

این (عبدالله بن زبیر) به من می گوید: کبوتری از کبوتران حرم باش؛ یعنی معتکف خانه خدا باش و از مکه بیرون مرو؛ در حالی که اگر در فاصله یک زراع از حرم کشته شوم، دوست تر دارم تا در فاصله یک وجب. و اگر در سرزمین طف کشته شوم، دوست تر دارم از این که در حرم کشته شوم.

پرسش پر شگفتی عبدالله فرزند زبیر، حاکی از آن است که او نیز، دست کم، احتمال ترورِ امام علیه السلام را در کنار کعبه داده است و اما امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

احتمال ترور نه؛ بلکه قطع به ترور دارم. از این رو، دوست دارم که در کناره فرات کشته شوم، تا حرمت حرم با ترور من، هتک نشود.

۳. امام باقر علیه السلام فرمود:

كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَكَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. (۱)

حسین بن علی علیه السلام از مکه به محمد بن علی (محمد حنفیه) نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ای است از حسین بن علی به محمد بن علی و بنی هاشم که با او هستند، هر کس با من آید شهادت یابد (شهید شود) و آن که با من نیاید به پیروزی نخواهد رسید. والسلام.

ص: ۲۴۸

۱- (۱). همان، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷. مایه شگفتی است، که بنی هاشم با آن که شمارشان کم نبود به جز تنی چند از دودمان ابوطالب با وی همراه نشدند! چرا؟ آیا می دانستند که سفر حسین علیه السلام راه شهادت است نه راه حکومت؟ آیا می دانستند که حسین علیه السلام کشته می شود و آن ها به طمع دنیا و آرزوی دولت از آن حضرت کناره گیری می کردند؟ هر چند آرزو را به گور بردند.

«أُسْتُشْهِدُ - در شکل مجهول آن - به معنای در راه خداوند کشته شد. و «إِسْتَشْهِدَ» - در شکل معلوم آن - خواست تا در راه خداوند یا امری ضروری کشته شود. بنابراین آن گونه که نویسنده شهید جاوید معنا کرده؛ یعنی «در معرض شهادت قرار گرفتن» صحیح نیست؛ چرا که:

أولاً: خلاف ظاهر معنای آن است.

ثانياً: هیچ دلیلی برای آن نیست.

افزون بر این، احتمال شهادت، نیازی به خبر دادن امام ندارد؛ زیرا احتمال شهادت، امری است که در ذهن هر کس جز امام معصوم نیز، راه می یابد و جالب این که هیچ کس جز نویسنده محترم چنین معنای بی ربطی را احتمال نداده است.

بنابراین «أُسْتُشْهِدُ» - در شکل مجهول آن - با سبک و سیاق عبارت و شرائط آن روزهایی که امام علیه السلام این پیام را به بنی هاشم داده سازگارتر است. و استناد نویسنده به زنده بودن عدّه ای از آن ها، که در کربلا با کاروان شهیدان بوده اند، برای ترجیح معنای دوم؛ یعنی «در معرض شهادت قرار گرفتن» با این که، به لحاظ تاریخی قطعی نیست، در تعارض با سخن امام است که فرمود: «هر کس با من آید شهید شود و آن که با من نیاید به پیروزی نخواهد رسید». نمی باشد.

از جمله کسانی که با کاروان شهیدان بوده اند امام علی بن الحسین علیه السلام است و اما مایه شگفتی این که نویسنده محترم، از ایشان یاد نکرده است. و از کسانی نام می برد که بودن شان در کربلا و همین طور، زنده ماندن شان در حادثه عاشورا، مورد اختلاف صاحبان مقاتل است.

نکته این که، در برخی نقل ها(۱) به دنبال «مَنْ لِحَقِّ بِي» کلمه «مِنْكُمْ» آمده

ص: ۲۴۹

۱- (۱). نَفْسُ الْمَهْمُومِ، ص ۱۶۴. مرحوم محدث قمی این نامه را از محمّد بن یعقوب کلینی، از کتاب وسائل از حمزه بن حمران، نقل کرده است.

است؛ یعنی هر کس از شما بنی هاشم، و نه دیگران، با من آید شهید شود. (۱) برای همین در نقل کامل زیارات آمده است: نامه ای است از حسین بن علی علیه السلام به محمد بن علی حنفیه و دیگر بنی هاشم.

نتیجه این که «مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ... یعنی هر کس از بنی هاشم با من آید شهید شود» درست است. برای همین، کشته نشدن «غلام عبدالرحمن بن عبد ربّه» و «ضحاک بن عبدالله مشرقی» و نظیر این ها، که از بنی هاشم نبودند و همین طور، زنده ماندن امام علی بن الحسین علیه السلام و... که از بنی هاشم است، با سخن امام علیه السلام که فرمود: هر کس از بنی هاشم... در تعارض نخواهد بود. چرا که برخی از آن ها از نظر سنی، در شرایطی بودند که نمی توانستند به جبهه جنگ بروند، مانند حسن بن حسن.

آن چه خدای خواهد، همان شود!

مواردی دیگر در تاریخ عاشورا به چشم می خورد، که کسانی از وجوه مسلمانان، خیرخواهانه امام علیه السلام را از رفتن به سوی کوفه، هشدار داده اند. و اما امام علیه السلام با سپاس گزاری از این خیرخواهی ها، آن ها را از شهادت خود و کسانی که در این سفر او را همراهی کرده اند آگاه کرده است:

۱. عمر بن عبدالرحمن مشفقانه از امام علیه السلام خواست تا از رفتن به کوفه باز ایستد. و امام علیه السلام پس از سپاس گزاری از او فرمود:

وَمَهْمَا يُقْضَ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَوْ تَرَكْتُ. (۲)

ص: ۲۵۰

-
- ۱- (۱). بصائر الدرجات، ص ۴۸۲، ح ۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۶؛ ملهوف، ص ۱۲۱؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۲، ح ۲۵؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۷۷، ح ۱۸.
- ۲- (۲). کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۷.

هر چه بدان فرمان رفته است همان خواهد شد، خواه به رهنمود تو عمل کنم یا آن را وانهم.

۲. ابوبکر حارث بن هشام بر امام علیه السلام در آمد و همانند عمر بن عبدالرحمن از ایشان خواست تا به کوفه نرود. امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا بَنَ عَمِّ، فَقَدْ اجْهَدَكَ رَأْيِكَ، وَمَهْمَا يَفْضِلُ اللَّهُ يَكُنْ. فَقَالَ: أَنَا لِلَّهِ وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. (۱)

ای پسر عمو خدای تو را پاداش نیکو دهاد. تو در این نظر خیر خواهانه خود را به رنج افکنده ای و آن چه خدای فرمان داده است خواهد شد. سپس فرمود: ای اباعبدالله، ما از خداییم و آن چه انجام دهیم، پاداش آن از خدای طلبیم.

۳. عبدالله فرزند عمر - خلیفه دوم - به هنگام بدروید امام علیه السلام عرض کرد:

ای اباعبدالله، تو را به خدا می سپارم؛ چرا که در این سفر کشته خواهی شد. (۲)

۴. شیخ فخرالدین طریحی آورده است که: امام حسین علیه السلام زمین هایی را که قبر آن حضرت در آن جاست از مردم «نینوا» و «غاضریه» به شصت هزار درهم خریداری کرد و به عنوان صدقه به آن ها بازگردانید. و از آن ها پیمان گرفت که زیارت کنندگانش را به قبر شریف او ره نمایند و سه روز آن ها را میهمان کنند. (۳)

ص: ۲۵۱

۱- (۱). مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.

۳- (۳). مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۶۱، ذیل ماده «كَوْبَل».

۵. سید محسن امین جبل عاملی، می نویسد: عبدالله بن عباس و عبدالله فرزند زبیر به حضور امام علیه السلام در آمدند و از آن حضرت خواستند تا از سفر به سوی کوفه بازایستد. امام علیه السلام در پاسخ آن ها فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به کاری فرمان داده است که ناگزیر از انجام آن ام. (۱)

عبدالله بن عباس پس از شنیدن این پاسخ در حالی که «واحسیناً» می گفت از نزد امام علیه السلام بیرون شد.

۶. و همو می نویسد: پس از عبدالله بن عباس و عبدالله فرزند زبیر، عبدالله فرزند عمر (خلیفه دوم) به حضور آمد و از امام خواست تا با گمراهان (یزید و یزیدیان) سازش کرده و از کشتن و کشته شدن (جنگ) دوری گزیند. امام حسین در پاسخ او فرمود:

ای اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که از پستی دنیا همین بس، که سر یحیی فرزند زکریا را برای نابکاری از نابکاران بنی اسرائیل پیشکش آوردند؟ تا آنجا که فرمود: به خدا سوگند، اگر در هر لانه ای باشم بیرون کشند تا بکشند. به خدا سوگند، هم چنان که یهودیان حریم روز «شنبه» را شکستند، حریم مرا بشکنند. به خدا سوگند، تا خون مرا نریزند رهایم نکنند، و چون چنین کردند، خداوند کسی را بر ایشان چیره گرداند که خوارشان کند، خوارتر از کهنه حیض. (۲)

حاصل سخن این که، امام حسین علیه السلام به همه کسانی که او را از رفتن به سوی کربلا و رویارویی با فرزندان ابوسفیان و پیروان شان برحذر می داشتند فرمود:

ص: ۲۵۲

۱- (۱). لواعج الاشجان، ص ۷۲.

۲- (۲). همان، ص ۷۳.

«باید بروم و می دانم که من و یاران من کشته خواهیم شد».

و جالب این که دیدارکنندگان با آن حضرت نیز می دانستند امام علیه السلام راهی را برگزیده است که پایان آن شهادت است.

قِصَّة ماست که در هر سرِ بازار بماند

قِصَّة کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، قِصَّة ای بود که از پیش، بر سر زبان ها افتاده بود، «خرقه پوشانِ دگر مست گذشتند و گذشت قِصَّة ماست که در هر سر بازار بماند» (حافظ).

افزون بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری از مسلمانان مدینه نیز، از آن آگاه بودند. آن ها سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که به هنگام رحلت فرموده بود:

«مَالِي وَلِيَزِيدَ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ» (۱) مرا با یزید چکار، خداوند به او خیر و برکت ندهاد؛ بار خدایا! یزید را از رحمت خود دور دار، فراموش نکرده بودند. سخنان علی علیه السلام در مسجد کوفه که به «سعد و قاص» فرموده بود:

«فرزند نابخرد تو؛ یعنی عمر سعد، فرزندم حسین را خواهد کشت». گوش ها را نواخته بود. و به همین سان، سخن آن حضرت را که در راه صفین در سرزمین «نینوا» فرموده بود:

هَا هُنَا مَنَاخُ رِكَابِهِمْ وَهَهُنَا، وَمَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَهَاهُنَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، فَتِيَّةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرَصَةِ، تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ. (۲)

ص: ۲۵۳

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

۲- (۲). دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۸۱؛ ذخائر العقبی، ص ۹۷؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۱؛ فصول المهمه، ج ۲، صص ۷۶۱ و ۷۶۲.

آن جا خوابگاهِ شتران شان و آن جا جای فرود آمدنِ شان و آن جا شهادتگاهِ شان است. جوانمردانی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله در این میدان کشته خواهند شد که آسمان و زمین بر آنها خواهد گریست».

و مهمّ این که حسین علیه السلام خود، به هنگام ایراد این سخنان سراپا گوش بود و می نگریست که چسان دانه های اشک، مرواریدگون، بر گونه های علی می غلتید و می دانست که مراد آن حضرت از این پیش گویی جز او نیست. و این سخنان را، نه تنها حسین علیه السلام؛ بلکه همه آن ها که با علی علیه السلام بودند - دست کم - بسیاری از آن ها، می شنیدند و دریافته بودند که این جوانمردان، حسین علیه السلام و یاران بزرگوار اویند، که این چنین اشک های علی علیه السلام را جاری ساخته است.

آری! می شنیدند که علی علیه السلام چسان از سردرد و شکوه، آه می کشید و فرزندش حسین علیه السلام را به شکیبایی فرا می خواند:

اَوْه! اَوْه! مَالِي وَلَيْلِ اَبِي سُفْيَانَ، مَالِي وَلَيْلِ حَزْبٍ؛ حَزْبِ الشَّيْطَانِ وَ اَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ فَقَدْ لَقِيَ اَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ. (۱)

آه و دریغ! مرا با خاندان ابوسفیان چکار! ای اباعبدالله، صبوری کن، شکیبایی ورز که پدر تو نیز، مانند آن ستم هایی که تو از آن ها خواهی دید، دیده است.

گفت و گوی حبيب بن مظاهر و ميثم تمار

فضیل بن زبیر گوید:

در نزدیکی محفلی از محفل های بنی اسد، حبيب بن مظاهر و

ص: ۲۵۴

میثم تمار، سواره با یکدیگر، دیدار کردند و به گفت و گو پرداختند؛ چنان به یکدیگر نزدیک شده بودند که گردن اسبانِ شان در کنارِ هم قرار گرفته بود. حبیب بن مظاهر گفت: گویا پیرمردی «أَصْلَعُ» - موی پیشِ سر ریخته ای - را با شکمی برآمده می بینم که در «دارالرزق» هندوانه می فروشد. و به خاطر محبت و دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، در حالی که شکم او را دریده اند، به دار آویخته شده است.

میثم تمار، نیز در پاسخ حبیب بن مظاهر، چنین گفت: گویا می بینم مردی سرخ روی را با گیسوانی بافته شده و از دو سوی آویخته، که به یاری فرزند پیامبرش پیاخته و در این راه کشته می شود و آن گاه سر او را در کوفه می چرخانند.

سپس از یکدیگر جدا شدند. اهل محفل که سخنان این دو بزرگ مرد را شنیده بودند گفتند: ما کسی را دروغگوتر از این دو، ندیده ایم. فضیل گوید: هنوز اهل محفل پراکنده نشده بودند، که «رشید هجری» در رسید و از حبیب بن مظاهر و میثم تمار جو یا شد. گفتند: هم اکنون از این جا رفتند و گفت و گوی آن ها را برای رشید باز گو کردند؛ رشید گفت: و اما میثم - که خدای او را رحمت کند - فراموش کرده است که بگوید: افزون بر این ها، به آورنده سر حبیب بن مظاهر، صد درهم بیش از آن چه انتظار می رود، جایزه خواهند داد. رشید این سخن را گفت و رفت. بنی اسد گفتند: به خدا سوگند! این؛ یعنی رشید، از آن دو مرد، دروغگوتر است. و امّا بنی اسد همین ها که در این محفل سخنان حبیب بن مظاهر و میثم تمار و همین طور، سخنان رشید هجری را شنیده بودند، گفتند: چند

روزی بیش نگذشت که آن چه گفته بودند. اتفاق افتاد و ما خود دیدیم که میثم تمار بر در خانه عمرو بن حریث، به دار آویخته شد و همین طور، سر حبیب را، که با حسین علیه السلام کشته شده بود، آوردند و در کوفه چرخانیدند. (۱)

بنی هاشم از شهادت امام حسین علیه السلام آگاه بودند

محمد حنفیه، در مدینه بود در حالی که وضو می ساخت، شنید، امام حسین علیه السلام با اهل بیت خود راهی عراق شده است، سخت گریست، به گونه ای که صدای قطره های اشکش، که در ظرف آب می ریخت، به گوش می رسید. (۲)

جابر به روایت امام محمد باقر علیه السلام می گوید:

لَمَّا هَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشُّخُوصِ مِنَ الْمَدِينَةِ أَقْبَلَتْ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاجْتَمَعْنَ لِلتِّيَاخِ حَتَّى مَشَى فِيهِنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَنْ تُبَدِّلَنِي هَذَا الْأَمْرَ مَعْصِيَةً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، فَقَالَتْ لَهُ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: فَلِمَنْ نَسَبْتَنِي التِّيَاخَةَ وَالْبُكَاءَ فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمٍ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَرُفَيْهَ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كَلْثُومٍ. (۳)

آن گاه که امام حسین علیه السلام آهنگ بیرون شدن از مدینه کرد زنان فرزندان عبدالمطلب گرد هم جمع آمده، محفلی را برای سوگواری و گریستن بر ایشان فراهم ساختند. امام حسین علیه السلام به جمع ایشان در آمد و فرمود: ای زنان فرزندان عبدالمطلب، شما را به خدا سوگند، از این که [با سوگواری تان] این راز را آشکار سازید؛ چرا

ص: ۲۵۶

۱- (۱). اختیار معرفه الرجال، المعروف به رجال الکشی، ص ۱۵۱.

۲- (۲). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳- (۳). کامل الزیارات، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۸.

که نافرمانی خدا و رسول خداست. زنان فرزندان عبدالمطلب به آن حضرت عرض کردند: پس این سوگواری برای چه کسی نگه داریم؟ امروز نزد ما مانند روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و زینب و امّ کلثوم است.

آری، پیش گویی امیر مؤمنان علیه السلام و گفت و گوی حبیب بن مظاهر و میثم تمار و تأیید و تأکید رشید هجری و همین طور، گریستن محمّد حنفیه و گرد آمدن زنان خاندان عبدالمطلب، همه و همه، بیانگر آن است که شهادت امام، از پیش بر سر زبان ها افتاده بود و بسیاری از مسلمانان، به ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، از این حادثه خونبار آگاه بودند، و می دانستند که امام حسین علیه السلام در این سفر، که به دعوت کوفیان راهی سوی عراق است، کشته خواهد شد. و آن چنان تحقّق این حادثه از پیش روشن بود که در میان پیروان ادیان دیگر نیز، آوازه آن در پیچیده بود. و ما در این جا، تنها به یک مورد بسنده می کنیم:

رأس الجالوت گوید: پدرم می گفت: هر گاه که از سرزمین کربلا می گذشتم به سرعت از آن جا دور می شدم. گفتم: برای چه؟ گفت:

در میان ما بر سر زبان ها افتاده بود که فرزند یکی از پیامبران در این سرزمین کشته خواهد شد و من می ترسیدم که مباد آن که کشته می شود من باشم، تا این که حسین علیه السلام به شهادت رسید، دانستیم که فرزند پیامبری که می گفتند، در این سرزمین کشته می شود، چه کسی است؟ (۱)

ص: ۲۵۷

آیا شهادت امام حسین علیه السلام خسارت بود؟

مؤلف محترم شهید جاوید، با عنوان «آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود؟»^(۱) و نیز با عنوان «خسارت جبران ناپذیر»^(۲) بر این باور است که حادثه خونین کربلا- و در نهایت، شهادت امام حسین علیه السلام برای اسلام و مسلمانان خسارتی جبران ناپذیر بوده است. و در مقام نتیجه گیری از تحلیل هایی که کرده است، می گوید:

خلاصه سخن این که ما معنای صحیح و قابل قبولی برای این عبارت که با کشتن امام حسین علیه السلام اسلام زنده شد، که نه آیه است و نه حدیث و نه از سخنان بزرگان، تصوّر نمی کنیم.

۱. چه زنده شدن اسلام به معنای عمل کردن به احکام اسلام باشد.

۲. و چه به معنای فتوحات اسلامی باشد.

۳. و چه به معنای ضعیف شدن حکومت بنی امیه باشد.

۴. و چه به معنای متشکل شدن شیعه باشد.

۵. و چه به معنای رسوا شدن آل ابوسفیان باشد.

۶. و چه به معنای قیام مردم شام بر ضدّ یزید باشد.^(۳)

سپس، می گوید:

تعبیر صحیح در این جا این است که بگوییم امام حسین علیه السلام در

ص: ۲۵۸

۱- (۱). شهید جاوید، ص ۳۲۶.

۲- (۲). همان، ص ۳۹۳.

۳- (۳). همان، ص ۳۸۲.

مرحله دوّم قیام که امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت بود، می خواست با تشکیل حکومت صد در صد اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده کند. پس در نظر امام تنها وسیله زنده کردن اسلام تشکیل حکومت اسلامی، مانند حکومت امیرالمؤمنین بود نه کشته شدن آن حضرت، که جهان اسلام؛ بلکه جهان انسانیت را از چنین رهبر عظیمی محروم می کرد.^(۱)

در پاسخ «محبّ الدین خطیب» که می گوید: «حسین اقدام به سفری کرد که برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز و تا روز قیامت زیان آور بود»^(۲) آورده است که:

حادثه کربلا را امام حسین علیه السلام بوجود نیاورد؛ بلکه آن حضرت در مرحله سوّم قیام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که بر خلاف رضای امام علیه السلام این حادثه خونین را به وجود آوردند و این ضربتی بود که حکومت یزید به اسلام زد، نه حسین بن علی علیه السلام.^(۳)

آن چه یاد شد و مواردی از این دست، بیانگر آن است که مؤلف حادثه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام را برای اسلام و مسلمانان خسارت می داند.

جهاد در اسلام

جهاد اسلامی به عنوان یک اصل دینی و یک ضرورت، برای تبلیغ دین و بقای امت اسلام، از منزلت و اهمیت فراوانی برخوردار است. گاهی جهاد، گرچه

ص: ۲۵۹

۱- (۱). همان، ص ۳۸۳.

۲- (۲). همان، ص ۲۳۸.

۳- (۳). همان، ص ۲۴۲.

ابتدایی است، و امّا به منظور دفاع از اصول و ارزش های انسانی و الهی است. به سخن دیگر، جهاد با این که جنگی ابتدایی است و امّا در حقیقت تدافعی است؛ یعنی دفاع از اصول و نوامیس توحیدی است.

جنگ امام حسین علیه السلام با یزید و یزیدیان، به منظور دفاع از اصول و نوامیسی بود که به وسیله خاندان ابوسفیان در حال تباه شدن بود. و امّا نکته ای را که نباید از نظر دور داشت، این است که دفاع از اصول و ارزش ها، تنها به کشتن مهاجم نیست؛ بلکه گاهی با کشته شدن مدافع، تحقق پیدا می کند. برای همین، در قران کریم و همین طور، در روایات رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت، شهادت از جایگاهی رفیع برخوردار است:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۱.

و کسانی را که در راه خداوند کشته شده اند، مرده مپندار که زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند.

شهادت در راه خدا و اعتلای اسلام و تحقق ارزش های الهی، از مهم ترین آرزوهای اولیای الهی است. علی علیه السلام در پایان منشوری که به مالک اشتر نوشته است از خدای تعالی می طلبد که سرانجام او و مالک را به شهادت پایان بخشد:

وَأَنَا اسْتَلُّ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ... وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، أَنَا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.^(۱)

و من از خدای می خواهم با رحمتی فراگیر که او راست و قدرت بزرگ او بر انجام هر گونه درخواست... و این که کار من و

ص: ۲۶۰

تو را به سعادت به پایان رساند و شهادت نصیب مان گرداند که ما آن را خواهیم.

آری، امام حسین علیه السلام در شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه ای بود که برای حفظ و پاسداری از اسلام و دستاوردهای بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، جز شهادت راه دیگری نداشت. از این رو، آگاهانه برای درگیری با یزید و یزیدیان و رسوا کردن خاندان ابوسفیان قیام کرد و شهادت را به آغوش کشید. (۱)

ص: ۲۶۱

۱- (۱). در این جا لازم است برای توضیح هر چه بیشتر به نکته هایی چند درباره جهاد اشاره شود: ۱. جهاد به معنای جنگ با دشمنان اسلام، از واجبات دینی است. و دلیل بر وجوب آن، افزون بر اجماع (الجهادُ فَرَضٌ مِنْ فَرَائِضِ الْإِسْلَامِ اَجْمَاعاً) مبسوط شیخ طوسی (ج ۲، ص ۱)، آیات شریفه ذیل است: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ»؛ جنگ بر شما مقرر شده است در حالی که شما را ناپسند است. (بقره، آیه ۲۱۶). «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ مشرکان را هر جا یافتید، بکشید (توبه، آیه ۵)، و نیز در سوره نساء آیه های ۷۴، ۷۵، ۹۵ و... و سوره توبه آیه های ۲۹، ۴۱ و ۷۳ و سوره محمد آیه ۴ و سوره انفال آیه ۶۵ و آیه های دیگر. البته جهاد واجب کفایی است یعنی اگر عده لازم برای جنگ آماده شدند، وجوب جهاد از دیگران ساقط می شود. ولی اگر امام به شخص معینی امر به جهاد کند، بر آن شخص واجب عینی می شود. ۲. هدف جهاد در فرهنگ اسلام، جهاد به منظور کشورگشایی و یا سلطه جویی و یا به موجب علل و عوامل اقتصادی از قبیل تهیه مواد خام و یا تهیه ابزار برای فروش کالا- نیست؛ بلکه به منظور «اعلاء کلمه حق» است. قرآن کریم این هدف را چنین ترسیم می کند: «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ آنان که اگر در زمین توانمندی دهیم، نماز بر پا دارند و زکات می پردازند و به کار شایسته فرمان می دهند و از کار ناپسند باز می دارند و پایان کارها با خداوند است»، (حج، آیه ۴۱). فقها عموماً در مقام تعریف جهاد و بیان ماهیت آن، از نظر فقه اسلامی همیشه دو جمله «اعلاء کلمه الاسلام» و «اقامه شعائر الایمان» را ذکر کرده اند (جوهر، ج ۲۱، ص ۳). گویی که از نظر فقهای اسلامی جنگی که به منظور «اعلاء کلمه اسلام و اشاعه توحید و اقامه شعائر ایمان» نباشد؛ اصولاً جهاد نیست و اگر به منظور سلطه جویی و یا به منظورهای اقتصادی انجام گیرد، حرام است. ۳. اقسام جهاد، جنگ در راه اعلاء کلمه حق به دو نوع است، یا جنبه دفاعی دارد و یا جنبه ابتدایی. هر گاه

نتایج و آثار شهادت امام حسین علیه السلام

معاویه در دوره حکومت خود بر شام (دوران خلیفه دوّم و سوّم)، با تلاشی مُجَدَّانه توانسته بود پایگاهی به ظاهر استوار، برای خویش فراهم آورد، و مردم آن سامان را با خود همراه و به بخشش های خود امیدوار سازد. از این رو، مردم شام همه طرفدار و کمک کار او بودند. و بدین ترتیب، موقعیت او در جهان

ص: ۲۶۴

اسلام بسی بالا گرفت و در دیگر اقطارِ قلمرو اسلام، به این که از قریش است؛ یعنی از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از صحابه اوست، شناخته شد، تا آنجا که از بسیاری از مسلمانان با سابقه و صحابه مخلص مانند ابوذر، مقداد، عمار، مشهورتر گشت. و بدین ترتیب، بار دیگر باند اموی رشد کرد و به نام «بنی هاشم» آشکارا علیه بنی هاشم، پنجه درافکند و در نهان نیز، دسیسه ها و توطئه های خود را علیه اسلام، تعقیب نمود. و در پایان حیات خسارت بار خویش، علیرغم تعهدی که در معاهده صلح با امام حسن علیه السلام سپرده بود، پسرش یزید را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.^(۱) یزید کسی بود که به لحاظ روحی منافق و دوچهره و خیانت کار بود. شرم و آزر را در وی راه نبود. سگ ها را جامه ای بافته می پوشانید و به هر سگی غلامی بخشیده بود، که خدمتش کند.

میمون ها را دوست می داشت و نگه داری می کرد.^(۲) معاویه با بیعت گرفتن از مردم برای یزید، بزرگ ترین خیانت را درباره اسلام مرتکب شد. یزید هیچ گونه اعتقادی به اسلام و نبوت نداشت. و این بی اعتقادی خود را آشکارا اعلام کرد.

نبوت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بازیچه و ساخته پرداخته بنی هاشم می دانست. برای همین، در سروده ای گفت:

«لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ خاندان هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمده و نه وحی ای نازل شده است».

ص: ۲۶۵

۱- (۱). در ماده دو، از قرارداد صلح میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه، آمده است که پس از معاویه حکومت متعلق به حسن علیه السلام است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد، متعلق به حسین، و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتصاب کند، (صلح امام حسن، ص ۳۵۶).

۲- (۲). یزید، میمونی را نزد خود قرار داده و ابوقیس نامیده بود و ته مانده جام شرابش را به وی می نوشانید. گاه وی را سوار بر گورخری می کرد و به مسابقه اسب دوانی اش می فرستاد.

و او در این بیت از سروده خود، نه تنها وحی را انکار کرده است؛ بلکه نبوت و خلافت را نیز، سلطنت دانسته است. (۱) و همین بی اعتقادی بود که این شیطان اموی را واداشت، تا با کشتن امام علیه السلام و اسارت «اهل بیت» او، کینه های ننگین و پوشیده اموی را در رابطه با اسلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشکار کند. و روشن است که اگر رسیدن به قدرت و سلطنت تنها هدف بنی امیه بود، با واقعه عاشورا، حسین علیه السلام به ظاهر، از سر راه این هدف برداشته شد، و یزید به آن چه می خواست نایل آمد. و اما چرا از ادامه مظالم و جنایاتش دست برداشت و با قساوتی بی نظیر و سخت بی باکانه، مهیب ترین قتل عامی را که از وحشی ها و جلادهای تاریخ سراغ نداریم با مردمی بی پناه، مرتکب شد؟

حادثه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام از همان عصر عاشورا، به سود جبهه حق تمام شد و کفه ترازو را به سود حق، سنگین کرد. و باند اموی را در رسیدن به آرزوی شومی که در سر داشتند؛ یعنی محو اسلام و آثار نبوت، ناکام گذاشت. (۲)

ص: ۲۶۶

۱- (۱). در شذرات الذهب، پس از نقل این اشعار، آمده است: اگر استناد آن ها به یزید صحیح باشد، بی تردید، دلیل بر «کفر» اوست، (ج ۱، ص ۶۹). و همین طور، ابن جوزی، در تذکره الخواص، پس از نقل آن ها، گوید: قاضی ابویعلی از احمد بن حنبل نقل کرده است که این اشعار در صورت صحیح استناد آنها به یزید، دلیل «فسق» اوست.

۲- (۲). حضرت زینب کبری علیها السلام در سخنرانی خود در برابر یزید و حاضران در مجلس او، فرمود: «یزید! آن چه حيله داری به کار بر و آن چه توانایی داری، بکوش و از نیروی خود بهره گیر؛ به خدا سوگند نخواهی توانست نام نیک ما را محو کنی و وحی و رسالت را نابود سازی». از کلام آتشین بانوی بانوان برمی آید که یزید و اساساً خاندان ابوسفیان بر سر آن بودند که تا بساط وحی و نبوت را برنچینند، از پای نشینند. و این مهم ترین تاثیر شهادت امام بود که آن ها را در این هدف پلیدشان، ناکام کرد.

که از همان عصر عاشورا آشکار شد؛ از همان هنگام که اهل بیت آن حضرت را به سوی کوفه و سپس، از کوفه به شام به اسارت بردند. گویا خواست خداوند همین بود، که حسین علیه السلام و یارانش در یک نبرد خونین و نابرابر از جام شهادت سرمست عشق الهی شوند و خون پاکِ شان در سرزمین نینوا ریخته شود، تا زینب کبری دختر بزرگوار علی علیه السلام و زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام بتوانند در کوفه و شام نقاب از چهره زشتِ دسیسه های باند اموی بگیرند و آل ابوسفیان را، که به دروغ ادعای مسلمانی داشتند و با پوشش اسلام، به تلافی پیروزی اسلام بر جاهلیت و شرک قریش، به جنگ اسلام برخاسته بودند، رسوا کنند، و از ماهیت هیئت حاکمه و مردم عصرش پرده بردارند. امیر کوفه را، در کاخ فرمانداری، در مسند قدرت و در اوج پیروزی، تحقیر کنند. و حاکم «منافق دارُ الإمارة دمشق» را رسوا سازند. و شکست مفتضحانه او را در نیل به هدف های پلیدی که در سر داشت در پایگاه قدرتش به او اعلام کنند. و به فرزندِ کودن و پلشت معاویه بفهماند که او و پدرانش، حقیرتر از آن اند، که بتوانند نام نیکِ خاندان محمد را محو کنند و وحی و رسالت او را نابود سازند. و ننگِ کشتن حسین بن علی علیه السلام را از دامن خود پاک کنند و در نهایت، با سخنان شورانگیز خود بزرگترین شاهکار ادبی و سیاسی و اجتماعی را بیافرینند. (۱)

ص: ۲۶۷

۱- (۱). درست است که خداوند خود نگهدار و نگهدار و نگهدار و نگهدار است: «إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ بی گمان ما خود قرآن را فرو فرستاده ایم و به یقین ما نگهدار آن خواهیم بود» (حجر، آیه ۹). و می دانیم دست قدرت هیچ بشری یارای خاموش کردن این نور الهی را ندارد. «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ و خداوند جز این نمی خواهد که نورش را کمال بخشد هر چند کافران

واقع این است که اگر قیام خونین و شهادت آن شهید بی بدیل نبود، امروز از اسلام و آموزه های متعالی و معارف ناب و احکام نورانی آن نیز، خبری نبود.

هم چنان که در پیش گفته ها، به تکرار اشاره شد. بنی امیه بر آن بودند که به طور کلی آثار بعثت محمد صلی الله علیه و آله را محو کنند و جاهلیت ابوسفیان و شرک قریش را دوباره برگردانند، و در راه وصول به این هدف پلید خود، به هر جنایتی از تحریف حقایق دین گرفته، تا کشتن امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام او دست بزنند. و اما شهادت فرزند پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها به اسلام و دستاوردهای بعثت، حیات دوباره بخشید؛ بلکه جاودانگی این حقایق والا را تضمین کرد و برای همیشه اسلام را از اسارت حکومت اموی و امویان طول تاریخ بدر آورد.

در حقیقت، قیام امام حسین علیه السلام و شهادت یارانش لطیف ترین نفحه الهی بود، که در فضای سرد و سنگین حکومت اموی وزیدن کرد، و جهان اسلام و دل های بندگان خدا را طراوت بخشید. از این رو، به حق، عاشورا، لطیف ترین و با طراوت ترین نفحه الهی و نسیم روحانی است، که در طول قرن ها تا امروز،

مشام جان انسان ها، به ویژه آزادگان عالم، را معطر کرده است. باران رحمتی است که سرزمین های اسلامی را صفا داده و دل های مؤمنان را سرشار از عشق و ایمان کرده است. و بدیهی است که فردا و فرداها تا ابدیت نیز، چنین خواهد بود.

حسین علیه السلام با آفریدن عاشورا، مدرسه عظیم انسانی و الهی را به روی پیروان محمد گشود. مدرسه ای که قرن هاست مسلمانان را درس دین و دین داری آموخته است؛ درس عزت و صلابت و ظلم ستیزی.

آری، آموخت که حقاً، در شرایط بسیار سخت و سنگین، بسا گروهی اندک بر گروهی بسیار، به اذن خداوند، پیروز است؛ «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»،^۱ و می تواند در برابر هرگونه بی عدالتی بشورد و دست ظلم را از سر مردم کوتاه کند. و این درس عبرت را آموخت که در یک نظامی که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر پایه آموزه های وحی مردمش را به بندگی خدا رهبری می کرد، چگونه جریان نفاق و دورویی، به دستکاری دنیاطلبان بی مروت، معاویه و سپس یزید را، به نام خلیفه او در مسند رهبری امت اسلام می نشاند. و به آن ها می قبولاند که اطاعت این خلیفگان فاسد، اطاعت خداوند است.

شهادت حسین علیه السلام، که مظهر عزت و غیرت الهی بود، کفه ترازو را تا ابد، به سود ایمان و توحید سنگین کرد و پرده های ابهام را از جبهه حق، که با جبهه باطل در هم آمیخته بود، برای همیشه کنار زد. و اسلام بعثت و امامت را از اسلام سلطنت و خلافت جدا ساخت. و این ها و صدها نظیر این درس ها را، که اشاره شد، آموخت. و امروز نیز، آن چه به نام اسلام شناخته می شود از برکت عاشورای حسین است.

از این رو، حسین علیه السلام سرشارترین سرمایه معنوی است که بر همه انسان های

پس از خود تا آخر تاریخ، و بر همه بشریت و تمدن های پس از خود، حق دارد و همه و هر کدام به گونه ای مدیون و مرهون اویند.

آیا قیام حسین علیه السلام دفاع شخصی بود؟

مؤلف آورده است که:

این مطلب توجه اهل نظر را جلب می کند که امام حسین علیه السلام گاهی از تشکیل حکومت اسلامی، سخن می گوید و در ضمن خطبه ای می فرماید: «نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ؛ ما برای زمامداری و حکومت اسلامی از اینان یعنی بنی امیه شایسته تریم.

و گاهی، مسئله کناره گیری را به میان می کشد و می فرماید: «دَعُونِي أَنْصِيرِفَ إِلَىٰ مَأْمِنِي؛ مرا آزاد بگذارید به جایی بروم که امتیت داشته باشم». و گاهی، دم از کشته شدن می زند و می فرماید: «إِنِّي لَا أَرَىٰ الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً؛ من مرگ را به جز سعادت نمی بینم». آیا امام می خواسته است، هم تشکیل حکومت بدهد و هم کناره گیری کند و هم کشته شود؟ آیا این سه مطلب با هم سازگار است؟! برای جواب گویی به این سؤال باید گفت: امام حسین علیه السلام در مرحله دوم قیام (۱) منظورش این بود که علاوه بر نپذیرفتن بیعت یزید، با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی چنان که تقاضای آزادیخواهان

ص: ۲۷۰

۱- (۱). نویسنده شهید جاوید قیام امام حسین علیه السلام را چهار مرحله دانسته است: مرحله اول مقاومت و دفاع در مقابل تهاجم و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی و زمینه تشکیل حکومت بوده و مرحله دوم هم مقاومت و دفاع بوده و هم اقدام برای تشکیل حکومت و مرحله سوم و چهارم دفاع خالص بوده است، (شهید جاوید، صص ۱۷۷-۱۷۹).

عراق بود، حکومت ظلم و فساد را واژگون کند و ریشه ظلم را بسوزاند و اسلام و مسلمانان را نجات دهد و سنت پیغمبر را زنده کند. و در این راه تا وقتی اوضاع عراق دگرگون نشده بود، پیش روی شایانی حاصل شد، تا آنجا که مسلم بن عقیل، با خوشحالی به امام خبر داد، که همه بزرگان و خردمندان کوفه آماده تشکیل حکومت و پشتیبانی شما هستند. و این سخن امام که می فرماید: «نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛ یعنی ما برای حکومت اسلامی شایسته تریم از اینان که مقام خلافت را بر خلاف حقیقت برای خود ادعا می کنند»، مربوط به این زمان است که تصمیم داشت تشکیل حکومت بدهد. در این زمان نه طالب مسالمت بود و نه طالب کشته شدن. طالب مسالمت نبود برای این که با مسالمت امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از امام به طور موقت سلب می شد و طالب کشته شدن نبود برای این که با کشته شدن آن حضرت با ارزش ترین فرد جهان اسلام؛ بلکه جهان انسانیت از دست می رفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود. و در درجه دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله بن زیاد بر کوفه که دیگر امکان پیروزی نظامی نبود.

مطلوب امام این بود - البته مطلوب اضطراری - که صلح شرافتمندانه ای برقرار کند تا نیروهای آن حضرت به حالت ذخیره بماند و در آینده اقدامات وسیعی را به نفع اسلام شروع کند. و این سخن امام حسین علیه السلام که: «دَعُونِي أَنْصَرِفُ؛ مرا آزاد بگذارید برگردم». و سخنانی از این قبیل مربوط به این زمان است و در این زمان امام برای برقرار کردن صلح فعالیت‌های پر ارزش نمود. و در

این هنگام هرگز طالب کشته شدن نبود. و در درجهٔ سوّم یعنی پس از آن که عمّال حکومت یزیدی صلح را نپذیرفتند و امام یقین کرد که اگر تسلیم شود او را مثل مسلم بن عقیل ذلیلانه خواهند کشت، پس از تهاجم دشمن به حکم ضرورت به دفاع پرداخت و در راه دفاع افتخارآمیز شهید شد. و این سخن امام که «أَنْتِي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً؛ مَنْ مَرَّكَ رَأَى جِزَّ سَعَادَتِ نَمِي بَيْنِي»، مربوط به این زمان است. از آن چه گفتیم معلوم شد که پیروزی نظامی برای امام مطلوب درجهٔ ۱ و صلح شرافتمندانه مطلوب درجهٔ ۲ و شهادت مطلوب درجهٔ ۳ بوده است. این مطلوب های سه گانه، همه، در طول یکدیگر است. با این تفاوت که آن حضرت اول برای پیروزی نظامی، و بعداً برای صلح فعالیت کرد. ولی برای کشته شدن هیچ گونه فعالیت نکرده؛ بلکه این عمّال حکومت ضد اسلام بودند که فرزند پیغمبر را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند» (۱).

نتیجه نظریهٔ مؤلف در تبیین هدف های امام حسین علیه السلام این است که امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی پیاخاست. و اما با این که در آغاز از پشتوانه نیرومندی برخوردار بود، سرانجام با شکست مواجه شد و همهٔ امیدها به یاس انجامید، و گفت و گوهای امام علیه السلام با عمر سعد، در شب عاشورا که به مکه یا مدینه برگردد یا تسلیم بی قید و شرط یزید شود تا او چه مصلحت بیند یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی تبعید شود - نیز، به جایی نرسید؛ با این که «عمر سعد» آن را مفید دانسته بود و عبیدالله زیاد نیز، با آن موافق بود.

ص: ۲۷۲

«امام علیه السلام ناگزیر راه دیگری می بایست انتخاب کند؛ یعنی ذلیلانه تسلیم شود و این دور از شأن و منزلت امام بود. از این رو به دفاع از خویشتن روی آورد و تا آنجا که می توانست مقاومت کرد و در پایان، شرافتمندانه و عزیزانه به شهادت رسید. بر این اساس، اگر امام علیه السلام راه رهایی داشت و می توانست با تسلیم دشمن شدن خود را از کشته شدن برهاند، هرگز با آن ها نمی جنگید و به شهادت نمی رسید.»

و این، همان تحلیل نادرست مؤلف از شهادت امام حسین علیه السلام است، که ما را واداشته است تا از آن به «دفاع شخصی» تعبیر کنیم.

تبیین دوباره از هدف امام علیه السلام

در این جا لازم است، اگر چه در پیش گفته ها به تفصیل آمده است، برای بار دیگر به هدف امام علیه السلام از درگیری با یزید اشاره ای داشته باشیم و روشن است که متقن ترین منبع برای تبیین هدف امام حسین علیه السلام، افزون بر آن چه در تاریخ عاشورا آمده است؛ سخنان و نامه های آن حضرت است. و در این باره به پاره ای از سخنان و نامه ها، اشاره می کنیم:

۱. در نامه ای به برادر خود محمد حنفیه نوشت:

أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ إِشْرَارًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ خَرَجْتُ لَهَا أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (۱)

ص: ۲۷۳

من نه برای آسایش و خودنمایی، و نه برای فساد و ستم گری خروج کردم. من برای خوش بختی و اصلاح امت جدم چنین کردم.

می خواهم به معروف، امر و از منکر، نهی کنم.

۲. در سخنرانی خود در برابر لشکر کوفه و حرّ فرمود:

إِيَّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: «مَنْ رَأَى شَيْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ؛ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَالْوَانِ؛ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ؛ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَيْدَخَلَهُ» أَلَا وَإِنَّ هَوْلًا قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ؛ وَعَطَّلُوا الْحِدُودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ؛ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ؛ وَحَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ؛ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ. (۱)

ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد و پیمان الهی را شکسته و با سنت پیامبر مخالفت کرده و با بندگان خدا با ستم و گناه رفتار می کند، با زبان، بر وی نتازد و با رفتار و کردار، به مبارزه اش نپردازد؛ شایسته است که خدای با همان ظالم محشورش گرداند». بنی امیه اطاعت شیطان را می کنند و با اطاعت رحمان سر و کاری ندارند آشکارا فساد می کنند؛ مرزهای حق و عدالت را شکسته و مال مردم را برده اند و خورده اند! حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند، و شایسته ترین کس برای جهاد و نبرد با آن ها من هستم باید با گفتار و رفتار به مبارزه پردازم.

ص: ۲۷۴

۳. در «ذی حَسَم» پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود:

الْمَا تَرَوْنَ اِنَّ الْحَقَّ لَیُعْمَلُ بِهِ؛ وَاَنَّ الْبَاطِلَ لَایُتْنَاهِی عَنْهُ، لَیُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ اللّٰهِ مُحِقًّا؛ فَاِنِّی لَآرِی الْمَوْتَ اِلَّا شَهَادَةً، وَاَلَا الْحَیْوةَ مَعَ الظَّالِمِیْنَ اِلَّا بَرَمًا. (۱)

آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود؟ و کسی از باطل رو نمی گرداند این جاست که مردم باایمان آرزومند لقاء و دیدار خدا می گردد، من مرگ را به جز خوش بختی و زندگی با ستمگران را جز ستوه و بدبختی نمی دانم.

امام حسین علیه السلام در این نامه و این دوسخترانی به تصریح، هدف قیام خود را اعلام کرد: که مبارزه با بی عدالتی، امر به معروف و نهی از منکر، احیای سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و رسم علی علیه السلام، و احیای حق و امامت باطل است. سخن بر سر تشکیل حکومت اسلامی و اگر توفیق نیافت، صلح شرافتمندانه، نیست؛ بلکه سخن از امر به معروف و نهی از منکر و احیای اسلام است و در این راه کشته شدن.

جالب این که پیش نهادهای سه گانه؛ یعنی بازگشت به مکه و مدینه یا تسلیم بی قید و شرط یزید شدن و یا تبعید شدن به یکی از مرزها، افزون بر ضعف منبع استناد آن، اساساً حتّاً برای نظیر طبری، که از آن ها یاد کرده است، امری پوشیده است؛ او می گوید:

پنداشته اند که حسین علیه السلام، چنین پیشنهادی به عمر بن سعد کرده باشد. (۲)

ص: ۲۷۵

۱- (۱). همان.

۲- (۲). همان، ج ۹، ۳۱۲.

آیا کسی چون حسین علیه السلام که یزید را بزرگ‌ترین مصیبت برای اسلام می‌داند و بر این باور است، که یزید به پیروی از پدرش، بر سر آن است که اسلام را تباه کند و بساط وحی را برچیند، آیا به او پیش نهاد صلح می‌دهد؟ آیا حسین علیه السلام می‌پذیرد که انسان پلید و پلشتی چون یزید را، که شعارش این بود: «لَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» (۱) بر اریکه حکومت وحی و قرآن ببیند؟ حسین علیه السلام روز عاشورا در کربلا- در برابر چندین هزار دشمن که آهنگ جان او کرده بودند ایستاد، و در حالی که گروهی زن و فرزند پشت سرش بودند و پس از او بی کس و تنها می‌ماندند و به اسارت برده می‌شدند، هم چنان استوار و نستوه ایستاد و فرمود:

«هَيْهَاتَ مَنَا الدَّلَّةُ!» (۲) ذلت و پستی از ساحت ما دور است». آیا چنین مرد بزرگ و با عزت، اکنون که در محاصره یزیدیان است، می‌پذیرد که یا تسلیم شود یا او را به هر جا که می‌خواهند تبعید کنند؟ «هَيْهَاتَ!»

این سخن «هَيْهَاتَ مَنَا الدَّلَّةُ» در روز عاشورا نمایانگر عظمت روح و نیت و همت بلند امام حسین علیه السلام است، و صدای مَهیب آن مانند «رعد» در همه آفاق جهان در پیچید، که بزرگ مردی چون حسین علیه السلام، آن گاه که در محاصره دشمن بود، حتا آب و نان به روی اش بسته شده بود، در حالی که عده ای زن و خواهر و دختر و کودک همراه داشت، و در حالی که گرامی ترین عزیزانش را از قبیل پسر و برادر و برادر زادگان و عمو زادگان و دوستان مخلص در خطر کشته شدن می‌دید، محکم و پابرجا ایستاد و بی آنکه کوچک ترین تردیدی در رأی او پدید آید فریاد برآورد: «هَيْهَاتَ مَنَا الدَّلَّةُ» و تن به پستی و ذلت نسپرد. آیا چنین مردی را می‌سزد که پیش نهاد تسلیم شدن را به انسان پست و پلشتی چون عمر سعد

ص: ۲۷۶

۱- (۱). روضه الواعظین، ص ۱۹۱.

۲- (۲). الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۹؛ مثير الاحزان، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳.

بدهد؟ «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ»!! آری، این شعار حسین در برابر دشمن از محکّمات عاشورا است. بنابراین آن چه ائتفاقی افتاد، از قبیل نصایح و مواعظ، همه و همه، برای این بود که حجّت را بر دشمن تمام کند و راه هر گونه عذرآوری را به روی عمر سعد و همپالگی های او بر بندد. در روز عاشورا، بارها و بارها، بالشرک دشمن سخن گفت و آن ها را از شخصیت خود و دودمان و تبارش آگاه کرد، تا مگر، «حزّ» دیگری بیدار شود و در صف آزادگان و بهشتیان درآید. و دریغا، که سخنان آن بزرگ بزرگان در آن کوردلان حرام خوار، و فریب خوردگان بی مغز، تأثیر نگذاشت.

حسین علیه السلام را که با صمیمیت و مظلومیت برای تفکیک اسلام «نبوی» از اسلام «اموی» پیاخته بود به شهادت رساندند و زن و فرزند و خاندان او را به اسارت بردند، و داغ ننگ ابدی را بر دامن خود فرو نشانند. (۱)

ص: ۲۷۷

۱- (۱). یکی از ابواب کتاب الحجّه اصول کافی «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ». امامان علیهم السلام می دانند که چه وقت می میرند، و نمی میرند مگر به اختیار خود». و در همین باب آمده است که امام ابو عبدالله صادق فرمود: «أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يَصِيبُهُ وَآلِي مَا يَصِيبُهُ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، هَرِ إِمَامِي كَمَا نَدَانَدُ مَا يَصِيبُهُ» - که ای می رسد و چه پایانی دارد او حجت خدا بر خلقش نیست؛ یعنی امام به حق نیست»، (ج ۱، ص ۲۵۸). خطای برخی - که امام حسین علیه السلام فریب متظاهران به طرفداری را، خورده بود، و اما در کربلا اوضاع را بر خلاف آن چه تصور کرده بود و گریزناپذیر یافته است، و ناخواسته به سوی کشته شدن رفته است - در این است که پنداشته اند امام علیه السلام می خواست هدفش را در عین حفظ جان، به تحقق رساند. حال آن که از همان آغاز آهنگ آن داشت که با ایثار جانش به آن تحقق بخشیده و چاره و راهی جز ایثار جان نمی دید. او شهادتش را با سیاست روشن طراحی شده ای به صورت فاجعه آمیز و هیجان آور ترتیب داد تا دستگاه حاکم را نشانه رود و پیش از هر کاری نقش یزید و سردارانش، مانند «عبیدالله بن زیاد» و «عمر سعد» تباه و بر آب گردد. و این امر عقلایی است شرایط اجتماعی در دوره امامت آن بزرگوار به گونه ای بود که مردم خود را با حکومت های ناقص و فاقد مقتدای صالح وفق داده بودند از این رو کمتر بیگانگی یزید را

«ألا لعنه الله على القوم الظالمين و الحمد لله رب العالمين».

ص: ٢٧٩

- ۱- قرآن کریم، ترجمه جلال الدین مجتوبی و علی موسوی گرمارودی
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۷۶ ش.
- ۳- صحیفه سجّادیه، ترجمه محمدتقی خلجی، انتشارات میثم تمار، چاپ ششم، ۱۳۸۲ ش.
- ۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب الاسلامیّه، مطبعه مصطفی البانی الحلبي، ۱۳۷۸ ق.
- ۵- ابن سینا، الشفاء، الإلهیات، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ۶- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۹۸۸ م.
- ۷- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، مؤسسه الحلبي.
- ۸- ابن قولویه، کامل الزیارات، المطبعه المرتضویّه، ۱۳۵۶ ق.
- ۹- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروّج الذهب و معادن الجواهر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد الشهرستانی، الملل و النحل، مطبعه مصطفی البانی الحلبي، ۱۳۸۷ ق.

- ١١ - ابوالفرج الإصفهاني، مقاتل الطالبيين، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٦٨ ق.
- ١٢ - ابوالمؤيد موفق ابن احمد، خوارزمي، مقتل الحسين عليه السلام مكتبه المفيد، بي تا.
- ١٣ - ابوجعفر الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، عيون اخبار الرضا عليه السلام چاپخانه زندگي، ١٣٦٣ ق.
- ١٤ - ابوجعفر الصدوق، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، كمال الدين وتمام النعمه، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ١٤٢٢ ق.
- ١٥ - ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى، اختيار معرفه الرجال «المعروف ب» رجال الكشي، وزاره الثقافه والارشاد الإسلامى، مؤسسه الطباعه والنشر، ١٣٨٢ ش.
- ١٦ - ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى، تفسير التبيان، مكتبه الاعلام الإسلامى، ١٤٠٩ ق.
- ١٧ - ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى، اصول كافي، دارالكتب الإسلاميه، چاپ سوم، ١٣٨٨ ق.
- ١٨ - ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى، فروع كافي، دارالكتب الإسلاميه، چاپ دوم، ١٣٦٢ ق.
- ١٩ - ابو عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبي، تفسير القرطبي، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٢٠ - ابو عبدالله محمد بن محمد النعمان العكبرى البغدادي الملقب بالشيخ المفيد، الارشاد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- ٢١ - ابو عبدالله محمد بن محمد النعمان العكبرى، البغدادي الملقب بالشيخ المفيد، الاختصاص، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين.
- ٢٢ - ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى البغدادي الملقب بالشيخ المفيد، امالى، منشورات جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، ١٤٠٣ ق.
- ٢٣ - ابو محمد حسن بن علي بن حسين بن شعبه حرّانى، تحف العقول، مؤسسه النشر الإسلامى، (التابعه) لجماعه المدرسين، چاپ دوم، ١٣٦٣ ش.
- ٢٤ - ابومنصور احمد بن علي بن ابى طالب طبرسى، الاحتجاج، انتشارات سوره، ١٤١٣ ق.
- ٢٥ - ابونصر محمد بن مسعود بن عياشى سلمى سمرقندى، تفسير عياشى، مكتبه الاسلاميه.

٢٦ - احمد بن حنبل، مسند احمد، دار صادر، بيروت.

٢٧ - اسماعيل بن محمد الإصبهاني، دلائل النبوة، دار طيبة، رياض، ١٤٠٩ ق.

٢٨ - الراغب الإصفهاني، مفردات الفاظ القرآن، دارالقلم دمشق، ١٤١٢ ق.

٢٩ - السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، موسوعه الامامه في نصوص اهل السنه، مكتبه آيه العظمى المرعشي النجفي و صحيفه خرد، ١٣٨٤ ش.

٣٠ - امام علي عليه السلام، دانشنامه، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي، ١٣٨٠ ق.

٣١ - امين الاسلام، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسي، تفسير مجمع البيان، دارالمعرفه، بيروت.

٣٢ - جارالله محمود بن عمر الزمخشري، تفسير الكشاف، انتشارات آفتاب.

٣٣ - جلال الدين محمد بلخي، مثنوی.

٣٤ - جلال الدين محمد بلخي، کلیات شمس، تصحيح بديع الزمان فروزان فر.

٣٥ - جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن، ابن جوزي البغدادي، تذکره الخواص، منشورات الشريف الرضي، ١٤١٨ ق.

٣٦ - حسين نصر، قلب اسلام، ترجمه مصطفى شهر آييني، انتشارات حقيقت، تهران، چاپ اول، ١٣٨٣ ش.

٣٧ - سيد بن طاووس، الملهوف على قتلى الطفوف، دارالاسوه، ١٤١٦ ق.

٣٨ - سيد علي خامنه اي، ترجمه صلح الحسن، امام راضي آل ياسين.

٣٩ - سيد محسن الامين، العاملی، لواعج الاشجان في مقتل الحسين، بصيرتي، بي تا.

٤٠ - شيخ حرّ عاملی، وسائل الشيعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ ق.

٤١ - شيخ عباس قمی، الكنى واللقاب، منشورات مكتبه الصدر، تهران، ١٣٦٨ ش.

٤٢ - شيخ عباس قمی، نفس المهموم، مكتبه البصيرتي، ١٤٠٥ ق.

٤٣ - شيخ مرتضى انصاری، فرائد الأصول (رسائل)، ١٤١٩ ق.

٤٤ - شيخ نعمت الله صالحی نجف آبادی، شهيد جاويد، چاپ مشعل آزادی، ١٣٤٩ ش.

۴۵ - صدرالدين الصّدر، المهدي، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۷۹ ش.

ص: ۲۸۵

- ٤٦ - صدر بلاغى، قصص قرآن، مؤسسه انتشارات اميركبير، ١٣٤٩ ش.
- ٤٧ - عبدالحسين احمد الامينى، الغدير فى الكتاب والسنة والادب، دارالكتب العربى، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ ق.
- ٤٨ - عبدالحسين شرف الدين، موسوعه الامام السيد عبد الحسين شرف الدين، المراجعات دارالمورخ العربى، بيروت ١٤٢٧ ق.
- ٤٩ - عبد على بن جمعه العروسى الحويزى، نور الثقلين، المطبعه العلميه، قم، ١٣٨٢ ق.
- ٥٠ - عزالدين ابوالحسن، ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، احياء التراث، ١٤٠٤ ق.
- ٥١ - علامه حلى، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، ١٤٠٧ ق.
- ٥٢ - علاءالدين على المتقى بن حسام الدين الهندى، كنز العمال، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٥ ق.
- ٥٣ - على الحسينى الميلانى، نفحات الازهار فى خلاصه عبقات الانوار، المطبعه مهر، ١٤١٤ ق.
- ٥٤ - غلامحسين زرگرى نژاد، تاريخ صدر اسلام (عصر نبوت) سازمان سمت، ١٣٨٣ ش.
- ٥٥ - غلامحسين زرگرى نژاد، نهضت امام حسين و قيام كربلا، مركز تحقيق و توسعه علوم انسانى (سمت)، ١٣٨٣.
- ٥٦ - فخرالدين الطريحي، مجمع البحرين، المكتبه المرتضويه، ١٣٨٦ ق.
- ٥٧ - محمد ارباب، اربعين حسيه، انتشارات اسوه، ١٣٧٢ ش.
- ٥٨ - محمدباقر مجلسى، بحار الانوار، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٥ ق.
- ٥٩ - محمد بن اسماعيل البخارى، صحيح البخارى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠١ ش.
- ٦٠ - محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، بصائر الدرجات، ١٣٦٢ ش.
- ٦١ - محمد بن جرير طبرى، تاريخ الامم والرسل والملوك، دارالكتب العلميه، بيروت، الطبعة الثانيه، ١٤٠٨ ق.
- ٦٢ - محمد بن عمر، فخر رازى، التفسير الكبير، مفاتيح الغيب.

۶۳ - محمد حسين طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسه انتشارات اعلمی، بيروت ۱۴۱۱ ق.

۶۴ - محمد رضا حکيمي، اجتهاد و تقليد در فلسفه، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۷۸ ش.

۶۵ - محمد رضا حکيمي، پيام جاودانه، انتشارات دليل ما، ۱۳۸۲ ش.

۶۶ - محمد عبده، و محمد رشيد رضا، تفسير المنار، دارالمعرفه، بيروت، ۱۳۷۳ ق.

۶۷ - مدرسه، مجله، فصل نامه فرهنگي.

۶۸ - مولي محسن بن مرتضي الفيض الكاشي، نوادر الاخبار، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي پژوهشگاه، ۱۳۷۰ ش.

۶۹ - مولي محسن فيض كاشاني، علم اليقين في اصول الدين، منشورات بيدار، قم، ۱۳۷۷ ش.

۷۰ - ميرحامد حسين هندی، عباقات الانوار.

۷۱ - ميرزا ابوالحسن شعراني، دمع السجوم، ترجمه نفس المهموم، كتابفروشي علميه اسلاميه، ۱۳۷۴ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

